

سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْهَا
نور فاطمہ زہرا



کتاب خانہ دیجیٹل
www.noorfatemah.org

مؤلف: محمد صادق نجفی

حمزه سید الشہداء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمزه سيد الشهدا

نویسنده:

محمد صادق نجمی

ناشر چاپی:

محمد صادق نجمی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
حمزه سید الشهداء	۱۰
مشخصات کتاب	۱۰
مقدمه	۱۰
نگاهی کوتاه به دوران زندگی حضرت حمزه علیه السلام	۱۱
نگاهی از افق دیگر	۱۱
حضرت حمزه از دیدگاه قرآن	۱۲
حضرت حمزه در کلام رسول الله و ائمه هدی علیهم السلام	۱۴
۱. حمزه آقای تمام شهیدان، جزانبیا و اوصیاست:	۱۴
۲. حضرت حمزه از سروران اهل بهشت است:	۱۴
۳. حمزه، محبوب‌ترین عموی پیامبر صلی الله علیه و آله:	۱۵
۴. حمزه محبوب‌ترین نامها در نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:	۱۵
۵. حمزه یکی از چهار راکب در قیامت:	۱۵
۶. حمزه انجام دهنده نیکی‌ها و به جا آورنده صله رحم:	۱۵
۷. حضرت حمزه شفیع در روز قیامت:	۱۵
۸. در پایه عرش نوشته شده است: «حمزه اسدالله» و	۱۵
۹. حضرت حمزه در دعای رسول الله صلی الله علیه و آله:	۱۶
۱۰. حضرت حمزه افضل شهدا است:	۱۶
حضرت حمزه در گفتار ائمه علیهم السلام	۱۶
حضرت حمزه در گفتار و احتجاج امیرمؤمنان علیه السلام	۱۶
حضرت حمزه در جنگها	۲۰
حمزه علیه السلام اولین مدافع اسلام	۲۰
حمزه نگهبان رسول الله	۲۱

۲۱	حمزه و عمر بن خطاب:
۲۱	حمزه و ابولهب
۲۲	پیمان برادری و اخوت میان حمزه و زید بن حارثه
۲۲	حمزه علیه السلام اولین پرچمدار اسلام
۲۲	حمزه علیه السلام دومین پرچمدار اسلام
۲۳	حمزه علیه السلام سومین پرچمدار اسلام
۲۳	حمزه سید الشهداء در جنگ بدر
۲۴	پیش بینی‌های لازم
۲۵	پیام به مشرکین
۲۵	آغاز تیر اندازی دشمن
۲۵	حمله دشمن و دفاع حضرت حمزه
۲۵	دومین حمله و دفاع حضرت حمزه
۲۶	حمله عمومی
۲۶	نتیجه جنگ بدر
۲۷	شهدای جنگ بدر
۲۷	اهمیت جنگ بدر
۲۷	نقش حضرت حمزه در پیروزی جنگ بدر
۲۸	آمار مقتولان از مشرکان
۲۸	دو قهرمان جنگ بدر، علی امیر مؤمنان و حمزه سیدالشهداء علیهما السلام
۲۸	آمار کشته شدگان به دست حمزه سید الشهداء
۲۹	تحلیل ابن ابی‌الحدید از پیروزی مسلمانان
۲۹	اعتراف یکی از سران مشرکین به شجاعت حمزه علیه السلام
۲۹	پی‌آمدهای جنگ بدر در میان مشرکین
۲۹	تصمیمات جدید قریش

طرح ترور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:	۳۰
تصمیم بر جنگ مجدد	۳۰
حضرت حمزه در جنگ احد	۳۱
احد کجاست؟!	۳۱
نامگذاری این کوه به «احد»؟!	۳۱
فضیلت احد	۳۱
حرکت مشرکین به سوی مدینه	۳۲
جنگ احد در مرحله نخست:	۳۲
مرحله دوم جنگ و علل شکست مسلمانان!	۳۳
مجروحان جنگ احد	۳۳
۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:	۳۳
۲. علی بن ابی طالب علیه السلام	۳۴
۳- طلحه بن عبید الله	۳۶
۴- عبدالرحمان بن عوف	۳۷
فراریان	۳۷
و اما فراریان:	۳۷
نقد کلام ابن ابی الحدید:	۳۸
تلاش برای رفع این اشکال:	۳۹
سه اشکال در این حدیث:	۴۰
حسان بن ثابت در قلعه فارع	۴۰
شهدای جنگ احد و شهادت حضرت حمزه	۴۰
تعداد شهدای احد	۴۰
حمزه سید الشهداء	۴۱
حضرت حمزه در آستانه جنگ	۴۱

۴۲	روایای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله
۴۲	شهادت با دهان روزه
۴۲	چگونگی شهادت حمزه علیه السلام
۴۳	پیکر حمزه پس از شهادت
۴۴	دو مطلب قابل بحث:
۴۶	دفن حضرت حمزه
۴۷	حمزه به تنهایی در یک قبر
۴۷	تشکیل مجلس عزا
۴۸	پیامبر خدا چرا اندوهگین بود؟!
۴۸	در رثای حضرت حمزه
۴۹	اگر حمزه علیه السلام به شهادت نمی‌رسید؟
۴۹	حمزه از دیدگاه ابن ابی الحدید و استاد او:
۵۰	فرزندان حمزه:
۵۰	تلاش دشمنان برای مخدوش کردن شخصیت حمزه علیه السلام
۵۱	کتمان فضایل حضرت حمزه
۵۲	نکوهش حضرت حمزه
۵۷	تبرئه قاتل حمزه
۵۸	حرم حضرت حمزه علیه السلام در بستر تاریخ
۵۸	پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و قبر حمزه علیه السلام
۵۸	سفارش امام صادق علیه السلام
۵۹	فاطمه زهرا علیها السلام و زیارت حضرت حمزه علیه السلام
۵۹	زیارت حضرت حمزه علیه السلام از مستحبات مؤکده است
۵۹	زیارت رجبیه در کنار حرم حضرت حمزه
۵۹	ابوسفیان و قبر حمزه علیه السلام

۵۹	کرامت شهدای احد و شکست سیاست معاویه
۶۰	هدف معاویه چه بود؟!۴۰
۶۰	فاطمه علیها السلام نخستین کسی که قبر حمزه را ترمیم کرد
۶۱	حرم حضرت حمزه در قرن دوم
۶۱	حرم حضرت حمزه در قرن ششم
۶۱	ایجاد بنای باشکوه در قبل از قرن هفتم
۶۱	حرم حضرت حمزه در قرن دهم
۶۲	حرم حضرت حمزه در قرن سیزدهم و هشتاد و نه سال قبل از تخریب
۶۲	حرم حضرت حمزه در سال ۱۳۲۵
۶۲	توسعه اطراف حرم
۶۲	مَضْرَع حضرت حمزه علیه السلام
۶۳	دو باب آب انبار در محوطه صحن
۶۳	گنبد مصرع حمزه علیه السلام در نوشته بورتون
۶۳	تبرک جستن با خاک قبر حضرت حمزه علیه السلام
۶۴	در قرن‌های اخیر
۶۴	مردم مدینه و مراسم زیارت حضرت حمزه
۶۴	چادرهایی که در این مراسم برافراشته می‌شد
۶۴	عقیده و عملکرد وهابیان
۶۵	منابع و مآخذ

حمزه سید الشهدا

مشخصات کتاب

نام مؤلف: محمد صادق نجمی ناشر: محمد صادق نجمی موضوع: حج زبان: فارسی تعداد جلد: ۱

مقدمه

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ. (انفال ۷۳) حمزه سید الشهدا، ص: ۱۱

حضرت حمزه، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، از شخصیت‌های بزرگ در تاریخ اسلام است، که در دفاع از اسلام تا پای جان ایستاد و آنگاه که توحید در مقابل شرک و خداپرستی در برابر بت‌پرستی قرار گرفت و رسول الله نیاز به یاران صدیق و حامیان مخلص داشت، به یاری آن حضرت شتافت. او در جنگ احد، در سخت‌ترین و خطرناک‌ترین وضعیت، که حتی بعضی از یاران نزدیک پیامبر میدان نبرد را ترک کرده، به قلعه‌های کوه‌ها و پشت سنگ‌ها پناه می‌بردند، دلیرانه مقاومت کرد و با سپر قرار دادن خویش و نبرد با دو شمشیر، از رسول خدا دفاع کرد و حملات پیاپی دشمن را، که متوجه جان پیامبر بود، درهم شکست و سرانجام با فجع‌ترین وضع به شهادتش رساندند و در تاریخ به عنوان یکی از بزرگ‌ترین سرداران و مجاهدان شجاع و با اخلاص و از مدافعان و شهدای نامی اسلام و به صورت عالی‌ترین الگو و سرمشق متجلی گردید و مدال پرافتخار «سید الشهدا» از سوی رسول الله صلی الله علیه و آله نصیبش شد و لقب زیبای «اسدالله» و حمزه سید الشهدا، ص: ۱۲ «اسدالرسول» را به خود اختصاص داد. به جهت ترغیب و تشویق پیامبر صلی الله علیه و آله به زیارت مزار وی، قبرستان احد در طول تاریخ مورد توجه مسلمانان قرار گرفت و همگان زیارت او را؛ مانند زیارت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر خود لازم دانستند و در ساختن حرم و گنبد و بارگاه بر روی قبر او، مانند حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به‌همدیگر سبقت می‌جستند و از این رو قبر شریف آن بزرگوار دارای مجموعه‌ای از حرم و رواق و گنبد و بارگاه بود که قدمت و پیشینه آن، به قرنهای اول اسلام می‌رسید ولی نزدیک به یکصد سال قبل، این حرم شریف، مانند سایر بقاع و حررها در مدینه و مکه، به وسیله وهابیان تخریب گردید و اکنون از این بقعه پاک، بجز یک قبر خاکی و ساده باقی نیست. حذف فرهنگی: مجاهدات، فداکاریها و حضور حماسی حضرت حمزه در صحنه‌های جنگ، حمایت و دفاع او از مقام شامخ نبوت در سال‌های نخست بعثت و پس از هجرت و نیز شهادت شجاعانه و مظلومانه‌اش ایجاب می‌کرد که در تاریخ همواره از او یاد شود و همگان از فضایل و معرفی شخصیتش بنویسند تا به صورت بزرگ‌ترین و زیباترین الگو و سرمشق در منابع اسلامی شناخته شود و در رأس شخصیت‌های اسلامی؛ از اقوام، عشیره و صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گیرد، لیکن با تأسف باید گفت: دشمنان برای تخریب شخصیت آن بزرگوار، به ابزار فرهنگی متوسل شده، کوشیدند با ذکر حمزه سید الشهدا، ص: ۱۳ نکردن اوصاف و فضایل وی، و ساختن داستانها و افسانه‌های دروغین شخصیت او را کم‌رنگ کنند. مراجعه به منابع حدیثی و مجموعه‌های اولیه اهل سنت، نشانگر این است که خلفای اموی، همان سعی و تلاشی را که در کم‌رنگ کردن شخصیت امیرمؤمنان، علی علیه السلام و تحقیر ابوطالب و عقیل به کار برده‌اند، به علل و انگیزه‌های خاصی، درباره حضرت حمزه عمیق‌تر و در حذف شخصیت او قوی‌تر عمل کرده‌اند. و بدینگونه، با این مظلوم تاریخ و حدیث آشنا می‌شویم که نه تنها شخصیتش در حد شخصیت ساختگی دشمنان درجه یک اسلام، سردمداران کفر و الحاد و سلسله‌جنبانان بدر و احد معرفی نگردیده، بلکه برای موهون و مشوه ساختن او، مطالب ناروا و نابجایی، که دون شأن و مقام هر مسلمان است، به ساحت مقدسش نسبت داده‌اند که متأسفانه گهگاهی به تألیفات خودی‌ها نیز راه یافته است! این نوع بینش و حق‌کشی برای ما، هم تکلیف‌آور است و هم مشکل‌زا!

تکلیف آور از این رو که این عملکرد، ما را موظف می سازد برای دفاع از مظلومی به پای خیزیم و در کنار زدن پرده های تعصب و زدودن غبارهای ضخیم، که قرن ها بر آن گذشته است، تلاش کنیم و آن چهره تابناک و مظلوم را از پشت ابرهای تیره و تار به جامعه اسلامی مان بنمایانیم. و اما مشکل را است؛ از آن رو که این حرکت موجب شده است حقایق فراوانی در معرفی شخصیت آن حضرت، از حمزه سید الشهدا، ص: ۱۴ دسترس خارج و در لابلای حوادث تاریخی دفن شود و طبعاً در به دست آوردن بقایای ناچیز هم با مشکل مواجه گردیم و در نیل به مطلبی به جای مراجعه به مظان و جایگاه خود، به منابع دیگر و فصول مختلف مراجعه کنیم. ولی در عین حال می توان با مراجعه به متون تفسیری و حدیثی و تاریخی، به مطالب ارزشمند و به جا مانده درباره آن حضرت دست یافت که خوانندگان ارجمند را با بخشی از فضایل آن بزرگوار آشنا و راه را برای کسانی که فرصت پی گیری و تحقیق بیشتری در این زمینه دارند، هموار می سازد. با این مقدمه لازم است در این مختصر پنج موضوع به ترتیب زیر مورد بحث و بررسی قرار گیرد:

۱. حضرت حمزه از دیدگاه قرآن ۲. حضرت حمزه در کلام رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام ۳. حضرت حمزه در جنگ ها ۴. تلاش فرهنگی در مخدوش کردن شخصیت حضرت حمزه ۵. حرم حضرت حمزه در بستر تاریخ از خداوند منان مسألت دارم که ما را در این هدف یاری رساند و هدایت کند و این تلاش ناچیز را از ما بپذیرد و ثواب آن را به روح والدین گرامی ام واصل فرماید، بحق محمد و اولیائه علیهم السلام قم- محمد صادق نجمی، فروردین ماه ۱۳۸۳ حمزه سید الشهدا، ص: ۱۵

نگاهی کوتاه به دوران زندگی حضرت حمزه علیه السلام

حمزه بن عبدالمطلب، ملقب به «سیدالشهدا»، «اسدالله» و «اسدالرسول» و کنیه اش ابوعمار و ابو یعلی است. مادرش هاله دختر «وهب» و دختر عموی آمنه بنت وهب، مادر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. حضرت حمزه عموی پیامبر و برادر رضاعی او است؛ زیرا هر دو از پستان مادری به نام ثویبه شیر خورده اند. حضرت حمزه، بنا به نظریه مشهور، دو سال از پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگتر بود و طبق گفته مورخان مشهور و نامی، او در سال دوم بعثت، اسلام را پذیرفت. به گفته ابن اثیر و گروهی از مورخان، چون حضرت حمزه ایمان خویش را اظهار کرد، سران قریش فهمیدند که پیامبر، از این پس، نیرومند شده و اسلام دارای مدافع قوی گردیده است و با گرویدن وی به اسلام، از طرحها و نقشه های زیادی که بر ضد اسلام و مسلمانان ترسیم کرده بودند، منصرف شدند. حمزه سید الشهدا، ص: ۱۶ حضرت حمزه همزمان با هجرت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، به مدینه هجرت کرد و در صف مهاجران نخستین قرار گرفت. او اولین فرمانده و پرچمدار اسلام است که از سوی رسول الله در رأس گروهی از مسلمانان برای پاسخ گویی به حمله مشرکان، به محلی به نام «سیف البحر» اعزام گردید. در جنگهای متعدد دیگر؛ مانند بدر و احد شرکت کرد و در جنگ بدر، در معرض امتحانی سخت قرار گرفت و از سران قریش چند نفر؛ از جمله شیب بن ربه و طعیمه ابن عدی را به دست خود به هلاکت رسانید و در قتل یکی دیگر از مشرکان نامی؛ یعنی «عتبه بن ربه» با امیرمؤمنان علیه السلام شرکت جست. شجاعت حضرت حمزه در جنگها، زباند خاص و عام و مورد تأیید دوست و دشمن است و لذا در جنگ بدر و احد وی با دو دست و با دو شمشیر می جنگید! حضرت حمزه در میدان جنگ با نصب کردن «پر شتر مرغی» به کلاه خود خویش، از دیگر فرماندهان و جنگجویان مشخص و برجسته بود و به همین جهت در جنگ بدر یکی از سران دشمن پس از آنکه به اسارت مسلمانان در آمد و چشمش به حمزه افتاد، پرسید: این کیست؟ گفتند: حمزه بن عبدالمطلب. وی با تعجب گفت «ذاک الَّذی فَعَلَ بِنا الْأَفَاعیل» او بود که صفوف ما را تار و مار کرد و ما را به روز سیاه نشاند! حضرت حمزه در سال سوم هجرت، در جنگ احد، پس حمزه سید الشهدا، ص: ۱۷ از کشتن سی و یک تن از سران دشمن، به مقام ارجمند شهادت نایل گردید.

نگاهی از افق دیگر

خداوند متعال، مجد و شرفِ نسب، توأم با عزّتِ ایمان و دفاع از حریم اسلام را برای حضرت حمزه برگزید؛ زیرا او فرزند بزرگترین شخصیت جزیره العرب و رئیس مکه و قریش؛ یعنی عبدالمطلب «۱» بن هاشم بن عبدمناف بن قصی است. آری، نسب حمزه، نسب خاتم پیامبران است. حمزه سیدالشهدا هم شریف است هم شرافت و کرامت را از پدر و اجداد خویش به ارث برده است. مادر حمزه، دختر عموی «آمنه» مادر رسول الله است و او از طرف مادر نیز دارای نسبی است والا و شریف که پیامبر خاتم نشأت گرفته از همان نسب والا و خاندان اصیل است. حمزه سید الشهدا، ص: ۱۸ شرافتی دیگر برای حمزه: او هم عموی رسول الله صلی الله علیه و آله است، هم برادر رضاعی اش و پیامبر در میان او و زید بن حارثه «۱» پیمان اخوت بست. حمزه سیدالشهدا، از جهات متعدد بر دیگران برتری یافت و صفات عالی و اخلاق حسنه را از آن شجره اصیل و خاندان شریف به ارث برد. او در ایمان، از سابقین در اسلام است و آنگاه به پیامبر ایمان آورد که تنها یکسال و اندی از بعثت آن حضرت می گذشت و تعداد مسلمانان از سی و نه مرد و بیست و سه زن تجاوز نمی کرد و آن روز اسلام دارای هیچ نفع مادی و دنیوی نبود. هرچه در باره اسلام پیش بینی می شد فشار و شکنجه بود و تحمل استهزا و آزار مشرکان، ولی حمزه علیه السلام در مقابل این آزارها و شکنجه ها، به چیزی جز برای احیای حق و دفاع از حریم اسلام نمی اندیشید. ... يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا «۲» حمزه پیش از اسلام: حضرت حمزه علاوه بر خویشاوندی نزدیک با پیامبر - که عموی آن حضرت بود - برای آن حضرت، دوستی صمیمی و رفیقی شفیق و برادری دلسوز و مهربان به شمار حمزه سید الشهدا، ص: ۱۹ می آمد؛ زیرا وقتی پیامبر خدا متولد شد، عبدالمطلب بانویی به نام «ثویبه» را احضار کرد و به وی دستور داد، همانگونه که به حمزه شیر داده، به محمّد نیز شیر دهد و بدینگونه آن دو، با هم برادر رضاعی شدند. حمزه و محمّد دوران طفولیت را در خانه شیبه الحمد، عبدالمطلب سپری کردند و در میان این دو طفل الفت و صمیمیت عمیق حاکم گردید و محمّد صلی الله علیه و آله در این دوران و دورانی بعد، به حمزه، نه تنها به عنوان عمو و عضوی از اعضای خانواده عبدالمطلب، بلکه به دیده برادری که گویا از یک پدر و مادر متولد شده اند می نگریست؛ زیرا پیامبر که در دوران جنینی، پدر را از دست داده بود مانند حمزه تحت کفالت و قیمومیت عبدالمطلب قرار گرفت و از این پس محمّد و حمزه در زیر یک سقف و در کنار یک سفره و به صورت دو عضو و دو برادر در یک خانواده زندگی را ادامه دادند. اخوت رضاعی، قرابت ذاتی، هم سن بودن، در کنار هم زیستن و برخورداری یکسان از عواطف عبدالمطلب و ... عواملی بود که علاقه و الفت آنها را نسبت به هم، روز به روز عمیق تر و صمیمیت متقابل در میان آنها را برای همیشه پی ریزی کرد. در ازدواج پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله قدم به بیست و پنج سالگی گذاشت، و تصمیم گرفت با «خدیجه بنت خویلد»، آن بانوی عاقله ازدواج حمزه سید الشهدا، ص: ۲۰ کند، حمزه به همراه برادرش ابوطالب «۱» به سوی خانه «خویلد» حرکت می کند و در این وصلت مبارک و ازدواج تاریخی، نقش خواستگاری را به عهده می گیرد و در ایجاد شجره طیّه ای که حاصل ازدواج رسول الله با خدیجه است، گامهای اولیه را برمی دارد. حمزه سید الشهدا، ص: ۲۱

حضرت حمزه از دیدگاه قرآن

در قرآن کریم چون به آیاتی مانند آیه شریفه وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ «۱» می رسیم، حمزه بن عبدالمطلب را در رأس این مؤمنان و در قله ایمان می بینیم: ایمان آوردن در وضعیت سخت، یاری کردن و پناه دادن به رسول الله در مقابل دشمنان، آنگاه که همه مشرکان و دشمنان بر ضد او بسیج شده بودند، هجرت و جهاد در راه خدا است. و باز چون به آیه شریفه ... لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلْ أُولَئِكَ أَكْثَرُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتَلُوا ... «۲» می رسیم، حضرت حمزه را در اول این صف از حمزه سید الشهدا، ص: ۲۲ مؤمنان می بینیم که قبل از فتح، جان خویش را در طبق اخلاص گذاشت و با دشمنان به قتال و جهاد پرداخت و به خیل نخستین

شهادت اسلام پیوست؛ قتال و شهادتی که به مثله و قطعه قطعه شدن اعضای بدنش منجر شد و علفهای بیابان بر پیکر خونینش کفن گردید. و آیات متعدد دیگری که حمزه، سیدالشهدا علیه السلام، مصداق روشن و نمودار بارزی از این آیات است. در قرآن کریم، آیات متعدّد دیگری نیز وجود دارد که طبق نظریه مفسران و محدثان و بر اساس مضمون روایات از ائمه هدی علیهم السلام، به خصوص درباره حضرت حمزه نازل و یا درباره او تأویل شده است و خداوند سبحان در این سند آسمانی و از طریق وحی بر ایمان و پایداری او در دفاع از اسلام، مهر تأیید زده و استقبال او از شهادت در راه خدا را ستوده است که در این زمینه به نقل شش آیه بسنده می کنیم: ۱- هَذَا خَاصِمَانِ اخْتَصِمَا فِي رَبِّهِمَا فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ (۱) «اینان دو گروهند که در باره پروردگارشان به مخاصمه و جدال پرداختند؛ کسانی که کافر شدند، لباسهایی از آتش برای آنها بریده شده و مایع سوزان و جوشان بر سرشان ریخته می شود». حمزه سید الشهداء، ص: ۲۳ در صحیح بخاری (۱) و صحیح مسلم (۲) و سنن ترمذی (۳) و ابن ماجه (۴) و منابع دیگر از اهل سنت و شیعه (۵) آمده است که حضرت ابوذر رحمه الله گفت: این آیه در باره دو گروه؛ گروهی حامی و مدافع سرسخت اسلام و گروه دیگر دشمن کینه توز و سرسخت اسلام نازل گردیده است؛ گروه اول امیرمؤمنان، حمزه و عبیده (۶) و گروه دوم ولید، عتبه و شیبه از سران قریش می باشند که در جنگ بدر برابر هم قرار گرفتند. در تفسیر فرات کوفی، نزول آیه شریفه را از طریق سدی، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل و اضافه می کند که پیامبر پس از نزول این آیه فرمود: «هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَوَاسِطُ الْقِلَادَةِ فِي الْمُؤْمِنِينَ وَ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةُ كَوَاسِطُ الْقِلَادَةِ فِي الْكُفَّارِ». (۷) «در روز قیامت این سه تن، در میان مؤمنان، مانند مهره درشت گردن بند، خواهند درخشید؛ همانگونه حمزه سید الشهداء، ص: ۲۴ که این سه تن دیگر، در میان کفار و مشرکین مانند مهره درشت گردن بند خواهند بود». ۲- مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا بَدِيلًا. (۱) «در میان مؤمنان، مردانی هستند که بر عهد و پیمانی که با خدا بسته اند، صادقانه ایستاده اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و گروهی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند». در تفسیر قمی است که ابن ابی الجارود، از امام باقر علیه السلام نقل می کند: این آیه در باره حمزه، جعفر و علی علیهم السلام نازل گردیده است. منظور از «مِنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ» حمزه و جعفر و منظور از «مَنْ يَنْتَظِرُ» علی بن ابی طالب است. (۲) ابن حجر مکی گوید: امیرمؤمنان علیه السلام در کوفه بر فراز منبر بود که از ایشان درباره این آیه پرسیدند. حضرت فرمود: «اللَّهُمَّ غُفْرًا». این آیه در باره من و عمویم حمزه و پسر عمویم عبیده نازل شده است که عبیده در بدر و حمزه در احد به شهادت رسیدند و اما من منتظر شقی ترین این ائمتّم تا محاسنم را از خون سرم خضاب کند. این پیمانی است که حبیب ابوالقاسم صلی الله علیه و آله از حمزه سید الشهداء، ص: ۲۵ آن خبر داد. (۱) ۳- أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ. (۲) «آیا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، همچون مفسدان در زمین قرار دهیم یا پرهیزکاران را همچون کافران؟! در تفسیر فرات کوفی، از ابن عباس نقل می کند که این آیه در باره سه تن از مؤمنان متقی، که عمل صالح انجام داده بودند؛ علی بن ابی طالب، حمزه و عبیده و سه نفر مشرک مفسد؛ عتبه، شیبه و ولید بن عتبه نازل گردیده است. ابن عباس می افزاید: این دو گروه بودند که در جنگ بدر با هم به مبارزه برخاستند؛ علی علیه السلام ولید را کشت، حمزه عتبه را و عبیده شیبه را. (۳) ۴- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (۴) «ای کسانی که ایمان آورده اید، از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و با صادقان باشید». حمزه سید الشهداء، ص: ۲۶ مرحوم طبرسی در باره مصداق «صادقین» که در این آیه شریفه آمده است، چند احتمال ذکر کرده، می گوید: و گفته شده که منظور از صادقین در این آیه، همان افرادی هستند که خداوند در آیه دیگر از آنها یاد کرده و فرموده است: رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ...؛ یعنی حمزه بن عبدالمطلب و جعفر بن ابی طالب و «و مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ»، یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام. (۱) ۵- وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا. (۲) «و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت

کند (در روز رستاخیز) همنشین کسانی خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آنان تمام کرد؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان، و آنها رفیق‌های خوبی هستند.» شیخ طوسی از انس بن مالک نقل می‌کند که روزی با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح را به جای آوردیم، آن حضرت پس از نماز، رو به ما نشست، من عرض کردم: ای فرستاده خدا، اگر صلاح بدانید تفسیر این آیه ... وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ ... را بیان کنید. پیامبر فرمود: مصداق «نَبِيَّيْن» من هستم و مصداق «صِدِّيقَيْن» حمزه سید الشهداء، ص: ۲۷ برادرم علی است و مصداق «شُهَدَاء» عمویم حمزه و اما مصداق «صَالِحَيْن» دخترم فاطمه و دو فرزندش حسن و حسین می‌باشند. «۱» ۶- مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ* وَمَنْ جَاهِدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ «۲» «کسانی که امید به دیدار و لقای پروردگار و رستاخیز دارند، (در اطاعت او می‌کوشند)؛ زیرا سر آمدی که خدا تعیین کرده، فرا می‌رسد. و کسی که (در راه خدا) جهاد و تلاش می‌کند، برای خود جهاد می‌کند.» حسین بن سعید از ابن عباس نقل می‌کند که این آیه در باره بنی‌هاشم نازل گردید که از آنها است حمزه بن عبدالمطلب و عبیده بن حارث. ابن عباس می‌افزاید: درباره آنها این آیه نیز نازل گردیده است: وَمَنْ جَاهِدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ ... «۳»

حضرت حمزه در کلام رسول الله و ائمه هدی علیهم السلام

اکنون پس از آشنایی با شخصیت حمزه علیه السلام در قرآن کریم به بیان بخشی از فضایل آن حضرت می‌پردازیم که از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام نقل شده و به دست ما رسیده است و با بخشی دیگر، در صفحات آینده و به مناسبت‌های مختلف آشنا خواهیم شد:

۱. حمزه آقای تمام شهیدان، جز انبیا و اوصیا است:

شیخ المحدثین صدوق رحمه الله در ضمن حدیث مفصّلی، با اسناد به حضرت سلمان، نقل می‌کند: «در ایام مریضی پیامبر صلی الله علیه و آله که به ارتحال آن بزرگوار منتهی گردید، در کنار بستر آن حضرت بودم که فاطمه زهرا علیها السلام وارد شد. آن بانوی گرامی وقتی ضعف شدید را در پدر بزرگوارش دید، اشک به گونه‌اش جاری شد. پیامبر برای تسلی و آرامش دخترش، از عنایات و برکات خداوند بر اهل بیت سخن گفت و بخشی از نعمت‌های خدا را، که بر این حمزه سید الشهداء، ص: ۳۰ خاندان ارزانی داشته است، بر شمرد تا بدینجا رسید که: ... دخترم! ما اهل بیتی هستیم که خداوند شش صفت و ویژگی را بر ما عطا کرد و بر هیچ‌یک از گذشتگان و آیندگان عطا ننمود؛ زیرا پیامبر ما سید انبیا و مرسلین است و آن پدر تو است و وصی ما سید اوصیا است و آن همسر تو است و شهید ما سید الشهداء است و آن حمزه بن عبدالمطلب عموی پدر تو است. فاطمه علیها السلام گفت: ای فرستاده خدا، آیا او تنها سید شهیدانی است که با وی به شهادت رسیده‌اند؟ پیامبر فرمود: نه، بلکه او سید شهدای اولین و آخرین، جز انبیا و اوصیا است.» «۱» با توجه به مضمون این حدیث، معلوم می‌شود که هم حضرت حمزه و هم حضرت حسین بن علی علیهما السلام برای همیشه، از افتخار «سید الشهداء» بودن برخوردارند و این لقب برای همیشه به آن دو بزرگوار اطلاق می‌گردد؛ با این تفاوت که حسین بن علی حتی نسبت به حضرت حمزه هم سید و سرور است ولی حضرت حمزه سید است نسبت به سایر شهدا، جز انبیا و اوصیا. حمزه سید الشهداء، ص: ۳۱ بنابراین، توجیه بعضی از نویسندگان که می‌گویند حضرت حمزه سید الشهداءی دوران خویش بود و نه سید الشهداءی همه زمانها، مخالف مضمون این حدیث شریف است.

۲. حضرت حمزه از سروران اهل بهشت است:

شیخ صدوق همچنین از انس بن مالک نقل می‌کند که: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ما فرزندان عبدالمطلب، سروران اهل

بهشتیم. رسول الله، حمزه سید الشهداء، جعفر ذوالجناحین، علی، فاطمه، حسن، حسین و مهدی علیهم السلام. «۱»

۳. حمزه، محبوبترین عموی پیامبر صلی الله علیه و آله:

صدوق رحمه الله از امام صادق علیه السلام و آن بزرگوار از جدش رسول الله نقل می کند که فرمود: «أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَأَحَبُّ أَعْمَامِي إِلَيَّ حَمْزَةُ». «۲» «محبوبترین برادرانم علی بن ابی طالب و محبوبترین عموهایم حمزه است.»

۴. حمزه محبوبترین نامها در نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

کلینی رحمه الله از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: حمزه سید الشهداء، ص: ۳۲ «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلَدٌ لِي غُلَامٌ فَمَاذَا اسْمُهُ؟ قَالَ: سَمِّهِ بِأَحَبِّ الْأَسْمَاءِ إِلَيَّ؛ حَمْزَةُ». «۱» «شخصی محضر رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای فرستاده خدا، فرزند ذکوری برایم متولد شده است، چه نامی بر وی نهیم؟ فرمود: او را «حمزه» نام بگذار که محبوبترین نامها در نزد من است.»

۵. حمزه یکی از چهار راکب در قیامت:

مرحوم صدوق رحمه الله در ضمن حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند: «وَمَا فِي الْقِيَامَةِ رَاكِبٌ غَيْرُنَا وَنَحْنُ أَرْبَعَةٌ فَقَامَ إِلَيْهِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَقَالَ: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَمَّا أَنَا فَعَلَى الْبَرَقِ ... وَ عَمِّي حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَسَدُ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ سَيِّدُ الشَّهَدَاءِ عَلَى نَاقَتِي الْعُضْبَاءِ ... وَ أَخِي عَلِيٌّ، عَلَى نَاقَةٍ مِنْ نَوَقِ الْجَنَّةِ». «۲» «در قیامت همه پیاده هستند جز ما چهار تن. عباس بن عبدالمطلب عرض کرد: ای فرستاده خدا، آن چهار تن کدامند؟ فرمود: اما من سوار بر براق حمزه سید الشهداء، ص: ۳۳ خواهم بود ... و عمویم حمزه بن عبدالمطلب اسد الله و اسد رسول و سید شهدا بر شتر عضبای من سوار خواهد شد. و برادرم علی بر شتری از شتران بهشتی.»

۶. حمزه انجام دهنده نیکی ها و به جا آورنده صله رحم:

ابن حجر عسقلانی نقل می کند که: پیامبر خدا چون در کنار جسد مثله شده عمویش حمزه نشست، خطاب به وی چنین فرمود: «رَحِمَكَ اللَّهُ أَيَّ عَمٍّ، لَقَدْ كُنْتُ وَصُولًا لِلرَّحِمِ فَعُولًا لِلْخَيْرَاتِ». «۱» «ای عمو، خدای رحمت کند تو را، که در صله رحم و انجام دادن کارهای نیک فعال و کوشا بودی.» و این توصیف از زبان رسول الله و معرفی حضرت حمزه به عنوان «وَصُولِ رَحِمٍ» و «فَعُولِ خَيْرَاتٍ» امتیازی است که اختصاص به آن حضرت دارد.

۷. حضرت حمزه شفیع در روز قیامت:

در حدیث مفصّلی که امیر مؤمنان علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل نموده، آن حضرت، درباره حضرت حمزه می فرماید: حمزه سید الشهداء، ص: ۳۴ «أَمَّا إِنْ حَمْزَةُ عَمِّي يُنَجِّي جَهَنَّمَ مِنْ مُحِيطِيهِ». «۱» «همانا در قیامت عمویم حمزه جهنم را از دستدارانش دور خواهد کرد.»

۸. در پایه عرش نوشته شده است: «حمزه اسدالله» و ...

در بصائر الدرجات در حدیثی از امام باقر علیه السلام، از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که آن حضرت در باره تعداد انبیا و تعداد اولوالعزم از آنان و اینکه هر پیامبری دارای وصی بوده، سخن گفته و آنگاه به خصوصیات خود و خاندانش اشاره می کند و در ضمن آن می فرماید: «عَلَى قَائِمَةِ الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ حَمْزَةُ: أَسَدُ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ وَ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ». «۲»

۹. حضرت حمزه در دعای رسول الله صلی الله علیه و آله:

ابن ابی الحدید نقل می کند «۳» که در جنگ خندق چون امیرمؤمنان علیه السلام با عمرو بن عبدود مواجه شدند و مبارزه آنان آغاز گردید، پیامبر صلی الله علیه و آله رو به آسمان کرد و دستانش را بالا گرفت و این دعا را مکرر خواند: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَخَذْتَ مِنِّي عُبَيْدَةَ يَوْمَ بَدْرٍ وَ حَمْزَةَ يَوْمَ حَمْزَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ، ص: ۳۵ اخذ فاحفظ على اليوم علياً ... رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ «۱»». «خدایا! پسر عمویم عبیده را در جنگ بدر و عمویم حمزه را در جنگ احد از من گرفتی، پس امروز علی را برایم نگهدار. خدایا! مرا تنها نگذار، و تو بهترین وارثانی.»

۱۰. حضرت حمزه افضل شهدا است:

شیخ مفید از ابو ایوب انصاری نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: «شهادتنا أفضل الشهداء و هو عمّك، وَ مِنَّا مَنْ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ وَ هُوَ ابْنُ عَمِّكَ». «۲» «شهاد ما افضل شهدا است و آن عموی تو و از خاندان ما است؛ کسی که خداوند بر وی دو بال عنایت فرموده که در میان فرشتگان پرواز می کند و آن پسر عموی تو است.»

حضرت حمزه در گفتار ائمه علیهم السلام

اکنون به نقل سخنان و گفتار ائمه علیهم السلام در این زمینه می پردازیم و سخن آن بزرگواران را که مانند حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله در بیان شخصیت حضرت حمزه به عنوان یکی از افتخارات از خاندان نبوت و در کنار شخصیت وجود مقدس رسول الله و امیرمؤمنان و حسنین و حضرت مهدی علیهم السلام عنوان گردیده است، در اختیار خواننده ارجمند قرار می دهیم:

حضرت حمزه در گفتار و احتجاج امیرمؤمنان علیه السلام

۱. حمیری «۱» در قرب الإسناد آورده است که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «مِنَّا سَبْعَةٌ خَلَقَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَخْلُقْ فِي الْأَرْضِ مِثْلَهُمْ؛ مِنَّا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله سَيِّدُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ، حمزه سید الشهداء، ص: ۳۸ وَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ وَصِيَّهُ خَيْرِ الْوَصِيِّينَ وَ سِبْطَاهُ خَيْرِ الْأَسْبَاطِ؛ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا وَ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ حَمْزَةُ عَمِّهِ وَ مِنْ قَدْ طَافَ [طَارَ] مَعَ الْمَلَائِكَةِ جَعْفَرُ وَ الْقَائِمُ (عَجَّ). «۱» «خداوند در میان خاندان ما هفت نفر خلق کرد که در روی زمین مانند آنها را نیافرید. آنگاه در معرفی این هفت تن چنین فرمود: از ما است پیامبر خدا که سید اولین و آخرین و خاتم پیامبران است و از ما است وصی او که بهترین اوصیا است و دو سبطش حسن و حسین که بهترین اسباطند و عمویش سید الشهداء و جعفر که به همراه فرشتگان پرواز می کند و قائم (عج).» ۲. حضرت حمزه در احتجاج امیرمؤمنان عمر بن خطاب هنگام مرگش خلافت را به شورای شش نفری، متشکل از امیرمؤمنان، عثمان بن عفان، طلحه، زبیر، عبدالرحمان عوف و سعد بن ابی وقاص محول کرد و دستور داد پس از مرگ وی، این شش نفر در خانه ای برای تعیین خلیفه جمع شوند و با وی بیعت کنند، به طوری که اگر چهار نفر با یکی از آنان بیعت کرد و تنها یک نفر امتناع ورزید، گردن او را بزنند و اگر دو نفر امتناع کرد گردن آن دو نفر را بزنند و زمینه را طوری فراهم کرد که با عثمان بن عفان بیعت نمودند. در این حمزه سید

الشهدا، ص: ۳۹ جلسه امیرمؤمنان سخنانی ایراد کرد و خصوصیات خانواده‌اش را برای اتمام حجت برشمرد تا اینکه فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا در میان شما بجز من کسی هست که عمویش سید الشهداء باشد؟ گفتند: نه؛ (نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ عَمُّهُ سَيِّدُ الشَّهَدَاءِ غَيْرِي؟! قَالُوا: لَا). (۱)» ۳. حضرت حمزه در احتجاج امیرمؤمنان در بصره: مرحوم کلینی (۲) از اصبع بن نباته نقل می‌کند: روزی که امیرمؤمنان علیه السلام در بصره بر لشکر طلحه و زبیر پیروز گردید، در حالی که به شتر مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار بود در معرفی خود و خاندانش خطاب به مردم چنین فرمود: «آیا می‌خواهید بهترین خلق در قیامت را برای شما معرفی کنم؟ ابویوب انصاری گفت: آری، ای امیر مؤمنان معرفی کن، زیرا تو همیشه شاهد و حاضر بودی و ما غایب. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: بهترین مردم در روز قیامت هفت نفر از فرزندان عبدالمطلب خواهند بود که انکار نمی‌کند فضیلت آنها را مگر کافر. در اینجا عمار عرض کرد: ای امیرمؤمنان، آنها را بنام معرفی کن، فرمود: روزی که خدا مردم را در یک وادی جمع می‌کند، بهترین آنها پیامبرانند و افضل پیامبران محمد صلی الله علیه و آله است و بهترین هر امت پس از پیامبرشان وصی آن حمزه سید الشهداء، ص: ۴۰ پیامبر است تا پیامبر دیگری مبعوث شود، پس بهترین همه اوصیا وصی محمد است (علیه و آله السلام). آنگاه فرمود: آگاه باشید که افضل خلق بعد از اوصیا، شهدا هستند و افضل همه شهدا حمزه بن عبدالمطلب و جعفر بن ابی طالب است که دارای دو بال رنگین است. و این دو بال از این امت به کسی جز وی داده نشد و خداوند به وسیله او به محمد کرامت و شرافت بخشید و دیگر دو سبط پیامبر حسن و حسین و دیگری مهدی است که او را از خاندان ما انتخاب می‌کند. آنگاه این آیه را خواند: وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا * ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا. (۱)» امیرمؤمنان علیه السلام در این بیان، حضرت حمزه را در فضیلت و منزلت در روز قیامت در ردیف پیامبر و امیر مؤمنان و حسنین و حضرت مهدی (عج) قرار داده و با خواندن آیه شریفه «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ...» او را از مصادیق شهادتی که قرآن مجید از آنان یاد نموده، معرفی کرده است. (۲) حمزه سید الشهداء، ص: ۴۱. حضرت حمزه در احتجاج امیر مؤمنان علیه السلام با معاویه: امیر مؤمنان علیه السلام در پاسخ نامه‌ای که معاویه به آن حضرت نوشته بود، در معرفی خاندان خود و بیان نقاط ضعف خاندان معاویه، به نکاتی اشاره می‌کند و حضرت حمزه را همانند حسنین، «سَيِّدَى شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»، از امتیازات این خاندان می‌شمارد و می‌فرماید: «أَلَا- تَرَى غَيْرَ مُخْبِرٍ لَمَكَ، وَلَكِنْ بِنِعْمَةِ اللَّهِ أَحَدْتُ أَنْ قَوْمًا اسْتَشْهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، وَلِكُلِّ فَضْلٍ، حَتَّى إِذَا اسْتَشْهَدَ شَهِيدُنَا، قِيلَ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ، وَخَصَّهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِسَبْعِينَ تَكْبِيرَةً عِنْدَ صَلَاتِهِ عَلَيْهِ... وَ أَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ وَمِنَّا حمزه سید الشهداء، ص: ۴۲ النَّبِيُّ وَمِنْكُمْ الْمُكَذِّبُ، وَمِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَمِنْكُمْ أَسَدُ الْأَخْلَافِ وَمِنَّا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَمِنْكُمْ صَبِيَّةُ النَّارِ وَمِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَمِنْكُمْ حَمَالَةُ الْحَطَبِ...». (۱) «مگر نمی‌بینی - نه اینکه بخواهم خبرت دهم بلکه به عنوان شکر و سپاسگزاری نعمت خداوند می‌گویم - جمعیتی از مهاجران و انصار در راه خدا شربت شهادت نوشیدند و همه آنان مشمول فضل خداوند می‌باشند، اما هنگامی که شهید ما (حمزه) شربت شهادت نوشید به او گفته شد «سیدالشهدا» و رسول الله هنگام نماز بر وی (به جای پنج تکبیر) هفتاد تکبیر گفت ... چگونه این دو خاندان با هم برابر است، در حالی که پیامبر (محمّد) از ما است و تکذیب کننده او (ابوجهل) از شما. اسدالله (حمزه) از ما است و اسدالأخلاف؛ یعنی ابوسفیان سرکرده و سامان دهنده احزاب برای جنگ با پیامبر از شما. دو سید و آقای جوانان بهشت (حسن و حسین) از ما هستند و کودکان آتش (فرزندان مروان یا عقبه بن ابی معیط) از شما. بهترین زنان جهان (فاطمه) از ما است و حمالة الحطب (همسر ابولهب) از شما...» حمزه سید الشهداء، ص: ۴۳. حضرت حمزه در احتجاج امیرمؤمنان علیه السلام با دانشمند یهودی: در روایت مشروحی که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از پدران خود از حضرت حسین بن علی علیهما السلام نقل کرده، چنین آمده است: یکی از دانشمندان یهود، پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مدینه، در جلسه‌ای که گروهی از صحابه؛ از جمله امیرمؤمنان علیه السلام حضور داشتند، شرکت نمود و در تفصیل حضرت ابراهیم علیه السلام و بعضی انبیای گذشته بر پیامبر اسلام، به صورت مناظره

دلایلی ذکر کرد و امیر مؤمنان علیه السلام به یکایک دلایل او پاسخ گفت؛ از جمله مسائلی که آن دانشمند مطرح نمود این بود که: «فَإِنَّ هَذَا إِبْرَاهِيمَ قَدْ أَضْجَعَ وَلَدَهُ وَتَلَّهَ لِلْجَبِينِ...» «این ابراهیم بود که فرزند خود اسماعیل را برای اجرای امر خداوند بر زمین انداخت و صورت دل‌بندش را به روی خاک گذاشت و آماده ذبح او گردید، ولی در پیامبر شما چنین حرکتی وجود نداشت.» امیر مؤمنان علیه السلام در پاسخ وی فرمود: «لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ وَلَقَدْ أُعْطِيَ إِبْرَاهِيمَ بَعْدَ الْأَضْطِجَاعِ الْفِدَاءَ وَ مُحَمَّدٌ أَصِيبَ بِأَفْجَعِ مِنْهُ فَجِيعَةً إِنَّهُ وَقَفَ عَلَى عَمِّهِ حَمْزَةَ أَسَدِ اللَّهِ وَ أَسَدِ رَسُولِهِ وَ نَاصِرِ دِينِهِ وَ قَدْ فَرَّقَ بَيْنَ رُوحِهِ وَ جَسَدِهِ فَلَمْ يَبْنِ عَلَيْهِ حَرْقُهُ وَ لَمْ يَحْمِزْهُ سَيْدُ الشَّهَدَاءِ، ص: ۴۴ یفرض علیه عبره و لم ينظر إلى موضعه من قلبه و قلوب أهل بيته ليرضى الله عز وجل بصبره و يستسلم لأمره في جميع الفعال و قال صلى الله عليه و آله: لو لا أن تحزن صفية لتركته حتى يحشر من بطون السباع و حواصل الطير و لو لا أن يكون سنة بعدى لفعلت ذلك». «این مطلب را که در باره حضرت ابراهیم گفتم، صحیح است، ولی خداوند برای جبران این ناراحتی، بلافاصله فدیهِ و عوض (گوسفند بهشتی) را بروی فرو فرستاد. اما محمد صلی الله علیه و آله بر مصیبتی بالاتر از آن مبتلا گردید؛ زیرا در کنار جسد بی‌روح و مثله شده عمویش و ناصر و یاور دینش، حمزه اسدالله و اسدالرسول قرار گرفت، ولی برای جلب رضای خداوند و تسلیم امر او صبر و شکیبایی را در پیش گرفت، نه اظهار ناراحتی کرد و نه اشکی جاری ساخت و نه به جایگاه و محبوبیت حمزه که در دل پیامبر و خاندانش از آن برخوردار بود، توجه نمود و چنین فرمود: اگر نبود حزن و اندوه صفیه و اینکه پس از من مردم از این روش پیروی کنند، پیکر حمزه را دفن نمی‌کردم تا از شکم درندگان و پرندگان محشور شود.» «۱» حمزه سید الشهداء، ص: ۴۵ حضرت حمزه در احتجاج امام حسن مجتبی علیه السلام: شیخ طوسی رحمه الله از امام صادق، از پدر ارجمندش امام باقر و او از امام سجّاد علیهم السلام نقل می‌کند که: امام حسن مجتبی علیه السلام در یک محاجّه و مناظره با معاویه چنین فرمود: و كان ممن استجاب لرسول الله صلى الله عليه و آله عمه حمزة و جعفر ابن عمه، فقتلا شهيدين (رضي الله عنهما) في قتلى كثيرة معهما من أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله، فجعل الله (تعالى) حمزة سید الشهداء من بينهم، و جعل لجعفر جناحين يطير بهما مع الملائكة كيف يشاء من بينهم، و ذلك لمكانهما من رسول الله صلى الله عليه و آله، و منزلتهما و قرابتهما منه صلى الله عليه و آله، و صلى رسول الله صلى الله عليه و آله على حمزة سبعين صلاة من بين الشهداء الذين استشهدوا معه. «و از کسانی که دعوت پیامبر را اجابت کردند، عمویش حمزه و پسر عمویش جعفر بود که هر دو به همراه گروهی از اصحاب آن حضرت شربت شهادت نوشیدند اما خداوند از میان همه آنان، حمزه را به عنوان «سیدالشهداء» معرفی کرد و برای جعفر دو بال عنایت فرمود که آزادانه در میان فرشتگان پرواز می‌کند و این دو امتیاز برای این دو شهید به جهت موقعیت «معنوی» و قرابت آنها نسبت به پیامبر خدا بود و باز پیامبر خدا از میان همه شهدا، که حمزه سید الشهداء، ص: ۴۶ با حمزه به شهادت رسیده بودند، تنها بر پیکر او هفتاد بار نماز خواند.» «۱» حضرت حمزه در احتجاج حسین بن علی علیهما السلام: حسین بن علی علیهما السلام در صبح عاشورا، پس از تنظیم صفوف لشکر خویش، بر اسب سوار شد و در برابر دشمن قرار گرفت و با صدای بلند و رسا، خطاب به افراد لشکر عمر سعد، سخنان مفصلی ایراد کرد و با آنان اتمام حجت نمود و در ضمن این بیانات، چنین گفت: «أيها الناس أنسبوني من أنا؟ ثم ارجعوا إلى أنفسكم و عاتبوا فانظروا هل يحلّ لكم قتلى و انتهاك حرمتي؟! أَلَسْتُ ابْنِ بَنْتِ نَبِيِّكُمْ و ابْنِ وَصِيِّهِ و ابْنِ عَمِّهِ و أَوَّلِ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَ الْمَصْدَقِ لِرَسُولِ اللَّهِ بَمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ أَوْ لَيْسَ حَمْزَةُ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ عَمِّي، أَوْ لَيْسَ جَعْفَرُ الطَّيَّارِ عَمِّي، أَوْ لَمْ يَبْلُغْكُمْ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ لِي وَ لِأَخِي هَذَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ...» «۲» «مردم! بگوئید من چه کسی هستم، سپس به خود حمزه سید الشهداء، ص: ۴۷ آید و خویشتن را ملامت کنید و ببینید آیا قتل من و شکستن حرمت من برای شما جایز است؟ آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم؟ آیا من فرزند وصی و پسر عموی پیامبر شما نیستم؟ مگر من فرزند کسی نیستم که پیش از همه به خدا ایمان آورد و پیش از همه رسالت پیامبر را تصدیق کرد؟ آنگاه فرمود: آیا حمزه سید الشهداء عموی پدر من نیست؟ آیا جعفر طیار عموی من نیست؟ آیا شما سخن پیامبر را در حق من و برادرم نشنیده‌اید که فرمود: این دو، سروران جوانان بهشت هستند؟...» حضرت حمزه در گفتار و

احتجاج علی بن الحسین علیهما السلام: ۱. صدوق رحمه الله از ثابت بن ابی صفیه نقل می کند: نَظَرَ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ، عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى عَبِيدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَاسْتَعْبَرَ ثُمَّ قَالَ: مَا مِنْ يَوْمٍ أَشَدَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ يَوْمٍ أُخِذَ قَتْلُ فِيهِ عَمَهُ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَسَدَ اللَّهِ وَ أَسَدَ رَسُولِهِ وَ بَعْدَهُ يَوْمٌ مَوْتُهُ قَتْلُ فِيهِ ابْنِ عَمَةٍ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَزْدَلَفَ عَلَيْهِ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلِّ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِدَمِهِ ...». «روزی علی بن الحسین علیهما السلام عیب‌الله فرزند عباس بن علی را دید و اشک در چشم آن بزرگوار حلقه زد، حمزه سید الشهداء، ص: ۴۸ آنگاه فرمود: برای پیامبر روزی سخت‌تر از جنگ احد پیش نیامد؛ زیرا در آن روز بود که عمویش حمزه بن عبدالمطلب، اسدالله و اسدالرسول شربت شهادت نوشید و پس از احد سخت‌ترین روز برای آن حضرت جنگ موته بود که پسر عمویش جعفر بن ابی طالب را شهید کردند. و سخت‌تر از روز حسین علیه السلام پیش نیامده؛ زیرا سی هزار نفر آن بزرگوار را احاطه کرده بودند که همه آنها خود را جزو امت پیامبر صلی الله علیه و آله تصور می کردند و همه آنها با ریختن خون فرزند همان پیامبر به پیشگاه خدا تفرّب می جستند ...» (۱) ۲. تعصّبی که پاداش آن بهشت است: کلینی رحمه الله از حبیب بن ثابت نقل می کند که امام سجاد علیه السلام فرمود: «لَمْ يُدْخِلِ الْجَنَّةَ حَمِيَّةٌ غَيْرَ حَمِيَّةِ حَمْزَةَ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ ذَلِكَ حِينَ أَسْلِمَ غَضَبًا لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ فِي حَدِيثِ السَّلِيِّ الَّذِي أُلْقِيَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ». (۲) «هیچ تعصّبی صاحب خود را داخل بهشت نکرد، جز تعصب حمزه بن عبدالمطلب، آنگاه که بچه‌دان شتری به وسیله مشرکین مکه به سر و صورت پیامبر حمزه سید الشهداء، ص: ۴۹ انداخته شد و حمزه برای دفاع از آن حضرت و دفع شرّ دشمنان، اسلام را پذیرفت». مشروح این جریان در بخش آینده، از نظر خوانندگان می گذرد. ۳. حضرت حمزه در محاجّه امام سجاد علیه السلام: یکی از خطبه‌های تاریخی و مهیج و انقلابی که به وسیله امام سجاد علیه السلام ایراد گردیده و در منابع تاریخی ثبت شده است، خطبه‌ای است که آن حضرت پس از حادثه عاشورا و به هنگام اسارت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در شام و در مسجد جامع این شهر ایراد کرد؛ جلسه‌ای که انبوه شرکت کنندگان در نماز جمعه و از جمله شخص یزید بن معاویه و درباریان وی، در آن شرکت داشتند. در این مقاله، به نقل بخشی از آن خطبه مهم، که محل شاهد ما است، بسنده می کنیم و آن را از مقتل خوارزمی (متوفای ۵۶۸) می آوریم: وی می نویسد: در این مجلس حسیّاس، پس از آنکه علی بن الحسین در عرشه منبر قرار گرفت و حمد و ثنای پروردگار را به جای آورد، چنین فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ أُعْطِينَا سَيِّئًا وَ فَضَّلْنَا بِسَيِّئٍ؛ أُعْطِينَا الْعِلْمَ وَ الْحِلْمَ وَ السَّمَاخَةَ وَ الْفَصَاخَةَ وَ الشَّجَاعَةَ وَ الْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ فَضَّلْنَا بِأَنَّ مَنَا النَّبِيَّ الْمُخْتَارَ مُحَمَّدًا وَ مَنَا الصَّدِيقَ وَ مَنَا الطَّيَّارَ وَ مَنَا أَسَدَ اللَّهِ حَمْزَةَ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ، ص: ۵۰ وَ أَسَدَ رَسُولِهِ وَ مَنَا سَبْطًا هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَ سَيِّدًا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ...». (۱) حضرت حمزه در کلام امام صادق علیه السلام: عیاشی از حسین بن حمزه نقل می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در کنار جسد مثله شده حضرت حمزه قرار گرفت، چنین گفت: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ وَ إِلَيْكَ الْمُشْتَكَى وَ أَنْتَ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا أَرَى». (۲) سپس فرمود: اگر من هم پیروز شوم از مشرکان چند برابر مثله خواهم کرد! در اینجا بود که این آیه شریفه نازل شد: وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ. (۳) امام صادق فرمود پیامبر صلی الله علیه و آله با نزول این آیه فرمود: «اضْمِرْ، اضْمِرْ»؛ «من هم صبر خواهم کرد». (۴) حضرت حمزه در احتجاج محمد حنفیه: صدوق رحمه الله از زرّین نقل می کند که از محمد بن حنفیه رضی الله عنه حمزه سید الشهداء، ص: ۵۱ شنیدم که چنین می گفت: «فِينَا سِتُّ خِصَالٍ لَمْ تَكُنْ فِي أَحَدٍ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَنَا وَ لَا تَكُونُ فِي أَحَدٍ بَعْدَنَا، مَنَا مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ حَمْزَةُ سَيِّدُ الشَّهَدَاءِ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الْمَزِينُ بِالْجَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ حَيْثُ يَشَاءُ وَ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِي يَصَلِّيْ خَلْفَهُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ». (۱) حضرت حمزه در احتجاج شیخ مفید رحمه الله: شیخ مفید رحمه الله می گوید: گروهی از جوانان شیعه برای تعلّم و فراگیری مطالب کلامی، در پای درس من حاضر می شدند، روزی یکی از آنها گفت: حضرت استاد! روز گذشته در جلسه‌ای بودم که طبرانی، دانشمند زیدی مذهب نیز حضور داشت. او در چند مطلب بر ما

شیعه اشکال و اعتراض کرد که من پاسخ قانع کننده‌ای نداشتم؛ از جمله اشکالات وی این بود که: شما شیعیان به بعضی از عقاید و اعمالی که سنی‌های حنبلی مذهب دارند انتقاد و اعتراض می‌کنید، در حالی که در موارد متعدّد با آنان هم عقیده بوده و مانند آنان عمل می‌کنید. و چند مورد را اینگونه برشمرد: زیارت قبور اولیا، عبادت کردن در نزد آن قبور و شیخ مفید می‌فرماید: به آن شاگرد گفتم: نزد طبرانی برو و حمزه سید الشهداء، ص: ۵۲ پاسخ پرسشهای او را همانگونه که من توضیح می‌دهم با او در میان بگذار. شیخ مفید به یکایک پرسشهای طبرانی پاسخ مشروح داد تا به پرسش در باره زیارت قبور اولیا رسید و گفت: به طبرانی بگو که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حال حیات خویش، هم به مسلمانان دستور داد که قبر حضرت حمزه را زیارت کنند و هم خود به زیارت قبر عمویش و سایر شهدا می‌پرداخت و همچنین دخترش فاطمه زهرا علیها السلام نیز مکرّر به زیارت قبر عمویش حمزه می‌رفتند. پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و طبق روش آن حضرت مسلمانان هم به زیارت قبر او می‌رفتند و در کنار این قبر به زیارت و عبادت می‌پرداختند. بنابراین، اگر عمل شیعه در باره زیارت مشاهد ائمه و پیشوایان، دور از عقل و عملی حنبلی! باشد پس این، اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله است که راه خلاف عقل را پیش پای مسلمانان قرار داده و آنان را به کار ناروایی واداشته است! مسلم است که چنین گفتاری ناشی از ضعف ایمان و عدم بصیرت در دین است. «۱» گفتنی است که ایراد طبرانی دانشمند زیدی مذهب و معاصر شیخ مفید و مقایسه عقیده و عملکرد شیعه و پیروان مذهب حنبلی در موضوع زیارت از سوی او مربوط به دورانی است که هنوز این تیمیه و همفکرانش در میان حنابله به وجود نیامده بودند که سفر به قصد زیارت قبور انبیا را نه تنها حرام بلکه موجب شرک و ارتداد معرفی نمایند. حمزه سید الشهداء، ص: ۵۳

حضرت حمزه در جنگها

حمزه علیه السلام اولین مدافع اسلام

در دومین سال بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله، فضای مکه فضای ایدای پیامبر و شکنجه مسلمانان مستضعف بود؛ فضایی بود که آن حضرت و کسانی را که به آیین وی گرویده بودند، به باد استهزا می‌گرفتند و از هیچ ایدای و اذیتی فروگذار نمی‌کردند. تعداد مسلمانان از شصت و دو نفر تجاوز نمی‌کرد؛ سی و نه نفر مرد و بیست و سه تن زن. سید شهیدان، حمزه در این فضای رعب و وحشت و ضعف و انزوا به اسلام پیامبر ایمان آورد؛ ایمانی که توأم با دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله و نصرت و یاری دین خدا بود و تهدید و ارباب دشمنان اسلام را در پی داشت. مورخان در این باره مطالبی نوشته‌اند که اکنون چکیده آن را می‌آوریم: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار کوه صفا نشسته بود و ابوجهل از آنجا می‌گذشت که چشمش به آن حضرت افتاد، ابوجهل در اثر جهل و عناد و کینه و عداوتی که نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله داشت، حمزه سید الشهداء، ص: ۵۴ در صدد آزار و اذیت آن حضرت برآمد و دهان به سب و ناسزا گشود و پیامبر خدا در مقابل کلمات زشت او سکوت اختیار کرد و کریمانه از کنار آن همه جسارت گذشت. لحظاتی بعد، حمزه که از شکار برمی‌گشت، مانند همیشه برای طواف کعبه، وارد مسجدالحرام شد. در این هنگام کنیز عبدالله بن جذعان که شاهد جسارتها و ناسزاگوییهای ابوجهل نسبت به پیامبر خدا بود، صورت واقعه را با حمزه در میان گذاشت و چنین گفت: ابا عماره! نمی‌دانی برادر زاده‌ات محمد، از ابوالحکم چه سخنان زشتی شنید و چه اهانت‌هایی را از سوی او تحمل کرد! حمزه با شنیدن این رخداد، به سرعت به سوی ابوجهل، که در کنار کعبه با گروهی از سران قریش نشسته بود، رفت و در مقابل دیدگان آنان، به ابوجهل حمله آورد و با کمانی که به همراه داشت، سر وی را شکافت و چنین گفت: «أَتَشْتُمُهُ وَأَنَا عَلَى دِينِهِ أَقُولُ مَا يَقُولُ فَرَدَّ عَلَى ذَلِكَ إِنَّ شَيْءَ تَطَعْتُ». «۱» «آیا به محمد ناسزا می‌گویی در حالی که من نیز در آیین او هستم و به آنچه او اعتقاد دارد من هم معتقدم؟ اگر می‌توانی بر من اعتراض کن!» چند تن از قریش که شاهد این صحنه بودند؛ برای

حمایت از ابوجهل، بر حمزه پرخاش نموده، قصد حمله به وی حمزه سید الشهدا، ص: ۵۵ را داشتند که ابوجهل خطاب به آنها گفت: «دَعُوا أَبَا عَمَارَةَ فَإِنِّي سَبِّتُ ابْنَ أَخِيهِ سَبًّا قَبِيحًا». «کاری با او نداشته باشید؛ زیرا من برادر زاده‌اش را ناسزا گفتم (و او را بر این ضرب و جرح وادار کردم)». «۱» آری، بدین گونه و در این تاریخ حمزه ایمان آورد و یا ایمان خویش را اظهار نمود و علنی ساخت و تا آخر بر آن ثابت ماند و در دفاع از آیین پاک خویش تا پای جان و تا شهادت مقاومت نمود. طبق نوشته مورخان، با ایمان آوردن حمزه، قریش دریافتند که پیامبر قدرت یافت و عمویش حمزه با شجاعت و شهادتی که دارد، از وی دفاع خواهد کرد. از این رو، در برنامه‌های ایدایی خود تجدید نظر کردند و تغییر رویه دادند. «۲»

حمزه نگهبان رسول الله

حمزه بن عبدالمطلب پس از اینکه اسلام را پذیرفت، چنین نبود که مانند یک مسلمان عادی، تنها به وظایف و تکالیف فردی خود عمل کند، بلکه او خود را سپر وجود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قرار داد و وظیفه حفاظت و نگهبانی آن حضرت حمزه سید الشهدا، ص: ۵۶ را نیز به عهده گرفت؛ چنانکه پیشتر ملاحظه کردید، در اصل اسلام حمزه با دفاع وی از پیامبر اسلام آغاز شد و در مقابل اهانت ابوجهل نسبت به ساحت پیامبر صلی الله علیه و آله او را در داخل مسجد الحرام و در مرآ و منظر سران قریش تحقیر کرد و با کمانی که در دست داشت سر وی را شکست؛ به طوری که خون از سر و صورتش سرازیر گردید. و باز نمونه‌هایی از حمایت حمزه، فداکاری و نگهبانی از پیامبر اسلام در مکه، آنهم در شرایط سخت مسلمانان و کثرت دشمنان آنها، ملاحظه خواهید کرد:

حمزه و عمر بن خطاب:

عمر بن خطاب قبل از پذیرش اسلام «۱» از دشمنان سرسخت پیامبر صلی الله علیه و آله و پیروان آن حضرت بود و تا آنجا که می‌توانست در شکنجه و آزار مسلمانان کوتاهی نمی‌کرد و به طوری که از خود وی نقل شده، پس از آنکه از اسلام خواهر و شوهر خواهرش آگاه شد، به خانه آنان هجوم برد و آنان را مورد ضرب و جرح قرار داد و سر خواهرش را شکست و خون از سر و صورت او سرازیر گردید. «۲» از این رو ترس و وحشتی از سوی او در دل مسلمانان به وجود آمده بود و در مجلس و حمزه سید الشهدا، ص: ۵۷ محفل مسلمانان از دشمنی و خشونت وی نسبت به آنان سخن می‌گفتند. روزی که دل او نسبت به اسلام نرم شد، سراغ پیامبر را گرفت. وقتی آگاهی یافت که آن حضرت در خانه زید بن ارقم (محل اجتماع مسلمانان) است، به سوی این خانه حرکت کرد و این در حالی بود که حضرت حمزه و طلحه و بعضی دیگر از مسلمانان در بیرون خانه زید کشیک می‌دادند و حفاظت از خانه و نگهبانی از وجود رسول الله را به عهده گرفته بودند. این عده با مشاهده عمر احساس ترس کردند و خود را آماده دفاع نمودند. در این حال بود که حمزه علیه السلام آنها را تشجیع و نگرانی و اضطرابشان را برطرف کرد و چنین گفت: «هَذَا عُمَرُ بْنُ يَرِدَ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُسْلِمُ وَإِنْ يَرِدْ غَيْرَ ذَلِكَ يَكُنْ قَتْلُهُ عَلَيْنَا هِينًا»؛ «۱» «نگران عمر نباشید، اگر منظور وی خیر و صلاح و پذیرش اسلام باشد که بهتر، و گرنه کشتن وی بر ما آسان است.»

حمزه و ابولهب

حمزه و ابولهب، هر دو عموی پیامبر بودند! اما حمزه بهترین عمو، صمیمی‌ترین دوست و مدافع پیامبر و ابولهب حمزه سید الشهدا، ص: ۵۸ بدترین عمو و بدترین همسایه. حادثه‌ای که تاریخ نگاران نقل کرده‌اند، می‌تواند بیانگر این تفاوت عمیق باشد. عمویی به حمایت و یاری او برخاست و عموی دیگر با او عناد و دشمنی ورزید! آری این نور بود و آن ظلمت! ابن اثیر ابولهب را

سرسخت‌ترین دشمنان و بدترین استهزا کنندگان «۱» پیامبر معرفی می‌کند و می‌گوید: ابولهب از بزرگترین دشمنان پیامبر خدا و از بدترین معاندان نسبت به مسلمانان بود. او ضمن تکذیب پیامبر، آن حضرت را پیوسته و از راه‌های گوناگون مورد آزار و اذیت قرار می‌داد: چون خانه او در نزدیکی خانه پیامبر بود، کتافات را به در خانه پیامبر می‌ریخت و پیامبر، گاهی در مقابل این عمل او می‌گفت: «أَيُّ جَوَارِ هَذَا يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ!»؛ «فرزندان عبدالمطلب! این چه رفتار و اخلاق همسایگی است!» روزی حضرت حمزه، به هنگام عبور، این عمل زشت ابولهب را از نزدیک دید و بی‌درنگ آنها را جمع نمود و به سر حمزه سید الشهداء، ص: ۵۹ و صورت ابولهب ریخت. «۱» و با این اقدام، آن حالت غرور و نخوت ابولهب را در میان سران قریش در هم شکست و برای دومین بار، حمایت خویش از پیامبر خدا را اعلان و زبونی سردمداران کفر را برملا کرد. و بدین گونه، تفاوت دو برادر و دو عموی پیامبر در آن برهه حساس ظاهر شد؛ حمزه در قلّه رفیعی از قلّه‌های نور، که وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ. و ابولهب در أسفل السافلین و بدترین انحطاط؛ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ* مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ* سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ.

پیمان برادری و اخوت میان حمزه و زید بن حارثه

پیامبر خدا آنگاه که به مدینه هجرت کرد و ناچه آن حضرت در محلی که به دو طفل یتیم از قبیله بنی‌النّجار تعلق داشت زانو زد، در این مکان اقدام به ساختن مسجد نمود. حمزه که پیش از پیامبر به همراه تعدادی از مسلمانان به مدینه هجرت کرده بود، در ساختن مسجد به آن حضرت یاری داد. رسول‌الله آنگاه در میان صحابه عقد اخوت بست و فرمود: «تَاخُوا فِي اللَّهِ اخْوِينَ»؛ «در میان خود هر دو نفر با هم پیمان اخوت ببندید.» در این هنگام بود که دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «هذا أخي» سپس به چهره عمویش نگاه کرد و حمزه سید الشهداء، ص: ۶۰ فرمود: «وَأَنَّ حَمْزَةَ أَسَدَ اللَّهِ وَأَسَدَ الرَّسُولِ وَزَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ» «۱» مولی الرسول اخوین». «۲» و لذا حمزه علیه السلام در جنگ احد زید بن حارثه را وصی خود قرار داد که اگر حادثه‌ای رخ داد، زید وصایا و خواسته‌های او را انجام دهد.

حمزه علیه السلام اولین پرچمدار اسلام

شش ماه اول پس از هجرت، در مدینه سپری گردید و در ماه هفتم که مصادف با ماه مبارک رمضان بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای نخستین بار جهت مقابله با کفار و مشرکین پرچم برافراشت و حمزه بن عبدالمطلب را به پرچمداری مفتخر ساخت. مورخان می‌نویسند: «۳» رسول‌الله صلی الله علیه و آله در این ماه پرچم سفید رنگی را به عمویش حمزه سپرد و او را به فرماندهی سی‌تن از مسلمانان به جانب محلی به نام «سیف البحر»، برای مقابله با حمزه سید الشهداء، ص: ۶۱ ابوجهل که سرپرستی یک قافله سیصد نفری از مشرکین مکه را به عهده داشت، فرستاد. گرچه در این برخورد، به علت وساطت یکی از سران قبایل عرب، به نام «مجدی بن عمرو جُهَنی» جنگ رخ نداد و ابو جهل از این معرکه و از درگیری با حمزه نجات یافت ولی در اینجا باید به دو نکته توجه کرد: ۱. حمزه علیه السلام به همراه سی نفر از مسلمانان برای مبارزه با ابوجهل که سیصد نفر از مشرکین را همراه داشت، حرکت کرد و آماده جنگ با آنان شد؛ یعنی یک نفر در مقابل ده نفر و این همان نسبتی است که قرآن مؤمنان واقعی را به اجرای آن تشویق و تشجیع نموده است؛ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضْ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ. «۱» ۲. هر چه بود، در این رویارویی، ابوجهل وقتی اسدالله را دید، مرعوب و متزلزل گردید و شاید هم به یاد روزی افتاد که حمزه سر او را شکافت و از اینکه مبدا این شکست برای دومین بار اتفاق بیافتد، از صحنه متواری گردید.

حمزه علیه السلام دومین پرچمدار اسلام

در ربیع الأول، نخستین ماه از سال دوم هجرت، پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی «عشیره» (۲) و مواجهه با قریشیان که به سوی شام در حمزه سید الشهداء، ص: ۶۲ حرکت بودند عزیمت کرد و در این غزوه ابوسلمه را در مدینه جانشین خود برای اقامه نماز معرفی نمود و پرچم را به دست حمزه بن عبدالمطلب داد و این غزوه بدون جنگ پایان یافت. (۱) و بنا به قول بیشتر مورخان در این غزوه بود که رسول الله صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان علیه السلام را با کنیه «ابوتراب» مورد خطاب قرار داد (۲) و امیر مؤمنان همیشه با این کنیه افتخار و مباهات می نمود.

حمزه علیه السلام سؤمین پرچمدار اسلام

در ماه شوال سال دوم هجرت و پس از پیروزی مسلمانان در جنگ بدر، پیامبر اسلام دید که یکی از قبایل بزرگ یهودیان به نام «بنی قینقاع» که در بازار مدینه مشغول کسب بودند و در یکی از قلعه‌های اطراف شهر سکونت داشتند، بر این پیروزی مسلمانان حسادت می ورزند و آن را تهدیدی برای آینده خود می دانند و در صدد ایداء و اذیت مسلمانان برآمده، پیمان خود با پیامبر خدا را شکستند. رسول الله صلی الله علیه و آله آنان را در بازاری که به نام خود آنها «سوق بنی قینقاع» معروف بود، گرد آورد موعظه و نصیحتشان کرد و از پیمان شکنی و آزار مسلمانان بر حذر داشت و پیروزی‌ها و موفقیت‌های جنگ بدر را حمزه سید الشهداء، ص: ۶۳ که با نصرت و یاری خداوند و دلیل دیگری بود، بر حقانیت نبوت آن حضرت، بر ایشان گوشزد نمود، سپس فرمود: علاوه بر اینها، شما نبوت مرا در کتابهای خود خوانده‌اید و از علمای خود شنیده‌اید، اگر اسلام را نمی پذیرید لا اقل با مسلمانان عناد و لجاجت نورزید و خصومت و دشمنی با آنان را کنار بگذارید. یهودیان در مقابل ارشاد و راهنمایی رسول الله صلی الله علیه و آله، از روی کینه و عداوت و با صراحت گفتند: ای محمد، تو می پنداری که ما هم مانند اقوام و عشیره تو (اهل مکه) ضعیف و ناتوانیم؟ گویا پیروزی بر مردمی که با فنون جنگی کوچکترین آشنایی ندارند، تو را مغرور ساخته و نیروی ما را دست کم گرفته‌ای؟! به خدا سوگند اگر روزی در میان ما جنگی رخ دهد، خواهی دید که پیروزی از آن چه کسی خواهد بود؟! و بدین گونه، آنان با پیامبر اعلان جنگ کردند و یکی از آنها در روز روشن و در میان بازار «بنی قینقاع» زن مسلمانی را مورد اهانت و تحقیر قرار داد و یک نفر از مسلمانان برای حمایت از آن زن، با آن یهودی درگیر شد و او را به قتل رساند. یهودیان نیز آن مسلمان را کشتند. پیامبر که پیمان شکنی و تحریکات یهودیان را دید، به محل سکونت آنان حمله برد و پس از پانزده روز که در محاصره مسلمانان بودند، پیمان مجدد بستند تا از مدینه و اطراف آن به منطقه دور دستی کوچ کنند، و بدینگونه توطئه «بنی قینقاع» پایان یافت. این حادثه یکی از حساسترین فرازهای سال دوم هجرت و از مهمترین حوادث داخلی آن روز برای اسلام و مسلمانان حمزه سید الشهداء، ص: ۶۴ محسوب می گردید؛ زیرا این جنگ موجب شد که سایر قبایل یهود نیز در عین دشمنی با اسلام، در جاسوسی به نفع مشرکین و هماهنگی با منافقین تجدید نظر کنند. به هر حال در این اقدام مهم و جنگ حساس و برای سؤمین بار پرچم اسلام در دست شجاع‌ترین مردم، اسدالله و اسدالرسول، حمزه سید الشهداء علیه السلام در اهتزاز بود و آن حضرت بود که در پیشاپیش سپاه اسلام حرکت می کرد و آن را هدایت می نمود. (۱)

حمزه سید الشهداء در جنگ بدر

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ إِذْهَلُ. «خداوند شما را در بدر یاری کرد، در حالی که شما (نسبت به دشمن) ناتوان بودید.» گرچه هدف اصلی ما ادامه بحث گذشته و ارائه نقش مؤثر حضرت حمزه در حمایت از اسلام و حضور شجاعانه‌اش در جنگ بدر و احد می باشد ولی برای بیان اهمیت و سرنوشت ساز بودن این حضور، در این دو جنگ، برای اسلام و چگونگی به وجود آمدن آنها؛ به ویژه اینکه جنگ دوم (احد) به وسیله مشرکین همزمان با شکست آنها در جنگ بدر طراح و پی ریزی گردیده است. در ضمن

بیان اصل حمزه سید الشهداء، ص: ۶۵ موضوع از ذکر پاره‌ای مطالب حساس در جنگ بدر و پی آمده‌های آن در میان مشرکین مکه ولو به اختصار ناگزیریم. سحرگاه جمعه، نوزدهم ماه رمضان، نوزدهمین ماه پس از هجرت بود که جنگ بدر آغاز شد. ابوسفیان برای به دست آوردن اخبار و گزارش‌هایی از سپاه مدینه، در کنار چاه بدر حاضر شده بود که به وسیله مسافری، از حرکت سپاه اسلام آگاه گردید و بی‌درنگ شخصی به نام «ضمضم بن عمرو غفاری» را برای اطلاع‌رسانی، به مکه اعزام کرد. او در حالی که برای جلب توجه مردم، لباس خود را چاک زده بود و گوش و بینی شترش را شکافته و خون آلود و جهاز آن را واژگون کرده بود، وارد مکه شد «۱» و پیام ابوسفیان را به آنان ابلاغ کرد. سران قریش به سرعت آماده حرکت شدند و هر یک از آنانکه عذری داشت، به جای خود شخص دیگری را فرستاد و از افراد سرشناس قریش کسی جز ابولهب باقی نماند و او هم «عاص بن هشام» را به نیابت از خود راهی بدر نمود. تعداد سپاه مشرکین نهصد و پنجاه نفر و مرکب آنها هفتصد شتر و یکصد رأس اسب و بنا به قول دیگر، دویست رأس اسب بود. ششصد نفر از آنان زره پوشیده بودند و گروهی از زنان خواننده را در حالی که همه مشروب خورده بودند، با خود همراه ساختند ولی در میان راه منصرف شده و زنان را به مکه برگرداندند. در این سفر، دوازده نفر از حمزه سید الشهداء، ص: ۶۶ ثروتمندان قریش تعهد کردند که هر یک از آنان به نوبت تغذیه سپاه مکه را به عهده گیرند و هر روز نه تا ده شتر بدین منظور کشته می‌شد. عتبه و شیبه و ابوجهل نیز جزو این دوازده نفر بودند. «۱» پیامبر خدا در روز دوشنبه، نهم ماه رمضان، عمرو بن امّ کلثوم را به عنوان امام جماعت در مدینه تعیین کرد و به همراه سیصد و سیزده نفر که بیشتر آنها را انصار و بقیه را مهاجرین تشکیل می‌دادند، مدینه را به سوی بدر ترک نمود «۲» و این در حالی بود که تعدادی از یاران پیامبر از این حرکت ترس و اکراه داشتند که قرآن مجید این موضوع را به صراحت بیان نموده است: *كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ* يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعِيدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ* «۳» پیامبر گرامی، پرچم سیاه رنگی به نام «عقاب» به دست امیر مؤمنان و پرچم سفید رنگی به مصعب بن عمیر و پرچم سفید رنگ دیگری را به یکی از انصار داد. حمزه سید الشهداء، ص: ۶۷ سپاه اسلام در این جنگ از نظر تجهیزات هفتاد شتر و دو رأس اسب داشتند که به نوبت سوار می‌شدند و سلاح آنها عبارت بود از هشت قبضه شمشیر و شش زره. «۱»

پیش‌بینی‌های لازم

چون سپاه اسلام وارد بدر گردید، به دستور پیامبر خدا و برای احتیاط گودالی را پر از آب کردند و حوض تشکیل دادند و در بالای تلی مشرف به دو لشکر سایه بانی (اتاق جنگی) برای پیامبر خدا برپا نمودند. پیامبر صلی الله علیه و آله اول صبح، با نیزه کوتاهی که به دست داشت و امیر مؤمنان علیه السلام همراه آن حضرت در حرکت بود، به تنظیم صفوف و اداره صحنه جنگ پرداخت. در آن حال، سوادبن غزیه را، که از صف بیرون بود، دید و با نیزه به شکمش اشاره کرد که درست بایست! سواد گفت یا رسول الله شکم را به درد آوردی و خداوند تو را برای گسترش حق و عدل برانگیخته است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سواد! بیا قصاص کن! و پیراهنش را بالا-زد. سواد از هیجان بی‌قرار شد؛ زیرا می‌دید که پیامبر در آن لحظه حساس و وضعیتی سخت، که سرنوشت او و رسالتش و سرنوشت یارانش رقم می‌خورد، او را به قصاص می‌خواند، او هم به جای قصاص به شکم پیامبر صلی الله علیه و آله بوسه زد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود حمزه سید الشهداء، ص: ۶۸ چرا این کار را کردی، گفت: یا رسول الله اوضاع واحوال را می‌بینی و من اطمینان ندارم که از این جنگ جان سالم به در برم و لذا خواستم آخرین ساعت عمرم چنین باشد که لبانم بدن تو را لمس کند. رسول الله در حقّ وی دعا کرد. «۱» آنگاه به مسلمانان دستور داد: *«غُصُّوا أَبْصَارَكُمْ وَلَا تَبْدُئُوهُمْ بِالْقِتَالِ وَلَا يَتَكَلَّمَنَّ أَحَدٌ»*. «۲» «نه به سوی دشمن نگاه کنید و نه قیل و قال راه بیندازید و نه شروع جنگ از طرف شما باشد تا من دستور بدهم.»

پیام به مشرکین

پیامبر خدا به مشرکین چنین پیام فرستاد: «یا معشر قریش ... خلونی و العرب، فإن أک صادقا فأنتم أعلی بی عیناً و إن أک کاذباً کَفْتُکُم ذُوبان حمزه سید الشهداء، ص: ۶۹ العرب أمری». «۱» ای جماعت قریش ... کار مرا به اقوام دیگر عرب واگذارید و به شهر خود باز گردید که اگر در ادعایم صادق باشم شما می‌توانید از خاصان و یاران من باشید و اگر دروغگو باشم، همانها خواسته شما را تأمین خواهند کرد. طبق نقل ابن هشام، عتبۀ بن ربیعہ، که از سردمداران سپاه شرک بود، به قبول این پیشنهاد میل پیدا کرد و خطاب به سپاهیان مکه چنین گفت: «ای قریشیان شما از جنگ با محمد و یارانش چه می‌خواهید؟ به خدا سوگند اگر شما در این جنگ پیروز شوید تا ابد نگاه هر یک از قریشیان در مکه با شما، توأم با نفرت و کراهت خواهد بود؛ زیرا شما یا پسر عموی آنها را کشته‌اید یا پسر دایی‌شان و یا یکی از اقوامشان را، پس چه بهتر که به خانه‌های خود باز گردید و کار محمد را به سایر قبایل عرب بسپارید که اگر آنها پیروز شدند خواسته شما را تأمین نموده‌اند و اگر نتوانستند شما باز هم از اعتراض مصون خواهید بود.» «۲» حمزه سید الشهداء، ص: ۷۰ ولی ابو جهل او را به جبن و ترس متهم کرد و به جنگ وادارش ساخت و درباره‌اش چنین گفت: «او با دیدن محمد و یارانش زهره چاک شده و می‌ترسد پسرش ابو حذیفه، که در سپاه محمد است، کشته شود.» عتبہ چون این نکوهش را از ابو جهل شنید گفت: این مصفر است «۱» خواهد دید کدام یک از ما از ترس زهره چاک شده‌ایم، او یا من؟» ولذا عتبہ اولین کسی بود که به همراه برادرش شیبہ و پسرش ولید وارد نبرد و جنگ گردید.

آغاز تیر اندازی دشمن

قبل از ورود عتبہ به صحنه جنگ، از سوی مشرکین تیر اندازی آغاز گردید که در اثر آن دو تن از مسلمانان به نام «مہجع» و «حارثہ بن سراقه» روی خاک افتادند، پیامبر صلی الله علیه و آله با اینکه اجازه شروع جنگ را به یاران خود نمی‌داد، با دیدن این دو شهید، سپاهیان خود را این چنین تشویق و تشجیع نمود: «به خدایی که جان محمد در دست اوست، امروز هر یک از شما وارد جنگ شود و در راه خدا تا پای جان پایداری کند، جایگاه او در بهشت خواهد بود.» حمزه سید الشهداء، ص: ۷۱ آنگاه دست دعا و تضرع به آسمان گرفت و از خداوند یاری طلبید: «اللّٰهُمَّ إِنْ تَهْلِكْ هَذِهِ الْعَصَابَةُ لَمْ تُعَبِّدْ بَعْدُ ...». «خدایا اگر این گروه کم، در این جنگ از بین بروند، در روی زمین کسی تو را نخواهد پرستید ... سپس مشتی خاک از زمین برداشت و به سوی سپاه شرک پاشید و فرمود: «شاهت الوجوه»؛ «رویتان سیاه باد!» «۱»

حمله دشمن و دفاع حضرت حمزه

در این میان، «اسود مخزومی» که مردی شریر و هتاک بود، ناگهان از سپاه قریش جدا شد. او در حالی که به سوی سپاه اسلام در حرکت بود، فریاد برآورد: «من با خدای خود عهد کرده‌ام که از حوض اینها آب بخورم. به خدا، یا باید آن را خراب کنم و یا در کنارش بمیرم.» اینجا بود که پیش از همه، حمزه بن عبدالمطلب بر وی تاخت و بی‌درنگ پایش را قطع نمود. او در حالی که یک پایش را از دست داده بود، برای اجرای تصمیم خود به سوی حوض جست و خیز می‌کرد که حمزه مجال نداد و او را با شمشیر دیگری از پای درآورد. «۲» حمزه سید الشهداء، ص: ۷۲

دومین حمله و دفاع حضرت حمزه

عتبۀ بن ربیعہ که کشته شدن «اسود مخزومی» را دید، در حالی که برادرش شیبہ و پسرش ولید او را همراهی می‌کردند وارد میدان

شد و از این سو، سه تن از جوانان انصار پیش تاختند. «عتبه» با تحقیر پرسید: شما چه کاره هستید! گفتند: ما از انصاریم. گفت: برگردید که ما نیازی به شما نداریم. سپس فریاد زد: «يَا مُحَمَّدُ اخْرُجْ إِلَيْنَا الْأَكْفَاءُ مِنْ قَوْمِنَا». «از اقوام ما کسانی را که هم شأن ما باشند، به سوی ما بفرست.» پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «يَا بَنِي هَاشِمٍ قُومُوا فَقَاتِلُوا بِحَقِّكُمْ الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ بِهِ نَبِيَّكُمْ إِذْ جَاءُوا بِبَاطِلِهِمْ لِيُظْفِقُوا نُورَ اللَّهِ». «۱» در اینجا بود که حضرت حمزه و امیر مؤمنان و عبيده «۲» در حمزه سید الشهداء، ص: ۷۳ مقابل آن سه تن قرار گرفتند و چون سر و صورت خود را پوشانده بودند و شناخته نمی شدند، عتبه بار دیگر فریاد زد اینها کیستند؟ آنان وقتی خود را شناساندند، گفت: «كُفُّوا كَرِيمًا»؛ «هماوردان نیکویند.» درگیری میان آن شش تن آغاز شد. عبيده که هفتاد سال داشت، با عتبه در آویخت. حمزه با برادر وی شبیه و امیر مؤمنان علیه السلام با ولید بن عتبه درگیر شدند. امیر مؤمنان و حمزه علیهما السلام به حریفان خود امان ندادند و آنها را به خاک انداختند، ولی عبيده با همورد خویش در حالی که یکی از پاهایش قطع شده بود، همچنان درگیر بود. در این حال آن دو بزرگوار به همرمز سالخورده خود یاری کردند و عتبه را از پای در آوردند. سپس عبيده را، که مجروح شده بود، به پشت جبهه حمل کردند و در مقابل پیامبر خدا بر زمین نهادند. «۱» آن حضرت چون پسر عموی خود را با پای قطع شده و بدن مجروح دید، اشک از چشمانش جاری شد.

حمله عمومی

با کشته شدن «اسود مخزومی» و این سه تن از سردمداران کفر و الحاد، در میان سپاه مکه ولوله عجیب و جوش و خروش بی سابقه‌ای به پا شد؛ زیرا دیدند که خلاف آنچه از ضعف و حمزه سید الشهداء، ص: ۷۴ ناتوانی سپاه اسلام پیش‌بینی کرده بودند، به وقوع پیوست و در اولین مرحله از جنگ، چهار تن از برجسته‌ترین افرادشان به دست حمزه علیه السلام و امیر مؤمنان به هلاکت رسیدند، در صورتی که ارزیابی جاسوس آنها (عمیر بن وهب جُمحی) از نیروی اسلام چنین بود: «مَا لَهُمْ كَمِينَ وَلَا مِدَدَ وَلَكِنْ نَوَاضِحَ يَثْرِبَ قَدْ حَمَلَتِ الْمَوْتَ النَّافِعَ». «سپاه محمد نه کمینی دارد و نه کسی به کمک آنها می‌شتابد، بدانید که شتران آبکش یثرب! چیزی جز مرگ فراگیر و ذلت بار با خود حمل نمی‌کنند.» «۱» ابو جهل نیز که از سران و طراحان جنگ بود، چنین اظهار نظر کرد: «مَا هُمْ إِلَّا أَكْلَةُ رَأْسٍ لَوْ بَعَثْنَا إِلَيْهِمْ عَبِيدَنَا لَأَخَذُوهُمْ أَخْذًا بَالِيدًا»؛ «سپاه یثرب لقمه‌ای بیش نیست، ما اگر تنها بردگان خود را بفرستیم آنها را خفه خواهند کرد.» «۲» آری، بر خلاف این پیش‌بینی‌های دشمن، شجاعت و شهامت عمو و پسر عموی پیامبر در اولین مصاف، سرنوشت جنگ را به نفع اسلام رقم زد و دشمن با از دست دادن چهارتن از نام‌آوران خود، که طلیعه شکست قطعی بود، به این فکر افتاد که به جای جنگ تن به تن، از حمله عمومی و تهاجم جمعی بهره‌گیرد تا بتواند در اثر کمی سپاه توحید و بسیاری سپاه حمزه سید الشهداء، ص: ۷۵ کفر، سرنوشت جنگ را تغییر دهد و پیروزی را نصیب خود سازد. گرچه مَدَدِ این درگیری خونین چندان روشن نیست ولی مسلم است که دشمن برای زدودن ننگ شکست قبلی و حفظ غرور جاهلی و تأمین هدف خود، که براندازی نظام توحید و تثبیت پایه‌های شرک و بت‌پرستی بود، تمام توانش را به کار بست و همه تیراندازان و شمشیر زنان و نیزه‌داران خود را بسیج کرد. از سوی دیگر، مجاهدان اسلام با نداشتن عده و عِدَّة، در اثر ایمان و صلابت روحی خود و در اثر سخنان آتشین فرمانده این سپاه، (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله)، در قلب هزار نفر سلاح به دست فرو رفته است. سپاه دشمن با کشته شدن هفتاد تن که ابو جهل هم در میان آنها بود و اسارت هفتاد تن دیگر از سران مشرکین، به شکست قطعی خود اذعان کرد و از صحنه خارج گردید و هر یک از سپاهیان شرک به سویی فرار نمود؛ زیرا در صورت مقاومت بیشتر در مقابل سپاه اسلام چیزی بجز از دست دادن بقیه نیرو برای آنان قابل تصور نبود.

نتیجه جنگ بدر

نتیجه ظاهری و اثر زود رس جنگ بدر که با شکست قطعی مشرکان به دست آمد، به طور خلاصه چنین بوده است: حمزه سید الشهداء، ص: ۱۷۶- مقتولان و اسرای مشرکین مشهور در میان مورّخان و مفسران، همانگونه که اشاره گردید، این است که تعداد مقتولان از مشرکان هفتاد نفر و تعداد اسرای آنها نیز هفتاد نفر می باشد، ولی واقدی می گوید: تعداد مقتولان بیش از هفتاد نفر بوده است. «۱» ۲- غنایم جنگی مسلمانان در این جنگ یکصد و پنجاه شتر و سی رأس اسب و تعداد بسیاری شمشیر و مقدار قابل توجهی اجناس و سلاحهای دیگر، از دشمن به غنیمت گرفتند که در کیفیت تقسیم در میان یکی دو نفر از آنان بحث و گفتگو به عمل آمد و آیه شریفه انفال «۲» در این زمینه نازل گردید و به بحث آنها خاتمه داد.

شهدای جنگ بدر

تعداد شهدای مسلمان در جنگ بدر، بنا بر مشهور، چهارده نفر می باشد که هشت تن از آنها از انصار و شش نفر دیگر از مهاجران بودند، ولی از مسلمانان حتی یک نفر به اسارت مشرکین در نیامد.

اهمیت جنگ بدر

امروز با وجود جنگهای جهانی و جنگهای بزرگ منطقه ای که میلیونها انسان در آنها از بین می رود و ضایعات فراوان و غیر قابل جبران به همراه دارد، جنگ بدر با محدودیت مقتولان و اسرای آنکه اشاره گردید، شاید برای بعضی از خوانندگان دارای چندان اهمیتی نباشد و مانند یک برخورد قبیله ای و عشیره ای تلقی شود ولی با توجه به اهداف و آثار این جنگ، می توان به اهمیت آن پی برد و ابعاد آن را که در هیچیک از جنگها در تاریخ اسلام وجود ندارد درک نمود؛ زیرا سرنوشت اسلام با این جنگ رقم می خورد و پیروزی مسلمانان در آن مساوی با پیروزی قطعی اسلام و احیاناً شکست آنان در این جنگ پیروزی قطعی شرک و بت پرستی را در کل تاریخ به دنبال داشت و لذا قرآن مجید از این جنگ به عنوان: ... يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ ... «۱» یاد نمود؛ یعنی جنگی که حق و باطل و توحید و بت پرستی در اثر آن ظاهر گردید؛ روزی که در آن، دو گروه متکی به ایمان و متکی به کفر درگیر شدند. و در آیه دیگر در اهمیت این جنگ چنین فرموده است: «به خاطر بیاورید زمانی را که از شدت ناراحتی، از پروردگارتان تقاضای کمک می کردید و او تقاضای حمزه سید الشهداء، ص: ۷۸ شما را پذیرفت و گفت من شما را با یک هزار از فرشتگان که پشت سرهم می آید، یاری می کنم ولی خدا این را تنها برای شادی و اطمینان خاطر شما قرارداد و گرنه پیروزی جز از طرف خدا نیست.» «۱» در این جنگ، پیامبر صلی الله علیه و آله مکرر دست به دعا و تضرع به سوی پروردگار برمی داشت و گاهی پیشانی به سجده می نهاد و از خداوند درخواست پیروزی می کرد و از جمله دعاهایش این بود: «اللّهُمَّ إِنْ تَهْلِكْ هَذِهِ الْعَصَابَةُ لَمْ تُعَبِدْ بَعْدُ ...» «خداها! اگر این گروه مسلمان، از بین بروند، کسی تو را پرستش نخواهد کرد!»

نقش حضرت حمزه در پیروزی جنگ بدر

در پیروزی سپاه توحید، در جنگ بدر مانند هر جنگ دیگر، عوامل مختلفی قابل بررسی است، ولی از همه مهمتر فضل و عنایت پروردگار بود که در اثر استغاثه و استمداد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان برای شادی و اطمینان خاطر سپاهیان اسلام و برای امداد و یاری آنان هزار فرشته را پیاپی فرو فرستاد: إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ حَمْزِهِ سِيدِ الشَّهَدَاءِ، ص: ۷۹ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُزْدَفِينَ* وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى وَ لِنُطْمِئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنْ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. «۱» و هر یک از سپاهیان اسلام، به اندازه درجه ایمان و کمال یقینش از این مدد غیبی و اطمینان الهی بهره جسته و در شکستن صفوف دشمن و پیروزی اسلام سهمی را ایفا نموده است. اکنون باید دید این مژده و بشارت الهی بر دل کدامیک از لشکریان اسلام بیش از دیگران

اشراق داشته و این اطمینان آسمانی در آن صحنه حساس در دست و بازوی کدام یک از حاضرین ظهور و تجلی بیشتری یافته و مشرکین را ناباورانه به خاک مذلت نشانده است.

آمار مقتولان از مشرکان

برای روشن شدن این حقیقت، باید آمار مقتولان از مشرکان را و اینکه به دست چه کسانی کشته شده‌اند، به دست بیاوریم تا راه قضاوت درست در این فضیلت را در پیش روی خواننده عزیز قرار دهیم. لازم به یادآوری است همانگونه که آمار دقیق مقتولان جنگ بدر و معرفی همه آنان و خصوصیات دیگر به دست ما حمزه سید الشهدا، ص: ۸۰ نرسیده و آنچه در تاریخ منعکس گردیده، اغلب درباره سران و سردمداران شرک بوده است، این ابهام درباره تلاش قهرمانان اسلام نیز، که نقش اساسی را در این جنگ ایفا نموده‌اند، صادق است و تعداد دقیق کسانی که به وسیله هر یک از آنان به هلاکت رسیده‌اند مشخص نیست، ولی می‌توان از آنچه در تاریخ به‌طور، ناقص به دست می‌آید، تا حدی به حقیقت امر پی‌برد و با نقش این افراد در این جنگ آشنا گردید. ابن ابی‌الحدید در زمینه عدم انعکاس آمار دقیق پس از نقل و معرفی تعداد پنجاه و دو نفر از مقتولان از واقعه، می‌گوید: روایات زیادی داریم که مقتولان بدر هفتاد نفر بوده، ولیکن آنها که به نام شناخته شده‌اند، همان افرادی هستند که ما شناسانیم. «۱» باید به گفتار ابن ابی‌الحدید، این نکته را نیز بیفزاییم: همانگونه که در مقدمه این بحث اشاره کردیم و پس از این نیز ملاحظه خواهید کرد، در تعمیه و پرده‌پوشی حقایق تاریخی، به‌ویژه درباره امیرمؤمنان و حمزه علیهما السلام نباید نقش سیاستها را نادیده گرفت و از جعل و تحریف در پیروزی‌های آن دو بزرگوار، که در ارتباط مستقیم با سلطه‌گران بنی‌امیه قرار داشت، غفلت نمود.

دو قهرمان جنگ بدر، علی امیر مؤمنان و حمزه سیدالشهدا علیهما السلام

کشته شدن بیشتر مقتولان جنگ بدر به دست مهاجرین و به‌ویژه اقربای پیامبر صلی الله علیه و آله و در رأس آنان امیرمؤمنان علیه السلام و حمزه سید الشهدا به وقوع پیوسته است. و به‌طوری که در تاریخ آمده، در همین جنگ بدر بود که امیرمؤمنان از سوی مشرکان به لقب «موت احمر»؛ «مرگ سرخ» ملقب گردید و چرا چنین نباشد در حالی که در همین جنگ بیش از نیمی از کشتگان را او از پای در آورد و در به هلاکت رسانیدن تعداد دیگر نیز سهمیم گردیده است؛ به‌طوری که شیخ مفید تعداد سی و شش تن از مقتولان را، که به دست آن حضرت کشته شده‌اند، به نام شناسانده است. «۱» ابن اسحاق از مورخان معروف جهان تسنن می‌گوید: «أَكْثَرُ قَتْلَى الْمُشْرِكِينَ يَوْمَ بَدْرٍ كَانَ لِعَلِيٍّ». «۲» «در جنگ بدر بیشترین کشته شدگان از مشرکان به دست علی بوده است.» ولی بعضی از مورخان این تعداد را بیست و هفت، «۳» و گاهی حتی به بیست و دو نفر تنزل داده‌اند. «۴» حمزه سید الشهدا، ص: ۸۲

آمار کشته شدگان به دست حمزه سید الشهدا

در منابع اهل سنت، تعداد مقتولان به دست حمزه سیدالشهدا نه نفر ذکر شده است که در میان این عده، برخی تنها به دست آن حضرت و افراد دیگری به‌دست او و حضرت علی علیه السلام به هلاکت رسیده‌اند و تنها در یک مورد از سعد بن وقاص به عنوان شریک آن بزرگوار یاد شده است. لازم است پیش از بیان آمار و معرفی این مقتولان، به این مطلب توجه شود، همانگونه که پیشتر اشاره کردیم، بر اساس دلایل تاریخی، این تعداد، بخشی از کسانی هستند که به وسیله حضرت حمزه به هلاکت رسیده‌اند نه همه آنها، ولی عدم ذکر همه مقتولان و یا اختلاف نظر در مورد آنان، مانند اختلاف نظر در آمار مقتولان به وسیله امیرمؤمنان علیه السلام که بعضی از مورخان بیشترین کشته‌شدگان و بعضی دیگر تنها بیست و دو تن را از آن آن حضرت دانسته‌اند. با در نظر گرفتن حقایق موجود تاریخی، چندان مهم نیست؛ زیرا اگر همه مقتولان در این جنگ مشخص و منعکس می‌گردید، نظر مورخان

در مورد هر دو بزرگوار تغییر می کرد. به هر حال با اینکه آمار دقیق مقتولان به دست آن دو بزرگوار در دست نیست ولی دلایل مسلم تاریخی نقش اساسی آنها را در پیروزی جنگ بدر ثابت نموده است و در این جنگ شکست دشمن در مرحله اول به دست امیرمؤمنان و سپس به دست حضرت حمزه آنگاه به دست سایر افراد سپاه توحید به وقوع پیوسته است، آنهم نه همه افراد حمزه سید الشهدا، ص: ۸۳ سپاه؛ زیرا طبق مضمون صریح قرآن تعدادی از صحابه از اول حرکت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از مدینه، از این برخورد ناخشنود و از ورود به صحنه جنگ به شدت مضطرب و نگران بودند. «۱» و تاریخ هم گویای این واقعیت است که بعضی از صحابه در میدان جنگ یا نقشی نداشتند و یا دارای نقش کم رنگی بودند.

تحلیل ابن ابی الحدید از پیروزی مسلمانان

در اینجا مناسب است تحلیلی را که ابن ابی الحدید از پیروزی در جنگ بدر و از شجاعت و نقش مؤثر امیرمؤمنان و حضرت حمزه علیهما السلام در این پیروزی ارائه داده است؛ به طور خلاصه نقل کنیم: وی در تحلیل خود از این پیروزی، با وجود نیروی قوی و توانای مشرکین و ضعف و ناتوانی مسلمانان، می نویسد: آری، سپاه کوچک اسلام از عده ای از انصار، از قبیله اوس و خزرج و تعدادی از مهاجرین که در پهلوانی و شجاعت نامی بودند، تشکیل یافته بود و مهمتر اینکه در کنار این گروه به ظاهر کم، علی بن ابی طالب و حمزه بن عبدالمطلب، که شجاع ترین افراد در تاریخ بشریت می باشند، قرار گرفته بودند و فرماندهی آنها را شخص پیامبر صلی الله علیه و آله، آن پیامبر داعی به حق و منادی بر عدل و توحید و مؤید به قوه الهی به عهده داشت. «وَفِيهِمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَهُمَا أَشْجَعُ الْبَشَرِ! وَ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ أَنْجَادٌ وَ أَبْطَالٌ». «۲» حمزه سید الشهدا، ص: ۸۴

اعتراف یکی از سران مشرکین به شجاعت حمزه علیه السلام

پس از خاتمه جنگ و در هنگام انتقال اسیران به پشت جبهه، یکی از آنان به نام «امیه بن خلف» که از مشرکین سرشناس بود، چون چشمش به حضرت حمزه افتاد، از عبدالرحمان بن عوف پرسید: «مَنْ هَذَا الْمُعَلَّمُ؟» «این جنگجوی نشاندار کیست؟» گفتنی است، حضرت حمزه در جنگها با نصب پر شتر مرغی بر کلاه خود خویش، از دیگر سرداران متمایز بود. عبدالرحمان پاسخ داد: او «حمزه بن عبدالمطلب است» امیه با تأسف و تحسّر شدید از شکست سپاه شرک، گفت: «ذَاكَ الَّذِي فَعَلَ بِنَا الْأَفَاعِيلَ؟» «این بود که صفوف ما را در هم شکست و ما را به خاک سیاه نشاندا!» «۱» اسامی نه تن از مقتولان مشرکین به دست حضرت حمزه، طبق منابع اهل سنت، عبارتند از: «۲» ۱- اسود بن عبدالأسود مخزومی؛ ۲ و ۳- عتبه و شیبه فرزندان ربیع؛ ۴- طعیمه بن عدی؛ ۵ و ۶- زمعه و عقیل فرزندان اسود؛ ۷- ابو قیس بن ولید بن مغیره؛ ۸- نبیه بن حجاج؛ ۹- حنظله بن ابی سفیان برادر معاویه.

پی آمدهای جنگ بدر در میان مشرکین

تصمیمات جدید قریش

مشرکان مکه، که مدت سیزده سال در آزار و اذیت پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان، تمام همت خویش را به کار بستند، تا آنجا که آنان را مدتی در داخل دره ای محاصره و زندانی نمودند و سپس از شهر و دیارشان بیرون راندند و آنان را مجبور به ترک وطن و هجرت به سوی حبشه و مدینه کردند و ... باز هم از تصمیم خود در ریشه کن کردن درخت توحید و از بین بردن مسلمانان منصرف نگشتند و پیوسته در دشمنی خود اصرار می ورزیدند تا اینکه سرانجام جنگ بدر به وقوع پیوست و آنان پس از تحمل ضربه سنگین و چشیدن طعم تلخ شکست و پذیرش خفت بار اسارت در دست مسلمانان، که همه غرور و تفرعن آنها را در

جزیره العرب به ننگ و حقارت تبدیل نمود، کینه و عداوتشان نسبت به مسلمانان مضاعف گردید و با مراجعت از بدر، خود را برای جنگ دیگری که بتواند این شکست را جبران و داغ ننگ آن را از پیشانی‌شان بزدايد، آماده می‌شدند و همزمان، نقشه ترور پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز حمزه سید الشهدا، ص: ۸۶ در سر می‌پروراندند و موفقیت در این طرح را، بهترین راه پیروزی خود می‌دانستند.

طرح ترور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

عمیر بن وهب، یکی از افراد خونریز در میان قریش، که فرزندش وهب در اسارت مسلمانان به سر می‌برد، با عموزاده‌اش «صفوان» در گفتگویی پنهانی در «حجر اسماعیل» همپیمان شدند که صفوان قرضهای عمیر و کفالت فرزندانش را بر عهده بگیرد و عمیر هم در مدینه پیامبر را به قتل برساند. وی با همین هدف وارد مدینه شد و علی‌رغم مخالفت صحابه که از او به جان پیامبر صلی الله علیه و آله احساس خطر می‌کردند، آن حضرت عمیر را به حضور خویش فراخواند و او به همراه چند نفر از یاران پیامبر وارد گردید. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید عمیر! به چه منظور به مدینه آمده‌ای؟ عمیر گفت: برای آزادی فرزندم وهب. حضرت فرمود: این شمشیر برای چیست؟ عرض کرد: «قَبَّحَ اللَّهُ هَذِهِ السَّيْفُ» که همراه داشتن آنها جزو عادت ما شده است. در این هنگام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنچه را که در حجر اسماعیل در میان او و صفوان گذشته بود، بیان کرد. عمیر با شنیدن رازی که بجز او و صفوان از آن آگاه نبودند، بر نزول وحی به رسول الله و نبوت آن حضرت ایمان آورد و از اشتباهات گذشته‌اش پوزش خواست. پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به صحابه فرمود: «فَقَهُوا أَهْلَكُمْ فِي دِينِهِ وَأَقْرِئُوهُ حَمْزَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ، ص: ۸۷ الْقُرْآنَ وَأُطْلِقُوا أَسِيرَهُ» «۱»؛ «به برادر تازه مسلمانان قرآن و احکام بیاموزید، اسیرش را هم آزاد کنید.» «۲» گرچه در کتب تاریخ، این موضوع یک تصمیم دو جانبه و در میان عمیر و صفوان عنوان گردیده است، لیکن قرائن موجود از شدت عداوت قریش با مسلمانان و طراحي جنگ مجدد نشانگر، این است که این طرح نیز نمی‌تواند بدون هماهنگی و سازماندهی آنان انجام گیرد. البته برای جلوگیری از اشاعه چنین موضوع حساسی باید تصمیم‌گیری‌ها به‌طور خصوصی و دور از دید دیگران انجام پذیرد.

تصمیم بر جنگ مجدد

ابو سفیان که از سلسله‌جنبانان و ارکان اصلی جنگ بود، با کشته شدن سران قریش و اسارت عده‌ای دیگر، ریاست مستقیم مشرکین را در آماده‌سازی آنان بر جنگ دیگر و ایفای نقش اساسی در این هدف را به عهده گرفت و بلافاصله، پس از مراجعت به مکه، در حالی که پسرش حنظله و عتبه و ولید و شیبه به ترتیب پدر و برادر و عموی همسرش هند در این جنگ کشته شده بودند و پسر دیگرش به نام عمر به اسارت مسلمانان حمزه سید الشهدا، ص: ۸۸ در آمده بود، در میان اجتماع قرشیان، خطاب به آنان چنین گفت: ای گروه قرشیان، پس از این جنگ، که بزرگان و عزیزان ما و شما را از دست ما گرفت، نباید از خود ضعف نشان دهیم، بلکه باید صبر و صلابت خود را حفظ کنیم، بر کشتگان خود نگریم. هیچ زن نوحه‌گری بر آنان نوحه نسراید و هیچ شاعری در عزایشان شعر نگوید؛ زیرا این اعمال موجب تخفیف کینه و عداوت ما نسبت به محمد و یارانش می‌گردد و شعله آتش دشمنی و خونخواهی ما را فرو می‌نشاند و قدمهای ما را در انتقام گرفتن از آنان سست می‌گرداند، گذشته از اینکه اگر یاران محمد جزع و فزع و آه و ناله ما را بشنوند، زبان بر شماتت و استهزا خواهند گشود و این درد و مصیبت بالاتر از مصیبت از دست دادن عزیزانمان خواهد بود و من نیز از این ساعت استفاده از عطر و زنان را بر خود حرام می‌کنم تا روزی که با محمد بجنگیم. «۱» ابو سفیان و سران قریش نه تنها از گریه جلوگیری کردند، بلکه حتی از آزاد سازی اسرای خویش نیز امتناع می‌ورزیدند و لذا وقتی به ابوسفیان پیشنهاد شد که با فدیة دادن، فرزندت عمرو را آزاد کن، چنین پاسخ داد: فرزندم حنظله کشته شد، شما می‌گویید برای فرزند

دیگر هم فدیة بدهم و در مقابل دشمن بیشتر تحقیر شوم؟! بگذارید او را تا هر وقت که حمزه سید الشهدا، ص: ۸۹ می‌خواهند نگهدارند. «۱» همچنین در تحریک مشرکین بر جنگ، تنها مردان قریش نبودند که فعالیت داشتند، بلکه زنان آنها نیز در این راه سعی و تلاش می‌کردند؛ از جمله آنها هند همسر ابوسفیان بود. او در پاسخ گروهی از زنان قریش که، چرا در کشته شدن عزیزانت (پدر، برادر، عمو و پسر) گریه نمی‌کنی؟ گفتار همسرش ابوسفیان را تکرار کرد و گفت: من در مکه بر عزیزانم گریه کنم محمد و یارانش و زنان قبیله خزرج در مدینه شمامتم کنند؟! نه، به خدا سوگند تا انتقام عزیزانم را از محمد نگیرم، خود را معطر نخواهم کرد. او این جمله را هم افزود: به خدا سوگند اگر می‌دانستم که گریه می‌تواند حزن و اندوهم را برطرف کند، می‌گریستم ولی نه، تنها چیزی که سوز دلم را برطرف می‌کند و شعله‌های درونم را فرو می‌نشاند، گرفتن انتقام این کشته‌ها است. «۲» و بدینگونه قرشیان که در تب و تاب انتقام و در اندیشه حمله به مدینه به سر می‌بردند و خود را برای جنگ دیگری آماده می‌کردند، پس از گذشت یک سال از جنگ بدر، به سوی مدینه روان شدند و جنگ احد به وقوع پیوست. حمزه سید الشهدا، ص: ۹۱

حضرت حمزه در جنگ احد

احد کجاست!؟

کوه اُحد، که جنگ مهم اسلام و شرک در دامنه آن رخ داد، یکی از کوه‌های بسیار مهم و مشهور مدینه است و در پنج کیلومتری شمال شرقی این شهر قرار دارد.

نامگذاری این کوه به «احد»!؟

در وجه تسمیه و نامگذاری این کوه به «احد»، نظریه‌های گوناگون نقل شده است، ولی مناسبترین آن است که این کوه را، چون تنها و مستقل از کوه‌های دیگر است، اُحد خوانده‌اند.

فضیلت احد

۱. روشن است که آنچه در فضیلت مدینه گفته‌اند، شامل احد نیز هست؛ از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله احادیث فراوان درباره فضیلت مدینه نقل شده است؛ مانند: تفضیل و برتری این شهر بر دیگر شهرها. دعا کردن آن حضرت برای مردم این شهر. استشفای خرمای آن و حرم بودن مدینه و نهی از صید حیوانات حمزه سید الشهدا، ص: ۹۲ و قطع درختانش. چون احد در داخل محدوده مدینه است، مشمول همه این فضایل نیز خواهد بود؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مدینه از غیر تا ثور حرم است.» «۱» و ثور کوهی است که در پشت کوه احد قرار گرفته و این حدیث در واقع بیانگر حدّ شرقی و حدّ غربی مدینه می‌باشد. ۲. گذشته از فضایل عمومی، که درباره کوه احد اشاره کردیم، درباره این کوه، به‌طور خاصّ نیز فضایلی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل گردیده که یکی از آنها چنین است: «وَهَذَا جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ.» «۲» «این (اُحد) کوهی است که ما را دوست می‌دارد و ما هم آن را دوست می‌داریم.» در مفهوم این حدیث توجیهات مختلفی ذکر شده و بهترین توجیه آن است که این جمله مجازی است و مضاف در آن حذف شده است؛ مانند «وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ» و مراد از احد اهل آن است؛ یعنی افرادی که در کنار این کوه به شهادت رسیده‌اند حمزه سید الشهدا، ص: ۹۳ و پیکر خونین آنها در دامنه این کوه به خاک سپرده شده، ما را دوست می‌دارند و ما هم آنها را دوست می‌داریم و بر شهادت و از خود گذشتگی آنان ارج می‌نهیم و مسلمانان نیز باید به پیروی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تا قیامت در حفظ این ارزش معنوی بکوشند. این معنی، با توجه به اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله این جمله را پس از جنگ احد و به

هنگام مراجعت از سفر حج و در مراجعت از جنگ خیبر «۱» فرموده است / مناسب به نظر می‌رسد.

حرکت مشرکین به سوی مدینه

همانگونه که پیش از این آوردیم، مشرکان مکه پس از جنگ بدر، به سرپرستی ابوسفیان، تصمیم گرفتند تا همه قوای خود را متمرکز کنند و خود را از قید آنچه به نام محمد و اسلام وجود دارد، رها سازند. در ضمن به دردهای عمیق خود که از کشتگان و اسرای جنگ بدر در دل داشتند التیام بخشند و بر همان تصمیم در سال سوم هجرت و یکسال پس از جنگ بدر، پنج هزار نفر جنگجو به فرماندهی ابوسفیان به همراه پانزده نفر از زنان قریش به سرپرستی هند همسر ابوسفیان و با دویست اسب و سه هزار شتر و هفتصد نفر زره‌دار به سوی مدینه حرکت کردند. آماده شدن قریش را عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت گزارش داده بود و لذا پیامبر خدا در انتظار چنین حمزه سید الشهداء، ص: ۹۴ حمله‌ای به سر می‌برد ولی تا جهت حمله قریش مشخص نشده بود، آن حضرت از مدینه خارج نشد. روز چهارشنبه، سیزده شوال، نیروی مشرکان خود را به کنار احد رسانید و در دامنه این کوه، در میان نخلستان، در محلی هموار و مسطح و در کنار دره‌ای که می‌توانست در وضعیت سخت برای آنان مأمنی باشد فرود آمد و تا روز جمعه به استراحت و طرح نقشه جنگ پرداخت. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از اقامه نماز جمعه، همراه هزار نفر به سوی احد حرکت کرد. عبدالله بن ابی سرکرده منافقان، با سیصد نفر از همفکرانش از میان راه برگشت و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با هفتصد نفر، که صد نفر از آنان زره‌دار و پنجاه نفر کماندار و تیرانداز بودند و تنها دو اسب به همراه داشتند، وارد منطقه احد گردید و چند نفر را به خاطر کمی سنشان از حضور در جنگ مانع گردید. چون مجاهدان به احد رسیدند، پیامبر پنجاه نفر تیرانداز را به فرماندهی عبدالله بن جبر بر لب دره گذاشت و دستور داد؛ ما چه در حال فتح باشیم و چه در حال شکست، شما در جای خود استوار بمانید، حتی اگر ببینید اجساد ما در روی زمین مانده و یا دشمن ما را به درون مدینه رانده و یا ما دشمن را تا مکه عقب رانندیم. در هر صورت شما از جای خود حرکت نکنید «۱» آنگاه به لشکریان دستور داد: تا از طرف من فرمان نرسد شما جنگ را آغاز نکنید.

جنگ احد در مرحله نخست:

جنگ احد که روز شنبه ۱۵ شوال رخ داد، در دو مرحله مختلف انجام گرفت؛ در مرحله اول قریش شکست خوردند و در مرحله دوم شکست نصیب مسلمانان شد. جنگ ابتدا تن به تن بود و نه تن از پرچمداران قریش پشت سر هم وارد میدان شدند که یکی پس از دیگری به هلاکت رسیدند و این موضوع موجب تضعیف روحیه آنان گردید. سرانجام ناگزیر به حمله عمومی شدند و جنگ به اوج خود رسید، به طوری که هند و دیگر زنان قریش که از زیبایی و آرایش برخوردار بودند، برای تشویق مشرکین وارد معرکه شدند و در میان صفوف می‌چرخیدند و دف زنان و گریه‌کنان جنگجویان خود را با اسم و رسم صدا کرده و کشتگان بدر را به یاد آنان می‌آوردند. کلمات ننگ، شرف، حمیت، غیرت و ... را با آهنگها و آوازهای محرک و حماسی می‌خواندند و مشرکان را بر حملات شدید و پایداری در مقابل مسلمانان تشویق می‌کردند. طبری می‌گوید: در هنگامه جنگ تهاجمی، عده‌ای از مسلمانان و در رأس آنها ابودجانه و حمزه بن عبدالمطلب و علی بن ابی طالب وارد صحنه شدند و دشمن را در هم شکستند و تا آخرین صفوف پیش رفتند، در نتیجه خداوند مسلمانان را پیروز گردانید و شکست قطعی را بر مشرکان وارد آورد؛ «وَقَاتِلْ ابودجانه حَتَّى أَمْعَنَ فِي النَّاسِ وَ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ حَمْزَةُ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ، ص: ۹۶ وَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فِي رَجَالٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ نَصْرَهُ وَ صَدَّقَهُمْ وَعْدَهُ فَحَشَوْهُمْ بِالسُّيُوفِ حَتَّى كَشَفُوهُمْ وَ كَانَتْ الْهَزِيمَةُ لَا شَكَّ فِيهَا». «۱» و لذا کار بر قریشیان سخت گردید و در تهاجم عمومی هم نتوانستند کاری از پیش ببرند و هزیمت و فرارشان آغاز شد و از ترس جان خود، به دره‌ها و کوه‌ها پناه بردند و مقر

خویش را بدون مراقب رها ساختند.

مرحله دوم جنگ و علل شکست مسلمانان!

پس از شکست سختی که بر قریش وارد شد، صحنه جنگ دگرگون گردید؛ زیرا گروهی از مسلمانان که هزیمت دشمن را دیدند، به درون درّه‌ای، که مقر آنها بود، حمله بردند و به جمع‌آوری غنیمت پرداختند. در این هنگام گروه تیراندازان، که به دستور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در دهانه درّه پاس می‌دادند، علی‌رغم مخالفت فرمانده‌شان، عبدالله بن جبیر، بجز ده تن، به سوی مقر مشرکان برای غارت غنائم پایین آمدند. خالد بن ولید، فرمانده اسب سواران قریش، از این فرصت استفاده کرد و با همراهانش کوه را دور زد و عبدالله بن جبیر را با یاران اندکش به سادگی از سرراه برداشت، آنگاه از دهانه درّه فرود آمد و مسلمانانی را که از همه‌جا بی‌خبر بر سر غنایم گرد آمده بودند، به دم شمشیر گرفت و از سوی دیگر زنان حمزه سید الشهداء، ص: ۹۷ قریش صحنه گردان غائله شدند و از کوه سرازیر گشته، موها را پریشان و گریبان‌ها را چاک کردند و با پستان‌های برهنه و فریادهای جنون‌آمیز، فراریان خود را بازگرداندند و حمله مجدد دشمن آغاز شد! این نخستین عامل شکست مسلمانان بود. دومین عاملی که در شکست سپاه اسلام نقش داشت، خبر کشته شدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود. در گرماگرم جنگ و درگیری، که پیامبر مجروح شد و در گودالی افتاد، «سراقه» فریاد برآورد: «محمد کشته شد!» این خبر در میان سپاه شرک و در جبهه پریشان مسلمانان به سرعت برق پیچید و موجب شکست روحیه مسلمانان و تقویت روحی مشرکان گردید. اینجا بود که گروهی از مسلمانان دست به عقب‌نشینی زدند و فرارشان آغاز شد و به گفته «ابن عقبه» در میان این گروه، آنچنان سردرگمی و از هم گسیختگی به وجود آمد که به جای دشمن، به خودی‌ها حمله می‌کردند و برادر مسلمان خود را مجروح می‌ساختند. «۱» مورخان، از جمله طبری، صحنه این مرحله از جنگ را چنین توصیف می‌کند: «مسلمانان با پدید آمدن شکست و شایعه کشته شدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، به سه گروه تقسیم شدند: تعدادی مجروح شده و از کار افتادند. بعضی استقامت ورزیدند تا به شهادت رسیدند حمزه سید الشهداء، ص: ۹۸ و گروه سوم فرار کردند و جان به سلامت بردند! (وَكَانَ الْمُشْرِكُونَ لَمَّا أَصَابَهُمْ مَا أَصَابَهُمْ مِنَ الْبَلَاءِ أَثْلَاثًا؛ ثَلَاثٌ قَتِلُوا وَثَلَاثٌ مَنَهِزَمٌ)». «۱» و این خلاصه‌ای بود از دورنمای جنگ احد. بدیهی است اگر تمام مراحل و جزئیات آن نوشته شود، کتاب مبسوطی را به خود اختصاص می‌دهد، ولی ما با توجه به موضوع این نوشتار و بر اساس گفتار مورخان که به هنگام هزیمت و شکست، مسلمانان به سه گروه تقسیم شدند، نکات حساس و برجسته‌ای از این سه گروه را که می‌تواند مقدمه بر هدف اصلی این بحث؛ یعنی: «موقعیت حضرت حمزه» و بیان کننده زوایای مختلف این جنگ و روح شجاعت و شهامت و فداکاری گروهی از اصحاب پیامبر خدا باشد، در اختیار خوانندگان عزیز قرار می‌دهیم: حمزه سید الشهداء، ص: ۹۹

مجروحان جنگ احد

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

بیشتر اشاره کردیم که در جنگ احد تعدادی از مسلمانان مجروح شدند و با تن مجروح و خون‌آلود به پیکار ادامه دادند و سرانجام از کار افتادند و به پشت جبهه انتقال یافتند و یا به مقام ارجمند شهادت نائل آمدند. اما متأسفانه مشخصات همه مجروحان، بجز تعدادی اندک، در منابع تاریخی منعکس نشده و این آثار ارزشمند تاریخ و زیباترین جلوه‌های شجاعت و ایثار در راه ایمان و عقیده، به دست فراموشی سپرده شده است. در رأس همه مجروحان جنگ احد، باید از شخص پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نام برد؛ زیرا آن بزرگوار در حالی که فرماندهی عالی جنگ را به عهده داشت و پرچمداران و فرماندهان را هدایت و تعیین می‌کرد،

حملات دشمن و دفاع سپاهیان اسلام را زیر نظر داشت و خود نیز در حمله و دفاع شرکت می نمود و با شجاعت و شهامت غیر قابل وصفی، می جنگید. آنچنان جنگ کرد که تیرهایش تمام شد و مورد تعرض دشمن قرار حمزه سید الشهدا، ص: ۱۰۰ گرفت و به شدت مجروح گردید. «۱» ابن اسحاق در شهامت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می نویسد: آن حضرت هنگامی که در میان عده ای از صحابه در اثر شدت جراحات بی حال افتاده بود، گروهی از مشرکان به سرپرستی خالد بن ولید از کوه بالا رفتند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با مشاهده آنان گفت: «اللَّهُمَّ لَا تَبْنِیْ لَهُمْ أَنْ یَعْلُونَا»؛ «خدایا! سزاوار نیست که مشرکان در جایگاه بالا-تر از ما مسلمانان قرار گیرند.» همین توجه و گفتار پیامبر خدا موجب گردید که عده ای از مسلمانان به گروه مشرکین حمله بردند و از کوه سرازیر کردند و متفرقشان ساختند. «۲» به هر حال در اوج شدت جنگ، یکی از مشرکین به نام عبدالله بن قمیة پیامبر خدا را با سنگ مورد اصابت قرار داد و در اثر آن، پیشانی و بینی آن حضرت به شدت مجروح شد و دندانهایش شکست و لب مبارکش شکافت. ابن اسحاق می گوید: در این حال که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خون از صورتش پاک می کرد، چنین می فرمود: «کیف یفلح قوم قد خضبوا وجه نبیهم وهو یدعوهم إلی ربهم». «۳» حمزه سید الشهدا، ص: ۱۰۱ «چگونه رستگار خواهند شد مردمی که پیامبرشان به سوی خدا دعوت می کند و آنان صورت او را به خونس رنگین می سازند!» و بنا به نقل ابن هشام، در اثر حمله عبدالله بن قمیة علاوه بر شکستن دندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دو حلقه از حلقه های زره آن حضرت به گونه مبارکش فرو رفت، ابوعبیده جراح آنها را در آورد و موجب کنده شدن دو دندان دیگر آن حضرت شد. «۱» شدت جراحات پیامبر را می توان از دو مطلب زیر به دست آورد: الف: وقتی جنگ پایان یافت، امیر مؤمنان با سپر خویش از مهراس؛ گودی سنگ های کوه، آب می آورد و به صورت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می ریخت و فاطمه زهرا علیها السلام می شست و چون با ریختن آب سیلان خون بیشتر شد، فاطمه علیها السلام قطعه حصیری سوزاند و خاکسترش را روی جراحات گذاشت تا خون بند آمد. «۲» ب: پس از آرام شدن صحنه جنگ، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواست فریضه ظهر را بخواند لیکن در اثر ضعف و خونریزی، نماز را نشسته به جای آورد و در حال ایستاده نماز خواندن برای آن حضرت امکان پذیر نبود. «۳» حمزه سید الشهدا، ص: ۱۰۲

۲. علی بن ابی طالب علیه السلام

در جنگ احد، دومین کسی که به شدت مجروح شد و تا آخر استقامت کرد و از جان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حمایت و حراست نمود، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام بود. روشن است که نقش آن حضرت در این جنگ بیش از همه صحابه بود و ما اکنون به نقل بخشی از آنچه که مورخان و محدثان در این زمینه آورده اند، می پردازیم و گفتنی است که بیشترین استناد ما در این زمینه، به منابع اهل سنت می باشد. در جنگ احد پرچم به دست علی علیه السلام است در جنگ احد، پرچم لشکر در دست امیر مؤمنان علیه السلام بود، لیکن در اثنای جنگ، چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دید که پرچم کفر در دست شخصی از قبیله بنی عبدالدار است، فرمود: «نَحْنُ أَوْفَى مِنْهُمْ»؛ «ما، در وفای به عهد اولی از آنان هستیم.» ولذا پرچم را به مُصعب بن عمیر، که او هم از قبیله «بنی عبدالدار» بود، تحویل داد و چون او به شهادت رسید، پرچم مجدداً در دست امیر مؤمنان علیه السلام قرار گرفت. «۱» امیر مؤمنان و پرچمداران کفر حمزه سید الشهدا، ص: ۱۰۳ همانگونه که پیشتر اشاره کردیم، در مرحله اول جنگ، که ابتدا به صورت تن به تن بود، تعداد هشت یا نه تن از پرچمداران جبهه شرک، یکی پس از دیگری به هلاکت رسیدند و همین موضوع موجب ضعف روحیه و شکست مشرکان گردید و طبق نظریه مورخان و محدثان، همه این پرچمداران به وسیله امیر مؤمنان علیه السلام کشته شدند. ابن اثیر می گوید: «وَكَانَ الَّذِي قَتَلَ أَصْحَابَ اللَّوَاءِ عَلِيٌّ»؛ «کسی که در جنگ تن به تن، همه پرچمداران را به قتل رسانید، علی بود.» او تعداد این پرچمداران را مشخص نکرده، ولی در تفسیر علی بن ابراهیم تعداد آنها نه تن آمده و هر یک به نام مشخص گردیده و چگونگی کشته شدنشان به دست آن حضرت، به طور مشروح ذکر شده است. «۱» اولین و شجاعترین پرچمدار مشرکان که وارد

صحنه شد، طلحه بن عثمان بود. او فریاد برآورد: «ای اصحاب محمد، به زعم شما، خدا ما را با شمشیرهای شما وارد دوزخ و شما را با شمشیرهای ما وارد بهشت می‌کند، آیا در میان شما کسی هست که به شمشیر من وارد بهشت شود یا مرا به دوزخ بفرستد؟» در این هنگام علی علیه السلام از صف بیرون آمد و در پاسخ حمزه سید الشهداء، ص: ۱۰۴ وی گفت: «به خدا سوگند این من هستم که تو را به جهنم خواهم فرستاد!» آنگاه به طلحه حمله کرد و جنگ در میان آنان در گرفت. علی علیه السلام شمشیر طلحه بن عثمان را با سپر رد کرد و بلافاصله پای او را قطع نمود. طلحه به روی خاک افتاد، او که مرگ را با چشم خود می‌دید، عورتش را آشکار ساخت و با عجز و لابه، به علی علیه السلام گفت: ای پسر عم، «۱» تو را به خدا سوگند دست از من بدار! علی علیه السلام به سوی لشکر برگشت و پیامبر خدا بر این پیروزی تکبیر گفت، آنگاه فرمود: ای علی، چرا دشمن را نکشتی؟ عرض کرد: چون او عورتش را آشکار کرد و مرا سوگند داد، من هم شرم کردم به سوی او برگردم. «۲» ابن کثیر دمشقی پس از نقل این ماجرا می‌گوید: در دوران زندگی امیر مؤمنان علیه السلام این عملکرد مکرر اتفاق می‌افتاد؛ زیرا در جنگ صفین، آن حضرت وقتی به بسربین ارطاه حمله کرد، او هم عورتش را هویدا ساخت و علی علیه السلام از کشتن وی منصرف گردید و همچنین از کشتن عمرو بن عاص هم آنگاه که عورتش را آشکار کرد، خودداری نمود. «۳» حمزه سید الشهداء، ص: ۱۰۵ ای علی، به پیش! علی در مقابل دشمن بود که پیامبر خدا از کنار پرچم انصار بدو پیام فرستاد: «أَنْ قَدْ أَرَايَهُ»، به پیش بتاز. علی علیه السلام در حالی که این شعار حماسی را می‌داد، خود را به صفوف دشمن زد: «أَنَا ابُو الْقَصَمِ مَنْ يُبَارِزُنِي؟» «منم دشمن شکن، کیست که به مبارزه من آید؟» در این هنگام ابوسعید که پرچم دشمن به دست او بود، فریاد زد: «ای دشمن شکن، اگر مبارز می‌خواهی من!» مبارزه آن دو، در میان دو صف آغاز شد و شمشیرها بالا رفت و سرانجام علی علیه السلام او را از پای درآورد. «۱» لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ از حوادث مهم و نادر، که محدثان و مورخان اهل سنت و شیعه از جنگ احد نقل کرده‌اند، این است که در وضعیتی سخت و آنگاه که عقب‌نشینی و فرار اصحاب پیامبر به وقوع پیوست، گروهی از مشرکان به قصد جان رسول الله صلی الله علیه و آله به آن حضرت یورش بردند. پیامبر به امیر مؤمنان دستور داد «احمل علیهم فَرَقَّ قَهْمٌ»؛ «بر آنان یورش ببر و پراکنده‌شان کن». امیر مؤمنان حمله کرد، تعدادی از آنها را کشت و برخی را مجروح کرد و بقیه متواری شدند. بلافاصله گروهی دیگر حمله کردند. باز پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «یا عَلِيُّ احْمِلْ عَلَيْهِمْ فَرَقَّ قَهْمٌ». این موضوع حمزه سید الشهداء، ص: ۱۰۶ تکرار شد و امیر مؤمنان علیه السلام در هر حمله گروهی را می‌کشت یا مجروح می‌ساخت. در این میان شمشیر آن حضرت شکست و به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت و عرض کرد: یا رسول الله انسان با شمشیر می‌جنگد و اکنون شمشیر من شکست! پیامبر خدا شمشیر خود «ذوالفقار» را به علی علیه السلام داد و او با همین شمشیر از پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع می‌کرد و دشمن را پراکنده می‌ساخت، تا اینکه جراحات فراوانی بر پیکرش وارد شد، به حدی که قیافه‌اش شناخته نمی‌شد. جبرئیل نازل شد و به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: «هذه المواسات»؛ این است عالیت‌ترین نمونه مواسات که علی انجام داد. پیامبر خدا فرمود: «إِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ»؛ «او از من است و من از او». جبرئیل عرض کرد: «وَأَنَا مِنْكُمْ»؛ «من هم از شمایم.» در اینجا بود که صدای منادی در فضا پیچید: «لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ». «۱» طبری این حادثه را در مرحله اول جنگ احد دانسته است، ولی متن روایت که صدوق از امام صادق علیه السلام نقل کرده صریح است که این حادثه در مرحله دوم جنگ و پس از آنکه عده‌ای از صحابه گریختند، واقع شده است. مرحوم صدوق پس از نقل این روایت، می‌گوید: گفتار جبرئیل «وَأَنَا مِنْكُمْ» تمنی و آرزو است از سوی جبرئیل که او هم با پیامبر و علی علیهما السلام باشد و اگر او در مقام و فضیلت بالاتر از حمزه سید الشهداء، ص: ۱۰۷ آن دو بزرگوار بود، چنین آرزویی نمی‌کرد و نمی‌خواست از مقام والا- و ارجمندش تنزل کند. «۱» ابن ابی الحدید پس از نقل این حادثه تاریخی می‌گوید: این خبر از اخبار و احادیث مشهور است که عده زیادی از محدثان «اهل سنت» آن را نقل نموده‌اند و من از استاد خودم عبدالوهاب در باره صحت و سقم آن پرسیدم. او پاسخ داد: «هذا خَبْرٌ صَحِيحٌ»؛ بدو گفتم اگر این خبر صحیح است، چرا مؤلفان صحاح ششگانه نیاورده‌اند؟! در پاسخ من گفت: «كَمْ قَدْ أَهْمَلَ

جامِعُوا الصَّحاحَ مِنَ الْأَخْبَارِ الصَّحِيحَةِ؛ «صاحبان صحاح ششگانه، خبرهای صحیح بی شماری را در کتابهای خود نیاورده‌اند، این خبر هم یکی از آنها است.» (۲) علی علیه السلام و بیش از هفتاد زخم طبیعی است کسی که مانند علی بن ابی طالب وارد مبارزه شود و به مصاف پهلوانان و پرچمداران دشمن برود و امواج خروشان نیزه‌داران و تیراندازان و شمشیر زنان را در هم بشکنند، از آسیب دشمن در امان نخواهد بود، گرچه اشجع الناس، علی باشد! پیشتر اشاره شد که به هنگام دفع حملات مکرر دشمنان، آنگاه که جان پیامبر خدا را هدف قرار داده بودند، چنان مجروح شد که لخته‌های خون، چهره‌اش را گرفت؛ به طوری حمزه سید الشهداء، ص: ۱۰۸ که قیافه‌اش شناخته نمی‌شد. و لذا خود آن بزرگوار در پاسخ یکی از سران یهود، که از تحمّل حوادث و سختی‌هایش در دوران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سخن می‌گفت، چنین فرمود: «وَقَدْ جُرِحْتُ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَيْفًا وَسَيْعِينَ جُرْحَهُ...». (۱) در جنگ احد، آنگاه که گروهی از مهاجرین و انصار با فریاد «محمّد کشته شد» به مدینه عقب‌نشینی کردند، من در کنار پیامبر خدا بودم و «بیش از هفتاد زخم بر پیکرم وارد شد.» در آن حال پیراهن خود را کنار زده، دست به جای زخمها گذاشت و فرمود: این از آن زخمها است، این اثر زخم دیگر است مأموریت پس از جنگ: از ویژگی‌های امیر مؤمنان علیه السلام، در کنار جانفشانی و مبارزه با دشمن، مراقبت شدید آن حضرت از جان پیامبر خدا و انجام وظایفی بود که خود آن حضرت تشخیص می‌داد و یا از ناحیه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به انجام آن مأمور می‌گردید. این موضوع را می‌توان در موارد متعدّد؛ از جمله در جریان تلخی که برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیش آمد، مشاهده کرد، حمزه سید الشهداء، ص: ۱۰۹ آنگاه که امیر مؤمنان سرگرم جنگ با دشمن بود و متوجّه گردید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با بدن مجروح به داخل گودالی که دشمن تعبیه کرده بود افتاد. بی‌درنگ خود را به کنار آن حضرت رسانید و دست و بازویش را گرفت و زیر هم به کمک او شتافت تا پیامبر خدا را به پشت جبهه منتقل کردند. و آنگاه که جنگ آرام شد با سپر خود از فاصله دور (مهراس) آب آورد تا پیامبر صلی الله علیه و آله پس از جنگ سخت و خونریزی شدید، رفع تشنگی کند و چون پیامبر در آن آب احساس کهنه بودن کرد و از خوردن آن امتناع ورزید، امیر مؤمنان علیه السلام به کمک همسرش زهرا علیها السلام سر و صورت پیامبر را با آن شست و شو داد و لخته‌های خون را از چهره‌اش زدود (۱) و آنگاه که دشمن قصد حرکت کرد، پیامبر خدا به امیر مؤمنان مأموریت داد تا آنها را تعقیب کند و حرکتشان را زیر نظر بگیرد و خطاب به وی فرمود: ای علی، مراقب دشمن باش، اگر دیدی که آنها به شترها سوار شده و اسبها را یدک می‌کشند، معلوم است که می‌خواهند به مکه برگردند و اگر دیدی که سوار اسبها شده و شترها را به همراه می‌برند، قصد حمله به مدینه را دارند و به خدا سوگند در این صورت آنها را ریشه کن خواهم کرد! امیر مؤمنان در آن وضعیت حسّاس و با بدن مجروح و حمزه سید الشهداء، ص: ۱۱۰ خسته، این مأموریت را انجام داد و به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت و گفت: ای فرستاده خدا، دشمن سوار بر شترها در حرکت است و معلوم شد که می‌خواهند به مکه برگردند. (۱)

۳- طلحه بن عبید الله

در منابع تاریخی آمده است: طلحه بن عبید الله از صحابه و یاران معروف پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در جنگ احد جانفشانی کرد و مجروح گردید. از انس بن مالک نقل شده است که به هنگام هزیمت و عقب‌نشینی گروهی از مسلمانان که مشرکین جرأت یافتند و حملات خود را شدّت بخشیدند و به پیکر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جراحات متعدّدی وارد گردید، دشمن مجدّداً شخص آن حضرت را هدف تیر قرار داد. در این هنگام در کنار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تنها دو نفر از صحابه بودند که دفاع از وجود آن حضرت را به عهده گرفتند و آنها عبارت بودند از سهل بن حنیف و طلحه که خود را سپر وجود پیامبر خدا قرار دادند و تیرها را به جان خریدند و مانع اصابت تیر به پیکر پیامبر شدند. در این حال تیری به دست طلحه اصابت کرد و رگ او را برید و تا آخر عمر از کار افتاد؛ «فَرَمَى بِسَهْمٍ فِي يَدِهِ فَيَبَّتْ». (۲) حمزه سید الشهداء، ص: ۱۱۱

۴- عبدالرحمان بن عوف

ابن هشام می گوید: یکی از تاریخ دانان نقل کرد که در جنگ احد بیش از بیست زخم بر عبدالرحمان بن عوف وارد گردید و در اثر تیری که بر دهانش اصابت نمود، دندانش شکست و همچنین در اثر زخمها و تیرهایی که به پاهایش وارد گردید، یکی از پاهایش فلج شد و از کار افتاد. «۱»

فراریان

إِذْ تُصَيِّدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ ... همانگونه که پیشتر اشاره کردیم، در مرحله دوم جنگ احد و در اثر شکستی که بر جبهه اسلام وارد گردید و خبر کشته شدن پیامبر خدا در میان هر دو جبهه پیچید، مسلمانان به سه گروه تقسیم شدند: الف: مجروحان ب: فراریان ج: شهیدان. در صفحات گذشته بر اساس نقل مورخان، تعدادی از مجروحان را معرفی کردیم.

و اما فراریان:

مسئله فرار تعدادی از مسلمانان، یکی از نقاط مهم و حساس و از عوامل شکست مسلمانان در جنگ احد به شمار حمزه سید الشهداء، ص: ۱۱۲ می آید؛ زیرا اگر آنان هم مانند مجروحان و شهیدان، مقاومت می کردند و همانند تیراندازان، میدان را در اختیار دشمن قرار نمی دادند، شکست مسلمانان جبران و سرنوشت جنگ عوض می شد و پیروزی را به دست می آوردند. و لذا می توان گفت ضربه ای که از ناحیه آنها بر سپاه اسلام وارد آمد، کمتر از ضربه تیراندازان نبود که در اثر تخلف از دستور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سرپیچی از فرمان عبدالله بن جبر به مسلمانان وارد گردید. از این جهت است که قرآن مجید این موضوع را با عنایت خاصی و با لحن نکوهش آمیزی مطرح نموده است: إِذْ تُصَيِّدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ؛ «۱» «به خاطر بیاورید هنگامی را که از کوه بالا می رفتید و در بیابان پراکنده می شدید و از شدت وحشت به عقب ماندگان نگاه نمی کردید و پیامبر از پشت سر، شما را صدا می زد ...»: «إِلَيَّ يَا عِبَادَ اللَّهِ، إِلَيَّ يَا عِبَادَ اللَّهِ». گرچه خداوند در کنار این نکوهش و ملامت، آنان را از رحمت خویش به کلی مأیوس نساخته و مشمول فضل و عفو خویش قرار داده است؛ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ «۲» ولی به هر حال همانگونه که قرآن اشاره می کند، آنچنان ترس و وحشت و اضطراب و نگرانی بر فراریان حاکم بود که به چپ و راست و پشت سرشان توجهی نداشتند، و فقط حمزه سید الشهداء، ص: ۱۱۳ در فکر جایی بودند تا خود را از دسترس دشمن به دور نگهدارند و لذا بعضی از آنان به داخل مدینه و بعضی دیگر به تپه ها و دره های اطراف این شهر گریختند. همانگونه که عده ای به دره های کوه احد و یا شیارها و زیر سنگهای آن پناه بردند. و در میان کسانی که به زیر سنگهای کوه احد فرار کرده بودند (اصحاب الصخره)، کسانی بودند سست ایمان و ضعیف العقیده و این حالت خود را آشکار نمودند و چنین گفتند: «لَيْتَ لَنَا رَسُولًا إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أُبَيٍّ فَيَأْخُذَ لَنَا أَمْنَهُ مِنْ أَبِي سَفْيَانَ»؛ «۱» «کاش کسی داشتیم و به نزد عبدالله بن ابی، سردهسته منافقین، در مدینه می فرستادیم تا از ابوسفیان برای ما امان بگیرد.» و بعضی از آنها، همراهان مهاجر خود را اینچنین مورد خطاب قرار دادند: «يَا قَوْمِ إِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ قُتِلَ فَارْجِعُوا إِلَى قَوْمِكُمْ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْفِتْنَةُ فَيَقْتُلُوكُمْ»؛ «۲» «دوستان! اکنون که محمد کشته شد، شما هر چه زودتر به سوی قوم و قبیله خود، قریش، برگردید! پیش از آنکه شما را از دم شمشیر بگذرانند.» طبق نظریه دانشمندان تفسیر آیه شریفه وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ «۳» در همین زمینه و در نکوهش این گروه نازل گردید. «۴» اینجا بود که انس بن نصر، با اینکه در کنار فراریان بود، حمزه سید الشهداء، ص: ۱۱۴ هیجان زده مورد خطابشان قرار داد: «يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ مُحَمَّدٌ قَدْ قُتِلَ فَإِنَّ رَبَّ مُحَمَّدٍ لَمْ يَقْتُلْ»؛ «اگر محمد کشته شد خدای او که زنده است.» برخیزید و در راه او با دشمنان بجنگید!

آنگاه گفت: خدایا! من از آنچه اینها می گویند تبری می جویم و در پیشگاهت اعتذار می کنم. «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَذِرُ مِمَّا يَقُولُ هَؤُلَاءِ وَأُبرِّئُ إِلَيْكَ مِمَّا جَاءَ بِهِ هَؤُلَاءِ». تعداد فراریان جنگ احد مورخان درباره تعداد فراریان، نظریات مختلفی آورده اند: ۱- ابن واضح یعقوبی می نویسد: به هنگام فرار مسلمانان، در نزد پیامبر خدا، تنها سه نفر باقی ماند: علی، طلحه و زبیر. «۱» ۲- ابن کثیر دمشقی می نویسد: بعد از فرار مسلمانان، در کنار پیامبر خدا تنها دو نفر ماندند، لیکن با شنیدن صدای آن حضرت: «الَّتِي عِبَادَ اللَّهِ»، سی نفر به سویش برگشتند. «۲» ۳- ابن ابی الحدید از واقعی نقل می کند: «وَالْعَصَابَةُ الَّتِي ثَبَتَتْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ أَرْبَعَةُ عَشَرَ رَجُلًا...» چهارده نفر جزو فراریان نبودند، آنها استقامت ورزیدند و در کنار پیامبر خدا ماندند. وی آنگاه توضیح می دهد که از این چهارده نفر، هفت تن از مهاجران و هفت تن دیگر از انصار بودند؛ علی، ابوبکر، حمزه سید الشهداء، ص: ۱۱۵ عبدالرحمان بن عوف، سعد بن ابی وقاص، طلحه، زبیر، و ابوعبیده جراح از مهاجرین بودند و خباب، ابودجانه، عاصم، حارث، سهل بن حنیف، سعد بن معاذ و اسید بن حضیر در شمار انصار بودند. «۱» ابن ابی الحدید پس از نقل گفتار واقعی می نویسد: با اینکه همه مورخان درباره فرار عثمان اتفاق نظر دارند، اما درباره عمر بن خطاب به اختلاف سخن گفته اند. واقعی نوشته است: او هم از فراریان است ولی ابن اسحاق و بلاذری او را از کسانی شمرده اند که ثابت ماندند، اما درباره ابوبکر، همه راویان اهل سنت متفق القولند که او جزو فراریان نبوده گرچه درباره او نه جنگی نقل شده و نه کشتن یک نفر از دشمنان ولی به هر حال، خود ثابت قدم و عدم فرار یک نوع جهاد است و به تنهایی کافی است؛ «وَأِنْ لَمْ يَكُنْ يُقَاتِلْ عَنْهُ قَتْلٌ أَوْ قِتَالٌ وَالثَّبُوتُ جِهَادٌ وَفِيهِ وَحْدَهُ كَفَايَةٌ». ابن ابی الحدید می افزاید: و اما راویان و مورخان شیعه معتقدند که از صحابه در نزد پیامبر خدا ثابت نمانده است مگر شش نفر: علی، طلحه، زبیر، ابودجانه، سهل بن حنیف و عاصم بن ثابت و بعضی از مورخان شیعه هم نقل کرده اند که از صحابه؛ اعم از مهاجر و انصار چهارده نفر ثابت ماندند و ابوبکر و عمر را از این چهارده نفر به شمار نیاورده اند. او همچنین می افزاید: اکثر اصحاب حدیث نقل کرده اند حمزه سید الشهداء، ص: ۱۱۶ که عثمان سه روز بعد از جنگ؛ به حضور پیامبر خدا آمد، آن حضرت سؤال کرد: عثمان! تا کجا رسیدید؟ (تا کجا فرار کردید) عرض کرد: تا أعرض، پیامبر خدا فرمود: «لَقَدْ ذَهَبْتُمْ فِيهَا عُريضة»؛ «خیلی گشاد رفتید!». «۱»

نقد کلام ابن ابی الحدید:

خلاصه کلام ابن ابی الحدید درباره فرار و ثابت خلفای سه گانه چنین است: «فرار عثمان از مسلمات تاریخ است و فرار عمر در میان مورخان اهل سنت مورد اختلاف است و اما ابوبکر از نظر شیعیان جزو فراریان است ولی از نظر اهل سنت جزو کسانی است که فرار نکرده و استقامت ورزیده است.» گفتار ابن ابی الحدید در مورد هر سه خلیفه نیازمند نقد و توضیح است و ما به همان ترتیبی که او مطرح کرده، به بیان و توضیح می پردازیم: درباره عثمان بن عفان او در باره عثمان می نویسد: همه راویان تاریخ و حدیث، بر این نظریه هستند که: عثمان در جنگ احد جزو فراریان بوده است؛ «مَعَ اتِّفَاقِ الزَّوَاتِ إِنَّ عُثْمَانَ لَمْ يَثْبُتْ». در تأیید گفتار وی، نظریه بعضی از محدثان و مورخان را می آوریم: ۱. امام المحدثین، بخاری، در ضمن حدیث مفصّلی حمزه سید الشهداء، ص: ۱۱۷ می نویسد: یک نفر مصری در مسجد الحرام به عبدالله بن عمر گفت: من از شما سؤالی دارم و آن اینکه: آیا این مطلب درست است که عثمان در جنگ احد فرار کرد و در جنگ بدر غایب بود و در بیعت رضوان حضور نداشت؟! عبدالله بن عمر نسبت به هر سه سؤال جواب مثبت داد و عدم حضور عثمان را اینگونه توجیه کرد: «أَمَّا فَرَارُهُ يَوْمَ أُحُدٍ فَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَفَى عَنْهُ وَعَفَّرَ...»؛ «۱» اما فرار او در جنگ الحُد را شهادت می دهم که خدا آن گناه او را عفو کرد و او را بخشید. جالب این است که: بخاری این حدیث را در باب «مناقب عثمان» و جزو فضائل او نقل کرده است. ۲. امام المورّخین، طبری نوشته است: عثمان بن عفان به همراه دو نفر از انصار، به نام عقبه و سعد گریختند تا به «جعلب»- که کوهی است در نزدیکی مدینه- رسیدند و پس از سه روز که در آنجا بودند، نزد پیامبر خدا آمدند؛ (و فر عثمان ابن عفان و عقبه و سعد حتّی بلغوا الجعلب و أقاموا بها ثلاثاً ثم رجعوا). «۲» ۳ و ۴. همین مطلب را ابن

اثیر «۳» و ابن کثیر دمشقی «۴» نیز نقل کرده‌اند. حمزه سید الشهدا، ص: ۱۱۸ درباره عمر بن خطاب: ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: «قد اختلف فی عمر بن الخطاب هل ثبت يومئذ أم لا؟! أما محمد بن اسحاق والبلاذری فجعلاه مع من ثبت و لم یفرّ...» «۱» یعنی تنها دو نفر از مورخان، بلاذری و ابن اسحاق، معتقدند که عمر بن خطاب در جنگ احد فرار نکرد و بقیه مورخان او را جزو فراریان شمرده‌اند. جای تعجب است که ابن ابی‌الحدید با آن غور و دقتی که در حوادث تاریخی و اقوال گذشتگان دارد، چگونه در این مورد غفلت کرده و این مطلب را با این وضوح نادیده گرفته است! زیرا بر اساس نقل ابن هشام، ابن اسحاق هم مانند دیگر مورخان فرار عمر را به صراحت بیان کرده است. ابن هشام از ابن اسحاق نقل می‌کند که: انس بن نصر، که از کوه سرازیر شد و قصد حمله به مشرکین را داشت، دید که عمر بن خطاب به همراه گروهی از مهاجران و انصار، سلاح را بر زمین گذاشته و در گوشه‌ای نشست‌اند؛ یعنی از میدان جنگ فرار کرده‌اند. انس از آنها پرسید: چرا در اینجا نشست‌اید؟! گفتند: چه کنیم که پیامبر کشته شده است! انس گفت: پس از پیامبر زندگی به چه درد می‌خورد؟! برخیزید شما هم در راه هدفی که پیامبر خدا کشته شد، بمیرید. این بگفت و به دشمن حمزه سید الشهدا، ص: ۱۱۹ حمله کرد تا به شهادت رسید. «۱» این متن را که مورخان معروف، ابن اثیر «۲» و ابن کثیر «۳» هم نقل کرده‌اند، گویای این واقعیت است که برخلاف آنچه ابن ابی‌الحدید گفته، ابن اسحاق فرار عمر را به صراحت بیان نموده است و به طوری که در کلامی پیشتر آمد، او تعداد کسانی را که استقامت نموده‌اند؛ اعم از مهاجرین و انصار، چهارده نفر معرفی می‌کند که نام عمر در میان آنها دیده نمی‌شود. شواهد تاریخی دیگر نیز عدم پایداری عمر در جنگ احد را تأیید می‌کند؛ از جمله این شواهد این است که در دوران خلافت وی زنی مراجعه کرد و از برده‌های بیت‌المال که در نزد وی بود، درخواست نمود، همزمان، یکی از دختران عمر نیز بر وی مراجعه نمود و از برده‌های بیت‌المال خواست. عمر به درخواست آن زن جواب مثبت داد ولی دختر خویش را رد کرد. اطرافیان عمر از عملکرد او تعجب کرده، اعتراض نمودند که دختر تو نیز در این بیت المال دارای سهم بود، چرا او را مأیوس کردی؟! عمر به اعتراض آنها چنین پاسخ داد: حمزه سید الشهدا، ص: ۱۲۰ «إِنَّ أبا هذِهِ يَوْمَ أُحُدٍ وَأَبَا هذِهِ يَوْمَ أُحُدٍ وَلَمْ يَثْبُتْ». «۱» «آن زن بر دختر من ترجیح و امتیاز دارد؛ زیرا پدر او در جنگ احد فرار نکرد و استقامت ورزید ولی پدر دختر من گریخت و پایدار نماند.» با این توضیح روشن شد که از مورخان مورد اعتماد اهل سنت تنها یک نفر (بلاذری) آن هم بنا به نقل ابن ابی‌الحدید ثبات و پایداری عمر را تأیید نموده است ولی مورخان دیگر او را جزو فراریان می‌دانند اگر مورخ دیگری با بلاذری هم عقیده بود، در منابع منعکس می‌گردید و خود ابن ابی‌الحدید از نقل آن امتناع نمی‌ورزید. درباره ابوبکر: ابن ابی‌الحدید درباره او می‌نویسد: در میان راویان اهل سنت، در پایداری او اختلاف نیست، گرچه هیچ جنگی و یا قتل یکی از دشمنان به دست وی نیز نقل نشده است. و می‌افزاید: اما راویان شیعه می‌گویند: تنها شش نفر و یا تنها چهارده نفر بودند که فرار نکردند. به هر حال آنان ابوبکر و عمر را جزو فراریان می‌دانند. گفتنی است در اثبات نظریه شیعه، که ابوبکر را از فراریان می‌دانند، گذشته از دلایل تاریخی، همان جمله‌ای که خود حمزه سید الشهدا، ص: ۱۲۱ ابن ابی‌الحدید نقل کرد و آن برگرفته از نظریه مورخان و محققان اهل سنت است، کفایت می‌کند؛ زیرا اگر کسی در چنان وضعیتی حساس و در اوج حمله دشمن، در میدان جنگ و در دسترس و در مرئی و منظر دشمن باشد، عاقلانه نیست که در معرض هیچ حمله و دفاعی قرار نگیرد، نه کسی را به قتل برساند و نه خودش به قتل برسد و نه بر کسی زخمی وارد کند و نه زخمی بر او وارد شود؟! «۱»

تلاش برای رفع این اشکال:

به نظر می‌رسد برای رفع همین اشکال بوده که روایتی بدین مضمون جعل و نقل کرده‌اند: «در جنگ احد عبدالرحمان بن ابوبکر که در میان مشرکین بود، به میدان آمد. ابوبکر آماده شد که به مبارزه فرزندش برود ولی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مانع او شد و خطاب به وی چنین فرمود: «شَمَّ سَيِّفُكَ وَاقْتِنَا بِكَ»؛ «۱» «شمشیرت را غلاف کن و ما را از وجود بهره‌مند گردان!» و لذا او تا

آخر جنگ و طبق دستور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سلاح را کنار گذاشت، نه تیری به سوی دشمن رها کرد و نه شمشیری به دست گرفت! حمزه سید الشهدا، ص: ۱۲۲

سه اشکال در این حدیث:

اگر این حدیث صحیح باشد، به نظر ما با سه اشکال عقلی مواجه می‌شود و این اشکالات جعلی بودن آن را به اثبات می‌رساند: ۱. در آن هنگامه جنگ و شدت حمله دشمن، که جز برانداختن اسلام و ریشه کن ساختن درخت نوپای توحید هدفی نداشت و با وجود آنهمه شهید و مجروح و با به خطر افتادن جان رسول الله صلی الله علیه و آله، متصور نیست که پیامبر اسلام به یکی از یارانش دستور دهد سلاح را کنار بگذارد و ساکت و آرام تماشاگر صحنه جنگ شود و هیچ واکنشی از خود نشان ندهد، در صورتی که هر یک از صحابه دیگر را به نحوی تشجیع و بر حمله و دفاع ترغیب می‌نمود. ۲. در چنان وضعیتی کنار گذاشتن سلاح و دور ساختن وسیله دفاع، ناقض غرض و عامل تضعیف شخص و تشدید خطر و موجب تجزیه دشمن و منافی با حفظ جان وی خواهد شد. ۳. به فرض که ابوبکر طبق دستور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از هر حرکتی امتناع ورزید و به حکم «شَمَّ سِفْک» قتل و قتالی از وی سر نزد، ولی اگر او در صحنه جنگ حضور داشت، دشمن خونخوار از چه کسی دستور گرفته بود که «شیموا سِیُوفُکُمْ»؛ «چون به ابوبکر رسیدید شمشیرها را غلاف کنید و بر وی آسیبی نرسانید؟!» حمزه سید الشهدا، ص: ۱۲۳ خلاصه اینکه: گذشته از دلایل حدیثی- تاریخی، این دلایل و شواهد عقلی موجب شده است که شیعه بگوید: ابوبکر هم مانند عثمان و عمر در جبهه جنگ حضور نداشت و از فراریان بود.

حسان بن ثابت در قلعه فارع

یکی دیگر از فراریان معروف در جنگ احد، حسان بن ثابت شاعر مخصوص پیامبر خدا است که مورخان درباره او، افزون بر اصل فرارش، نکته ظریفی نقل کرده‌اند و آن اینکه: او به هنگام فرار از جبهه، که قصد مدینه را داشت، در میانه راه به قلعه‌ای که «فارع» نامیده می‌شد رسید و متوجه شد که گروهی از زنان مدینه نیز در این قلعه گرد آمده‌اند و منتظر نتیجه جنگ هستند. حسان وارد این قلعه شد. در این هنگام مردی یهودی که از آنجا می‌گذشت و اجتماع زنان مسلمان مدینه را دید، در کنار دروازه قلعه ایستاد و با صدای بلند فریاد زد: «الْيَوْمَ بَطَلَ السَّحَرُ»؛ «امروز سحر محمد باطل شد.» این بگفت و به داخل قلعه هجوم برد. صفیه عمه پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به حسان گفت: جواب این یهودی را بده و از ورود وی جلوگیری کن. حسان گفت: «رَحِمَكَ اللَّهُ يَا بِنْتَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ»، اگر از من مبارزه ساخته بود، در کنار پیامبر می‌ماندم و می‌جنگیدم و به درون این قلعه پناه نمی‌آوردم. صفیه با شنیدن این سخن، خود شمشیر برداشت و مرد یهودی را از پای درآورد، آنگاه به حسان گفت: لباس و سلاح حمزه سید الشهدا، ص: ۱۲۴ او را بگیر، حسان گفت من نه نیازی به لباس او دارم و نه به سلاح او! و بنا به نقلی، پیامبر خدا در مقابل این عمل صفیه، سهمی بر وی اختصاص داد. «۱» سمودی این جریان را از طبرانی نقل کرده، می‌گوید: طبرانی و دیگر مورخان این حادثه را دلیل این می‌دانند که حسان بن ثابت آدم فوق العاده جبون و ترسو بوده است. «۲»

شهدای جنگ احد و شهادت حضرت حمزه

تعداد شهدای احد

مشهور در میان مورخان این است که مجموع شهدای احد هفتاد نفر بوده است و اقوال غیر مشهوری هم وجود دارد که تعداد آنان

را بیشتر و یا کمتر دانسته‌اند. به هر حال، چهار نفر از آنها؛ یعنی حضرت حمزه، عبدالله بن جحش، معصب بن عمیر و شماس مخزومی از مهاجرین و بقیه از انصار بودند. به حقیقت، شهدای احد و بازماندگانشان، صبر و استقامت و وفاداری و اخلاص را به حدّ اعلا رساندند و درس صداقت و شهادت را به همه مسلمانان در پهنه گیتی، آموختند. اکنون به چند نمونه اشاره می‌کنیم: ۱. به هنگام فروکش کردن شعله جنگ، پیامبر صلی الله علیه و آله به کسانی که در کنارش بودند، فرمود: آیا در میان شما کسی هست که ما را از سرنوشت سعد بن ربیع «۱» آگاه کند و بگوید که او در حمزه سید الشهداء، ص: ۱۲۶ میان زنده‌ها است یا در میان کشته شدگان؟! «۱» ابی بن کعب عرض کرد: ای پیامبر خدا، من این خبر را برای شما می‌آورم. وی می‌گوید: من خود را با سرعت تمام به میدان و به کنار پیکرهای شهدا رساندم، پیکر خون آلود سعد را، که آخرین دقیق زندگی‌اش را سپری می‌کرد، در میان آنها یافتم و او را صدا کردم، چشمانش را باز کرد. به او گفتم: سعد! مرا پیامبر خدا فرستاد تا خبر تو را به او برسانم، اکنون چگونه‌ای؟ به آرامی پاسخ داد: من دیگر از مردگانم، سلام مرا به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برسان و از قول من بگو: «جَزَاكَ اللَّهُ عَنَّا خَيْرَ مَا جَزَى نَبِيًّا عَنْ أُمَّتِهِ»؛ «خداوند تو را از بهترین پاداش‌هایی که بر دیگر پیامبران، در راه هدایت امتشان خواهد داد، برخوردار نماید.» و نیز سلام مرا به قبیله ام برسان و به آنان بگو: مبدا پیمان شکنی کنید، اگر یک نفر از شما زنده باشد و دشمن به پیامبر خدا راه پیدا کند، نزد خداوند هیچ عذری نخواهید داشت. ابی می‌گوید: این خبر را به رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردم، آن حضرت فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ سَعْدًا نَصَرَنَا حَيًّا وَ أَوْصَىٰ بِنَا مَيِّتًا»؛ «۲» حمزه سید الشهداء، ص: ۱۲۷ «خدا رحمت کند سعد را، که در زنده بودنش ما را یاری رسانید و در مرگش هم یاری بر ما را توصیه نمود.» ۲. یکی دیگر از شهدای جنگ احد، «انس بن نَضْر» است. او هنگامی که فرار عده‌ای از صحابه را دید، گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي اعْتَدِرُ إِلَيْكَ مِمَّا صَبَحَ هَؤُلَاءِ وَ ابْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا جَاءَ بِهِ هَؤُلَاءِ». «خدایا! من از آنچه اینها (فراریان از صحابه) انجام دادند، در پیشگاهت اعتذار و از آنچه اینان (مشرکین) آورده‌اند، تبری می‌جویم.» آنگاه وارد جنگ شد و به شهادت رسید. نوشته‌اند که در پیکرش بیش از هشتاد زخم بود و کسی نتوانست او را بشناسد، مگر خواهرش «ربیع» آن هم از طریق انگشتانش که از زیبایی خاصی برخوردار بود. «۱» ۳. به هنگام مراجعت پیامبر خدا و اصحابش از احد، زنان مدینه به استقبال آمدند، بانویی از قبیله «بنی دینار» پیش آمد و از کشته شدگان در جنگ پرسید. به او گفتند همسر، پدر و برادرت، هر سه از کشته شدگانند. او به این خبر توجهی نکرد و پرسید: پیامبر چه شد؟! گفتند: به سلامت برگشته است. گفت او را به من نشان دهید و چون پیامبر خدا را دید گفت: حمزه سید الشهداء، ص: ۱۲۸ «كُلُّ مُصِيبَةٍ بَعْدَكَ جَلَلٌ»؛ «۱» «همه مصیبت‌ها با سلامتی تو کوچک است!» و بدین گونه در مصیبت و فراق سه تن از عزیزانش، صبر و بردباری را پیش گرفت. «۲»

حمزه سید الشهداء

آری، اینان تنها چند نمونه بود از شهدای احد و اصحاب و یاران فداکار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که در راه ایمان و عقیده و در دفاع از توحید و مبارزه با شرک و بت‌پرستی، جان خود را در طبق اخلاص گذاشتند و صداقت و وفاداری و شهادت را به اوج رساندند. اما می‌توان گفت که اگر همه این بزرگواران و همه این شهدای عزیز و همه شهدای اولین و آخرین، در یک صف و حمزه سید الشهداء به تنهایی در یک صف قرار گیرد، طبق گفته پیامبر خدا، او بر همه این شهیدان، بجز انبیا و اوصیا، فضیلت و برتری خواهد داشت؛ «سَيِّدُ شُهَدَاءِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ مَا خَلَا الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ». «۳» آری، تنها او است که با لقب «افضل الشهداء» و «اسد الله و اسد رسوله» و «سید الشهداء» مفتخر و ملقب گردید. حمزه سید الشهداء، ص: ۱۲۹ «عَلَى قَائِمَةِ الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ حَمْرُهُ: أَسِيدُ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ وَ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ». «۱»

حضرت حمزه در آستانه جنگ

«وَالَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِنُجَادِ لَنَّهُمْ» به هنگام عزیمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به احد، هر یک از یاران آن حضرت در استقامت و پایداری و حمایت خود از پیامبر مطلبی می گفت و در وفاداری خویش و تشجیع دیگران جمله ای به کار می برد، آنانکه در جنگ بدر حضور نداشتند، می گفتند: ای پیامبر خدا، ما برای جبران جنگ بدر در انتظار چنین روزی به سر می بردیم. بعضی دیگر می گفتند: اگر ما امروز در مقابل مشرکان مقاومت نکنیم پس کی این مقاومت را نشان خواهیم داد و ... و بدین گونه به سوی احد حرکت کردند و به طوری که پیشتر گفتیم، گروهی از آنها نتوانستند بر وعده خویش استوار بمانند و در لحظات سخت جنگ، جبهه را ترک کردند. اما در مقابل آنان، گروهی بر گفتارشان پایدار ماندند و بر وعده خویش عمل نمودند و در این راه به شهادت رسیدند و یا با تن مجروح برگشتند. از جمله این شهدا، حمزه سید الشهدا است. او به هنگام حرکت عرض کرد: حمزه سید الشهدا، ص: ۱۳۰ «يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَالَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِنُجَادِ لَنَّهُمْ» «۱» «ای پیامبر خدا، سوگند به خدایی که قرآن را بر تو فرستاد، در مقابل دشمن تا آخرین نفس مبارزه سختی خواهیم کرد.»

روای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

پیامبر خدا به هنگام عزیمت به احد، خطاب به یارانش فرمود: «دیشب، در عالم خواب دیدم که گاوی در نزد من ذبح گردید و قبضه شمشیرم شکست و تعبیر من از این خواب این است که گروهی از یارانم کشته می شوند و یک نفر از اهل بیت من هم به شهادت می رسد»؛ «أَمَّا الْبَقَرُ فَهِيَ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِي يُقْتَلُونَ وَأَمَّا الثَّلَمُ الَّذِي رَأَيْتُهُ فِي ذُبَابٍ سَيْفِي فَهُوَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُقْتَلُ» «۲» و در بعضی از روایات به جای «رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي»، «رَجُلٌ مِنْ عِثْرَتِي» آمده است.

شهادت با دهان روزه

واقعی می نویسد: «وَيُقَالُ كَانَ حَمْزُهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ صَائِمًا وَ يَوْمَ السَّبْتِ صَائِمًا فَلَا قَاهُمْ وَ هُوَ صَائِمٌ». «۳» «مورخان نوشته اند: حمزه سید الشهدا، ص: ۱۳۱ حمزه روز جمعه، (یک روز قبل از جنگ)، و روز شنبه که جنگ واقع شد، روزه دار بود و با دهان روزه با دشمن مواجه گردید و به شهادت رسید.»

چگونگی شهادت حمزه علیه السلام

گرچه حضرت حمزه به دست غلامی شقی، به نام وحشی حبشی به شهادت رسید، لیکن در انجام این جنایت هولناک، او را دو نفر تشویق و ترغیب نمود و در واقع در اجرای این عمل فجیع، دو عامل نقش اساسی را ایفا نموده است: ۱. جُبیر بن مُطعم ابن ابی الحدید در این باره می گوید: «وَكَانَ حَمْزُهُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ مَغَامِرًا غَشْمَشْمًا لَا يَنْصِيرُ أَمَامَهُ»؛ «حمزه بن عبدالمطلب بسیار نترس و جسور بود و در جنگ ها پیش پای خود را نمی دید.» سپس می گوید: در جریان جنگ احد، جبر بن مطعم به غلام خویش وحشی چنین گفت: «وَيَلَمُكَ أَنْ عَلِيًّا قَتَلَ عَمِّي طُعَيْمَةً وَ...»؛ «وای بر تو! می دانی که علی در جنگ بدر، عمویم طعیمه را کشت و...» پس اگر در این جنگ او را بکشی آزادت می کنم و اگر محمد و یا حمزه را هم بکشی آزاد خواهی شد؛ زیرا بجز این سه تن کسی با عمومی من هم سنگ نیست. وحشی پاسخ داد: اما محمد، یارانش دور او را می گیرند و راهی بر او نیست و اما علی به هنگام جنگ آن چنان چابک و فرزانه است که بر کسی اجازه تحرک نمی دهد و اما حمزه چرا؛ حمزه سید الشهدا، ص: ۱۳۲ زیرا او به هنگام جنگ آن چنان به خشم می آید که زیر پای خود را نمی بیند! «۱» جبر بن مطعم به وعده اش وفا نمود و پس از مراجعت وحشی به مکه او را آزاد کرد. ۲. و دیگر کسی که وحشی را بر این جنایت تشویق کرد و در به شهادت رسانیدن حمزه نقش اساسی داشت، هند همسر ابوسفیان بود. او که در چرب زبانی و زیبایی زبانزد مردم مکه بود «۲» و از فتاکی و بی باکی وحشی و از پیمانش با جبر

آگاهی داشت، با وی ملاقات نمود و بر انجام مأموریتی که برعهده گرفته بود تأکید و ترغیب کرد و در مقابل قتل یکی از سه نفر که جبر پیشنهاد داده بود، جایزه بزرگی را بر وی وعده داد. پاسخ وحشی به هند همان بود که به جبر داده بود، ولی در قتل حمزه او را امیدوار ساخت و لذا در طول راه هر وقت وحشی و هند به همدیگر می‌رسیدند هند او را با این جمله خطاب می‌کرد و بر تصمیمش تشویق می‌نمود: «وَيَهَا يَا أَبَا دَسْمَةَ أَشْفَى وَاسْتَشْفَى»؛ «۳» «به هوش باش ای ابا دسمه (کنیه وحشی است) تا دل ما را آرام و خودت را آزاد کنی». حمزه سید الشهدا، ص: ۱۳۳ و اما از وحشی بشنویم: بر اساس نقل مورخان، وحشی خود گفته است که: در اثر این تشویق‌ها، به همراه مشرکان وارد منطقه احد گردیدم و مترصد بودم تا به آزادی خویش و به جوایز هند نایل گردم. او که در «حربه» «۱» اندازی فن آور بود و در اصابت هدف کمتر خطا می‌کرد، می‌گوید: در اوج درگیری جنگ، برای دسترسی به حمزه وارد میدان شدم و در پی فرصت مناسب لحظه شماری می‌کردم و در پشت هر درخت و قطعه سنگی مخفی می‌شدم تا بلکه حمزه در تیر رس من قرار گیرد؛ «... اسْتَيْتَرْتُ مِنْهُ بِشَجَرَةٍ أَوْ بِحَجَرٍ لِيُدْنُو مِنِّي ...». در این هنگام حمزه در میدان ظاهر گردید که با هر کس روبه‌رو می‌شد یا او را فراری می‌داد و یا با ضربتی از کار می‌انداخت. حمزه در میدان با دو علامت شناخته می‌شد؛ یکی آنکه با دو دست و با دو شمشیر می‌جنگید و دیگر اینکه پَر شتر مرغی به کلاه خودش نصب می‌کرد. وحشی می‌گوید: در این میان «سباع بن عبدالعزى» از سران سپاه شرک به مصاف حمزه در آمد و حمزه فریاد می‌زد: «هَلُمَّ إِلَيَّ، يَا ابْنَ مُقَطَّعَةِ الْبُظُورِ»، «ای پسر زن پست، به سوی من آی»، آنگاه به وی حمله نمود. در این درگیری و جنگ و گریز بود که به کمین‌گاه من نزدیک شد. او که مانند شیر ژيان به حمزه سید الشهدا، ص: ۱۳۴ کسی مجال تحرک نمی‌داد، در موقعیت مناسبی در مقابل من قرار گرفت و من به «حربه» ام تکان سختی وارد کردم و حمزه را نشانه گرفتم حربه به زیر شکم «۱» حمزه اصابت کرد و از پشتش سر در آورد! او هم به من هجوم آورد ولی توانش را از دست داده بود و در چند قدمی بر زمین افتاد. و این در حالی بود که در اثر درگیری شدید، هیچ یک از مسلمانان متوجه این جریان نبودند و لذا من در گوشه‌ای صبر کردم و مطمئن شدم که حمزه دیگر زنده نیست. به سویی برگشتم و حربه را برگرفتم و مژده قتل او را که هدفی جز آن نداشتم، بر لشکریان رسانیدم. «۲» در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که حربه وحشی به زیر گلوی حمزه اصابت کرد و چون بر زمین افتاد، دشمن از هر طرف بدو حمله آورد و با ضربه‌های متعدّد و کاری و به صورت قتل صبر او را به شهادت رساندند. در اینجا بود که وحشی سینه آن حضرت را شکافت و کبدش را برای گرفتن جایزه نزد هند برد، هند کبد را در دهان گذاشت و خواست آن را بجود و بلعد ولی کبد در دهانش مانند قطعه استخوانی شد و آن را بیرون انداخت. «۳»

پیکر حمزه پس از شهادت

پس از شهادت حضرت حمزه تا دفن آن حضرت، چند حادثه نسبت به پیکر پاکش رخ داد که به نقل آنها می‌پردازیم: ۱. هند و پیکر حمزه علیه السلام اولین حادثه پس از شهادت حضرت حمزه، مثله شدن پیکر آن حضرت به وسیله هند بود. طبری در این باره می‌گوید: پس از شهادت حمزه بن عبد المطلب و خاموش شدن شعله جنگ، زنان قریش، به سوی میدان جنگ هجوم بردند و به مثله کردن اعضای یاران پیامبر پرداختند؛ یکی از آنها هند بود که خود را به پیکر حمزه رسانید و آن را قطعه قطعه کرد و گوش و بینی و سایر اعضایش را برید و از آنها برای خود خلخال و گردن بند ساخت و زیور آلات خود را به وحشی بخشید و هم او سینه حمزه را شکافت و کبدش را در آورد و خواست آن را بلعد که نتوانست. «۱» در تفسیر قمی آمده است: «فَجَاءَتْ إِلَيْهِ هِنْدٌ فَقَطَّعَتْ مِيزَاكِيرَهُ! وَقَطَّعَتْ أذُنِيَهُ ... وَقَطَّعَتْ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ»؛ «۲» «هند آنگاه که در کنار پیکر حمزه قرار گرفت، تمام اعضای او ... و حمزه سید الشهدا، ص: ۱۳۶ دست و پایش را قطع کرد.» طبری می‌نویسد: هند پس از انجام این جنایت، در بالای سنگ بزرگی قرار گرفت و مسلمانان را مورد خطاب قرار داد و اشعار معروف خود را با صدای بلند خواند. اشعار هند، که بیشتر مورخان آن را نقل

کرده‌اند چنین است: نَحْنُ جَزَيْنَاكُمْ يَوْمَ يَدْرُ وَالْحَرْبُ بَعْدَ الْحَرْبِ ذَاتِ سَعْرِ مَا كَانَ عَنْ عُثَيَّةَ لِي مِنْ صَبْرٍ وَلَا أُخَى وَ عَمِّهِ وَبَكْرِي شَفَيْتُ نَفْسِي وَ قَضَيْتُ نَذْرِي شَفَيْتُ وَحْشِي غَلِيلَ صِدْرِي فَشَكَرَ وَحْشِي عَلَى عُمَرَى حَتَّى تَرَمَ أَعْظَمِي فِي قَبْرِی «۱» «این کشتار، پاداش ما بود بر شما از جنگ بدر؛ زیرا جنگ پس از جنگ است که ارزش دارد.» «در مصیبت عتبه و برادر و عموم و بکر صبرم به آخر رسیده بود.» «و اکنون شفا یافتم و نذر را ادا کردم؛ وحشی! تو بودی که بر عهد خود با من وفا کردی و غم را از سینه‌ام زدودی.» «بر من است که تا زنده‌ام شکر گزار وحشی باشم بلکه تا پوسیدن استخوان‌هایم در درون قبرم سپاسگزارش گردم.» حمزه سید الشهدا، ص: ۱۳۷ ابن اسحاق می‌گوید: از جمله اشعاری که هند پس از مثله کردن پیکر حمزه می‌خواند، این بود: شَفَيْتُ مِنْ حَمْرَةَ نَفْسِي بِأُخِي حَتَّى بَقَرْتُ بَطْنَهُ عَنْ الْكِيدِ أَذْهَبَ عَنِّي ذَاكَ مَا كُنْتُ أَجِدُ مِنْ لَذْعَةِ الْحُزْنِ الشَّدِيدِ الْمُعْتَمِدِ «من از کینه‌ای که از حمزه در دل داشتم، در احد تشفی یافتم، آنگاه که شکم او را تا کبد شکافتم.» «این عمل ناراحتی مرا از میان برد که مدام به صورت اندوه شدید بر من فرود می‌آمد.» «۱» ۲. ابوسفیان و پیکر حمزه علیه السلام ابن اسحاق می‌نویسد: پس از مثله شدن حمزه «حلیس بن زبّان»، از سران سپاه شرک، دید که ابوسفیان با نوک نیزه به شقیقه آن حضرت فشار می‌دهد و می‌گوید: «ذُقْ يَا عَقَقُ» «۲»؛ «بچش ای کسی که بر بت‌ها عاق شدی!» حلیس گفت: ببین، عجب کار شرم‌آوری! کسی که خود را ریس قومش می‌داند، با پسر عمومیش که تکه گوشتی بیش نیست، با چه خشونت و تحقیر برخورد می‌کند! حمزه سید الشهدا، ص: ۱۳۸ ابوسفیان گفت: «وَيَحْكُ اِكْتَمَاهَا عَنِّي فَإِنَّهَا كَانَتْ زَلَّةً» «لغزشی بود روی داد، فاش نکن!» «۱» ۳. پیامبر خدا و پیکر حمزه بنا به نقل بعضی از مورخان، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با اینکه مجروح بود و حالی به شدت آزرده داشت، ولی شخصاً در جستجوی پیکر حضرت حمزه برآمد. ابن اسحاق می‌گوید: «وَوَجَّحَ رَسُولُ اللَّهِ فِيمَا بَلَغَنِي يَلْتَمِسُ حَمْرَةَ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَوَجَدَهُ بِبَطْنِ الْوَادِي قَدْ يَقَرُّ بَطْنَهُ.» «۲» ولی در تفسیر قمی آمده است: پس از فروکش کردن شعله جنگ، پیامبر خدا به یارانش فرمود: آیا در میان شما کسی هست که از عموم حمزه خبری بیاورد؟! «حدث بن امیه» عرض کرد: من محلی را که او افتاده است می‌شناسم و خود را به کنار پیکر حمزه علیه السلام رسانید اما چون او را با وضع فجیع و دلخراش دید، نتوانست خبر را به پیامبر خدا برساند و چون دیر کرد پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «يَا عَلِيُّ اطْلُبْ عَمَّكَ» «ای علی، به سراغ عمویت برو» آن حضرت نیز چون وضع حمزه علیه السلام را دید، به خود اجازه نداد که پیامبر خدا را آگاه سازد و لذا خود پیامبر با چند تن از صحابه حرکت کرد و چون پیکر پاره پاره و مثله شده عمومیش را دید، گریه کرد و فرمود: «لَنْ أَصَابَ بِمِثْلِكَ أَبَدًا» «برای من مصیبتی بالاتر از حمزه سید الشهدا، ص: ۱۳۹ مصیبت تو نیست.» و نیز فرمود: «وَاللَّهِ مَا وَقَفْتُ مَوْقِفًا أَغِيظُ عَلَى مِنْ هَذَا الْمَكَانِ» «۱» «به خدا سوگند تا کنون چنین مصیبت سختی بر من روی نداده بود.» در آن حال بود که فرمود: هم اکنون جبرئیل نازل شد و این مژده را به من داد: «إِنَّ حَمْرَةَ مَكْتُوبٌ فِي السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ حَمْرَةُ بَنِّ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَسَدُ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ» «۲» «در آسمان‌های هفتگانه نوشته شده است که حمزه شیر خدا و شیر پیامبر خدا است.» و در روایت دیگر از جابر بن عبد الله انصاری نقل شده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله جسد عمومیش را دید گریه کرد و چون دید او را مثله کرده‌اند، «شَهَقَ»، با صدای بلند گریست. «۳» باز روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله چون بدن مثله شده حمزه علیه السلام را دید، فرمود: «رَحِمَكَ اللَّهُ يَا عَمَّ فَقَدْ كُنْتُ وَصُولًا لِلرَّحِمِ فَعُولًا بِالْخَيْرَاتِ» «۴» «ای عمو، خداوند تو را رحمت کند که در زندگی ات نسبت به ارحام خود ایفای وظیفه کردی و آنچه نیکی بود انجام دادی.» ظاهراً منظور آن حضرت از این جمله، این است که تو در حمزه سید الشهدا، ص: ۱۴۰ دوران زندگی و تا آخرین نفس وظیفه خود را نسبت به رحم، که من هستم انجام دادی؛ «وَصُولًا لِلرَّحِمِ»؛ و آنچه خیر و نیکی و فداکاری برای حفظ اسلام در مقابل کفر و الحاد بود، از خود نشان دادی؛ «فَعُولًا بِالْخَيْرَاتِ». آنگاه عبای خویش را به روی پیکر حمزه انداخت و چون عبا کوتاه بود و تمام پیکر را پوشش نمی‌داد، روی پاهای او را با علف‌های بیابان پوشانید.

در منابع حدیثی و تاریخی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به هنگام مشاهده پیکر عمویش حضرت حمزه، دو مطلب نقل شده است که هر دو جای بحث و بررسی و در نهایت جای شک و تردید است. مطلب اول: چون آن حضرت پیکر عمویش را با آن وضع فجیع و دلخراش دید، گفت: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ وَالْيَكُ الْمُشْتَكِي وَ أَنْتَ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا أَرَى . سِيسَ فَرَمُود: «لَئِنْ ظَفَرْتُ لِأَمْتَلَنْ وَ لِأَمْتَلَنْ»؛ «اگر بر قریش دست یابم از آنان مثله‌ها خواهم کرد!» در بعضی نقلها آمده است: «لَئِنْ ظَفَرْتُ بِقُرَيْشٍ لِأَمْتَلَنْ مِنْهُمْ بِسَبْعِينَ رَجُلًا»؛ «۱» «اگر به قریش پیروز شوم، هفتصد نفر از آنان را مثله خواهم کرد.» حمزه سید الشهداء، ص: ۱۴۱ اینجا بود که این آیه شریف نازل گردید: «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ»؛ «۱» «اگر مجازات کردید، به همان اندازه که بر شما ضربه وارد شده است مجازات کنید و اگر صبر کنید برای صبر کنندگان بهتر است.» بخش دوم این نقل «لَئِنْ ظَفَرْتُ لِأَمْتَلَنْ ...» و نزول آیه «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ ...» از جهاتی مورد سؤال و قابل بحث است؛ زیرا: اولاً: لازم می‌آید که گفتار آن بزرگوار، با عملش منافات داشته باشد، بدین جهت که در همان حال که پیامبر در کنار پیکر عمویش قرار گرفته بود و می‌فرمود «لئن ظفرت ...» تعداد بیست و هشت نفر از اجساد مشرکین را می‌دید که به روی خاک افتاده‌اند و اگر بنا بود از قریش کسی را مثله کند، دستور می‌داد همان اجساد را مثله می‌کردند. ثانیاً: نزول آیه شریفه در جنگ احد و درباره شخص پیامبر خدا از نظر محققان پذیرفته نیست؛ مثلاً مرحوم قمی از قدمای مفسران می‌گوید: این آیه شریفه «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ ...» از آیات سوره نحل است و این سوره مکی است و اگر آیه به جنگ احد و به موضوع مثله مربوط می‌شد، باید در سوره آل عمران، که بیشتر آیات مربوط به جنگ احد در این سوره آمده است، قرار می‌گرفت؛ «فَهَذِهِ الْآيَةُ فِي سُورَةِ النَّحْلِ وَ كَانَ يَجِبُ حَمْزُهُ سَيْدُ الشَّهَدَاءِ، ص: ۱۴۲ أَنْ يَكُونَ فِي هَذِهِ السُّورَةِ». «۱» علامه طباطبایی از آیه شریفه، یک مفهوم عام استفاده کرده و مخاطبان را همه مسلمانان دانسته است. این مفسر بزرگ آیه را به‌طور اجمال چنین معنی می‌کند و می‌گوید: سیاق آیه شریفه، نشان‌گر آن است که مخاطب آن، همه مسلمانان هستند و مفهوم آیه این است که شما مسلمانان اگر در مقابل آزار و اذیت مشرکان خواستید مجازاتشان کنید، چون آزار آنها نسبت به شما، در جهت ایمان شما و در جهت مخالفت شما با خدایان آنها بود، پس مجازات شما هم باید در همین جهت و فقط بر اساس شرک و الحاد آنها باشد و عمل شما خالص برای خدا انجام گیرد و هیچ شائبه دیگری بر آن راه نیابد. «۲» به‌طوری که ملاحظه می‌کنید از نظر مرحوم علامه، آیه شریفه دارای جنبه عمومی است و به موضوع مثله ارتباطی ندارد و اگر مربوط به مثله هم باشد، باز هم جنبه عمومی دارد و مخاطب آن، همه مسلمانان حاضر در جنگ هستند نه شخص پیامبر خدا و بعضی شواهد تاریخی هم آن را تأیید می‌کند؛ از جمله در سیره حلبیه آمده است که «ابو قتاده» یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله با مشاهده مثله شدن حضرت حمزه تصمیم گرفت اجساد مشرکان را مثله حمزه سید الشهداء، ص: ۱۴۳ نماید و رسول الله صلی الله علیه و آله خود از این عمل نهی کرد. «۱» و در بعضی منابع آمده است که وقتی اصحاب پیامبر خدا حزن شدید آن حضرت را نسبت به عمویش حمزه دیدند، گفتند: «به خدا سوگند اگر روزی بر قریش پیروز شویم از آنان چنان مثله خواهیم کرد که در تاریخ عرب سابقه نداشته باشد؛ «لَئِنْ أَظْفَرْنَا اللَّهَ بِهِمْ يَوْمًا مِنَ الدَّهْرِ نَمِثْلَنَ بِهِمْ مِثْلَهُ لَمْ يُمِثَّلْهَا أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ» «۲» و این نقل نیز مؤید عمومی بودن آیه شریفه است که آیه در واقع پاسخی است بر این نوع افکار قومی و تعصب قبیله‌ای. مطلب دوم: نقل می‌کنند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با مشاهده بدن مثله شده عمویش فرمود: «لَوْلَا أَنْ تَحْزَنَ صَافِيَةُ وَ يَكُونُ شَيْئُهُ مِنْ بَعْدِي لَتَرَكْتُهَ حَتَّى يَكُونَ فِي بَطُونِ السَّبَاعِ وَ حَوَاصِلِ الطَّيْرِ» و به نقل دیگر: «لَتَرَكْتُهَ حَتَّى يُحْشَرَ مِنَ بَطُونِ الطَّيْرِ وَ السَّبَاعِ». «۳» «اگر نبود حزن و اندوه صفیه و اگر نبود اینکه در میان مسلمانان سنت عملی باشد، پیکر حمزه را دفن نمی‌کردم تا در شکم وحوش و طیور قرار گیرد یا از شکم وحوش و طیور محشور شود.» و این گفتار پیامبر خدا نیز جای تردید است و باید صحت حمزه سید الشهداء، ص: ۱۴۴ آن مورد بحث قرار گیرد زیرا: اولاً: گذاشتن پیکر شهیدی در روی خاک‌های گرم و در مقابل آفتاب سوزان و قرار دادن آن در معرض هجوم طیور و درندگان، با تدبیر و حکمت پیامبر خدا سازگار

نیست؛ زیرا این عمل نه تنها انتقام گرفتن از دشمن و ادای حق آن شهید بزرگوار نیست، بلکه با توجه به اینکه طبق دستور اسلام و سنت پیامبر خدا، تجلیل میت هر مسلمان و تکریم پیکر هر شهید در دفن او است، این عمل نسبت به حمزه علیه السلام نوعی وهن و تحقیر هم تلقی می شود. ثانیاً: اخلاق کریمه پیامبر در جنگ بدر، اجازه نداد اجساد مشرکین در بیابان رها شود و لذا دستور داد همه آنها را در چاه بریزند و مستور نمایند، پس چگونه متصور است که شهید بزرگواری مانند حمزه سید الشهداء در مقابل وحوش و روی خاک های سوزان بیابان احد بماند؟! ولی به هر حال، چون این دو مطلب از طریق غیر شیعی نقل گردیده است، ما در نقد آنها به همین اندازه بسنده می کنیم. ۴. صفیه و پیکر حضرت حمزه علیه السلام ابن اسحاق می نویسد: صفیه، خواهر حمزه، خود را به احد رسانید تا پیکر برادرش را ببیند، چون خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، به زبیر دستور داد که «أَلْقِهَا فَأَرْجِعْهَا، لَا تَرَى مَا بِأَخِيهَا؟» «برو و مادرت را برگردان تا برادرش را با این وضع نبیند.» زبیر به جانب مادر شتافت و گفت مادر! پیامبر خدا دستور می دهد حمزه سید الشهداء، ص: ۱۴۵ که برگردی، صفیه گفت: چرا برگردم؟ من شنیده ام که برادرم را مثله کرده اند و می خواهم با پیکر مثله شده اش دیدار کنم ولی بدان که تحمل همه این مصائب در راه خدا سهل است و به هر چه در این راه پیش آید راضی ام و از خدا صبر و پاداش می طلبم. زبیر چون گفتار صفیه را به رسول الله عرض کرد، حضرت فرمود: «خَلِّ سَبِيلَهَا!» «پس او را آزاد بگذار!» چون چشم صفیه به بدن قطعه قطعه شده برادرش افتاد، گفت: اَنَا لِلَّهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ ...، آنگاه درباره او دعا و استغفار کرد. «۱» ابن ابی الحدید از واقعی نقل می کند که چون صفیه به احد آمد، انصار مانع شدند که نزد پیامبر خدا بیاید ولی آن حضرت فرمود «دَعُوها» «مانعش نشوید.» و صفیه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشست و شروع به گریه کرد. او که گریه می کرد، پیامبر خدا هم می گریست و چون صدایش به گریه بلند می شد پیامبر خدا هم بلند می گریست؛ «فَجَعَلَتْ اِذَا بَكَتْ يَبْكِي رَسُولُ اللَّهِ وَ اِذَا نَشَجَتْ يَنْشَجُ رَسُولُ اللَّهِ». فاطمه زهرا علیها السلام هم در کنار آنان بود و گریه می کرد و پیامبر خدا هم به همراه او گریه می کرد. آنگاه فرمود: «لَنْ أَصَابَ بِمِثْلِ حَمْزَةٍ أَبَدًا»، سپس خطاب به صفیه و فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: بشارت می دهم بر شما که جبرئیل، نازل گردید و به من خبر داد: حمزه سید الشهداء، ص: ۱۴۶ «إِنَّ حَمْزَةَ مَكْتُوبٌ فِي أَهْلِ السَّمَاوَاتِ السَّعَةِ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلَبِ اسْدُ اللَّهِ وَ اسْدُ رَسُولِهِ». «۱» ۵. گریه شدید پیامبر خدا به هنگام نماز بر عمویش حمزه در ذخائر العقبی آمده است که پیامبر خدا چون در کنار پیکر حمزه برای اقامه نماز ایستاد، با صدای بلند گریست، سپس آه عمیقی کشید و خطاب به پیکر او گفت: «يَا حَمْزَةُ، يَا عَمَّ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَسِيدُ اللَّهِ وَ أَسِيدَ رَسُولِهِ، يَا حَمْزَةُ، يَا فَاعِلَ الْخَيْرَاتِ، يَا حَمْزَةَ يَا كَاشِفَ الْكُرْبَاتِ، يَا حَمْزَةَ يَا ذَابَّ عَنْ وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ». باز هم گریه طولانی کرد، آنگاه به نماز پرداخت. «۲» ۶. هفتاد نماز بر پیکر حمزه علیه السلام بیشتر مورخان و محدثان، از عبدالله بن عباس نقل کرده اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر تمام شهیدان، مانند مسلمانان دیگر، یک نماز می خواند، اما بر پیکر عمویش حمزه هفتاد نماز یا هفتاد و دو نماز گزارد. بدین ترتیب که: ابتدا پیکر عمویش را با یک قطعه لباس سفید پوشاند، سپس با هفت تکبیر بر او نماز خواند. پس از آن هر یک از شهدا را آوردند که بر وی نماز بخواند، حمزه سید الشهداء، ص: ۱۴۷ در کنار پیکر حمزه قرار داد و به هر دو نماز خواند و سرانجام بر پیکر عمویش هفتاد و دو نماز گزارد. «۱» ۷. دفن حضرت حمزه با کفن آنچه مسلم است، این است که بر پیکر شهدا که در جبهه و میدان جنگ به شهادت می رسند، نه غسل می کنند و نه کفن، بلکه با همان پیکر و لباس خون آلود به خاک می سپارند. عمل پیامبر خدا درباره شهدای احد هم، چنین بوده است. در منابع حدیثی، از جمله در سنن ابی داود آمده است که در جنگ احد رسول خدا دستور داد سلاح را از پیکر شهدا بر گیرند و با لباس خون آلودشان دفن کنند. «۲» کلینی رحمه الله از امام صادق علیه السلام نقل می کند: «چون مشرکان لباس از تن حمزه بر گرفته بودند و پیکرش برهنه بود، پیامبر خدا دستور داد بر عمویش کفن بپوشانند و لذا او را در میان نمدی قرار دادند و دفن کردند؛ «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ صَلَّى عَلَى حَمْزَةَ وَ كَفَّنَهُ لِأَنَّهُ كَانَ جُرْدًا». «۳»

به هنگام دفن شهدا، پیکر چند تن از آنان برای دفن شدن، حمزه سید الشهداء، ص: ۱۴۸ به مدینه منتقل گردید، چون این خبر به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید، از این عمل منع کرد و فرمود: «ادْفَنُوهُمْ حَيْثُ صُرِعُوا»؛ «در همانجا که به شهادت رسیده‌اند، دفن کنید.» و چون دستور پیامبر به مدینه رسید و جنازه «شماس مخزومی» هنوز دفن نشده بود، او را به اُحد برگرداندند و در همانجا به خاک سپردند. «۱» پیامبر خدا در بالای سر هر یک از شهدا قرار می‌گرفت، جمله‌ای در مقام ارجمند شهادت و رتبه و درجه والای شهدا در قیامت بیان می‌کرد؛ از جمله اینکه می‌فرمود: «أَنَا شَهِيدٌ عَلَى هَؤُلَاءِ أَنَّهُ مَا مِنْ جَرِيحٍ يُجْرَحُ فِي اللَّهِ إِلَّا وَاللَّهِ يَبْعَثُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ جُرْحُهُ يَدُمِي اللَّوْنُ لَوْنُ دَمٍ وَ الرِّيحُ رِيحُ مِسْكِ». «من شهادت می‌دهم که کسی در راه خدا مجروح نمی‌شود مگر اینکه خداوند در روز قیامت او را در حالی محشور می‌کند که از جراحت او خون جاری است، رنگ آن رنگ خون و بویش بوی مشک است.» آنگاه می‌فرمود: «انْظُرُوا أَكْثَرَ هَؤُلَاءِ جَمْعًا لِلْقُرْآنِ، فَاجْعَلُوهُ أَمَامَ أَصْحَابِهِ فِي الْقَبْرِ». «۲» حمزه سید الشهداء، ص: ۱۴۹ «هر یک از این شهدا بیشتر قرآن بلد است، در داخل قبر، پیش روی همقبرش قرار دهید.»

حمزه به تنهایی در یک قبر

در منابع حدیثی آمده است: در جنگ اُحُد انصار نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: یا رسول الله، بدن‌ها خسته و مجروح و قبر کردن بر تک تک شهدا طاقت فرسا است، فرمود: «إِحْفِرُوا وَ أَوْسِعُوا وَ اجْعَلُوا الرَّجُلَيْنِ فِي الْقَبْرِ الْوَاحِدِ». «قبر را وسیع‌تر حفر کنید و هر دو نفر را در یک قبر به خاک بسپارید.» پرسیدند: «أَيُّهُمْ يُقَدَّم؟» «کدام را در سمت قبله قرار دهیم؟» فرمود: «اَكْثَرُهُمْ قُرْآنًا»؛ «آنکه بیشتر قرآن بلد است.» و بدین گونه، دو نفر و گاهی سه نفر در یک قبر دفن می‌شدند. «۱» از جمله پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد خارجه بن زید با سعد بن ربیع و نعمان بن مالک با عبده در یک قبر دفن شدند و همچنین عمرو بن جموح و عبدالله بن عمرو بن حزام که با هم دوست صمیمی بودند، در یک قبر دفن گردیدند. «۲» ولی حمزه به حمزه سید الشهداء، ص: ۱۵۰ تنهایی در یک قبر دفن گردید و در دفن او چند نفر شرکت داشتند؛ از جمله امیر مؤمنان علیه السلام و ابوبکر و عمر و زبیر داخل قبر شدند و این در حالی بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با حالت تأثر در کنار قبر نشسته بود و بر خاکسپاری او نظارت می‌کرد. «۱»

تشکیل مجلس عزا

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از دفن شهدا، به همراه صحابه و با استقبال زنان بیوه و کودکان یتیم وارد مدینه شدند. پیشتر به بعضی از جریانات، که به هنگام مراجعت آنان واقع شده است، اشاره کردیم ولی شاید جالب‌ترین این حوادث و حساس‌ترین این صحنه‌ها که در مدینه به وقوع پیوست تشکیل مجلس عزا برای حمزه سید الشهداء باشد. ابن هشام از ابن اسحاق چنین نقل می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از کنار خانه‌های قبیله «بنی عبد الأشهل» و بنی ظفر عبور می‌کرد، صدای بانوان این دو قبیله را، که بر شهدای خود می‌گریستند، شنید و حالت رقت به آن حضرت دست داد و گریست و فرمود: «لَكِنْ حَمْرَةَ لَا بَوَاكِي لَهَا»؛ «ولی حمزه گریه کننده‌ای ندارد» چون این سخن پیامبر را به سعد بن معاذ و اسید ابن حُصَیر نقل کردند، به بانوان این دو قبیله دستور دادند، لباس عزا به تن کنند و در کنار بیت پیامبر خدا بر عموی آن بزرگوار گریه و عزاداری نمایند؛ «أَمَرَا نِسَاءَهُمْ أَنْ يَتَحَزَّمنَ ثُمَّ يَذْهَبْنَ حمزه سید الشهداء، ص: ۱۵۲ فَبِكَيْنٍ عَلَى عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله». «۱» ابن اسحاق اضافه می‌کند که چون صدای گریه این بانوان از کنار مسجد «و مجلس عزا» به گوش پیامبر خدا رسید، از منزل خود حرکت کرد و به میان آنها رفت و چنین فرمود: خدا بر شما رحمت کند که با وجود خویش مرا یاری و مواسات نمودید به خانه‌های خود برگردید و «ارْجِعْنَ يَرْحَمَكِنَّ اللَّهُ فَقَدْ آسَيْنَنَّ بَأَنفُسِكُنَّ» و اقدی متوفای ۲۰۷ پس از نقل مطلب بالا، می‌نویسد: بر اساس همان مراسم، رسم زنان مدینه تا امروز چنین است که اگر

یکی از عزیزانشان از دنیا برود، اول بر حمزه گریه و عزاداری می کنند سپس بر عزیز از دست رفته خود «فَهْنٌ إِلَى الْيَوْمِ إِذَا مَاتَ الْمَيِّتُ مِنَ الْأَنْصَارِ بَدَأَ النَّسَاءَ فَبَكَينَ عَلَى حَمْزَةٍ ثُمَّ بَكَينَ عَلَى مَيِّتِهِنَّ». (۲)

پیامبر خدا چرا اندوهگین بود؟!

از آنچه ملاحظه کردید، معلوم شد که پیامبر خدا در شهادت عمویش، به شدت متأثر و اندوهگین بود و لذا چون پیکر او را دید با صدای بلند گریست و فرمود: «لَنْ أَصَابَ بِمِثْلِكَ أَبَدًا» و به همراه عمه اش صفیه و دخترش فاطمه نیز گریست. دوست داشت بانوان هم بر وی گریه کنند و از گریه کنندگان تقدیر و آنها را دعا نمود و به هنگام اقامه نماز بر پیکر او، گریه ممتد و زمزمه و درد دل داشت. پر واضح است که این حزن و اندوه شدید پیامبر خدا، نبود مگر به جهت فداکاری و ثبات قدم حمزه و این گریه نبود مگر به جهت تلاش و جانفشانی عموی پیامبر خدا در اعلائی کلمه توحید، همانگونه که فرمود: «كُنْتُ فَعُولًا بِالْخَيْرَاتِ». در واقع اندوه پیامبر خدا اندوه بر مصیبتی بود که از فقدان یک مجاهد مخلص و مدافع شجاع بر اسلام وارد شده بود؛ زیرا پیامبر خدا نه در اثر عواطف شخصی و به انگیزه علاقه قومی بر کسی محزون می گردید و نه کسی را با این انگیزه ها به گریه تشویق می کرد بلکه علاقه و دوستی او برای خدا و دوری حمزه سید الشهدا، ص: ۱۵۴ و انزجارش هم برای خدا بود. آری، معیار اندوه پیامبر خدا بر حمزه، بر ارتباط حمزه با خدا بر می گردد و حزن پیامبر بر وی به مقیاس خسارت فقدان او نسبت به اسلام بود و گر نه همانگونه که حمزه عموی پیامبر است، ابولهب نیز عموی پیامبر بود ولی هیچ عداوت و دشمنی مانند عداوت و دشمنی ابولهب نسبت به پیامبر خدا و هیچ آزار و اذیتی مانند اذیت او نسبت به آن حضرت نبود و به همین نسبت انزجار پیامبر خدا از وی، و در مقابل این دوری و انزجار متقابل، عنایت و علاقه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را می بینیم نسبت به سلمان که می فرمود: نگوئید سلمان فارسی، بگوئید سلمان محمّدی! تا آنجا که درباره او فرمود: «سَلِمَانٌ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ». شاعر می گوید: کانت مودّة سلمان له رحماً ولم یکن بین نوح وابنه رحم (۱) همانگونه که عملکرد هند و ابوسفیان با پیکر آن شهید عزیز و اهانت ابوسفیان بر قبر شریفش در دوران خلافت عثمان و تصمیم معاویه بر محو اثر قبر او پس از گذشت بیش از چهل سال از جنگ احد (۲) همه اینها دلیل روشن بر نقش مؤثر آن بزرگوار در اعلائی کلمه حق و در هم کوبیدن شرک و الحاد بود. حمزه سید الشهدا، ص: ۱۵۵

در رثای حضرت حمزه

در رثای حضرت حمزه شهید الشهدا علیه السلام جملات و اشعار زیادی گفته شده که نمونه آن را در رثای شخص پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ملاحظه کردید. صحابه پیامبر و دوستان و یاران حضرت حمزه نیز در رثای آن بزرگوار اشعاری سروده اند که بخشی از آنها از طریق کتب تاریخ و تراجم به دست ما رسیده است و به عنوان نمونه و یادآوری چند بیت از اشعار سیزده گانه کعب بن مالک (۱) یکی از صحابه پیامبر را در اینجا می آوریم: بکت عینی و حَقَّ لها بکاه و ما یغنی البکاء ولا العویل علی أسدا الإله غداة قالوا لحمزة ذاکم الرّجل القتیل أصیب المسلمون به جمیعاً هناك و قد أصیب به الرسول ابا یعلی! لک الأركان هدّت وانت الماجد البرّ الوصول علیک سلام ربک فی جنان یخالطها نعیم لا- یزول الا- یا هاشم الأخیار صبراً فکلّ فعالکم حسنّ جمیل ۱. چشم من گریست و سزاوار گریه است گرچه گریه و ناله سودی ندارد. ۲. برای شیر خدا آنگاه که گفتند حمزه آن دلیر مرد کشته شد. ۳. همه مسلمانان در شهادت او مصیبت زده شدند، همانگونه که شخص پیامبر به ماتم نشست. حمزه سید الشهدا، ص: ۱۵۶ ۴. ای ابا یعلی! با شهادت تو ارکان دین به لرزه درآمد تویی که بزرگ منش بودی. ۵. درود خدا بر تو باد در بهشت برین به همراه نعمتهای دائمی آن. ۶. ای بنی هاشم، ای نیکان روزگار، در این مصیبت بزرگ هم صبر پیشه کنید که همه کارهای شما نیک و زیبا است.

اگر حمزه علیه السلام به شهادت نمی‌رسید؟

با توجه به اهمیت شخصیت حضرت حمزه در میان اقوام و عشیره پیامبر صلی الله علیه و آله و موقعیت او در دفاع و حمایت از اسلام و قرآن در روایات و در گفتار متکلمین این سؤال مطرح شده است که اگر حمزه به شهادت نمی‌رسید و تا ارتحال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زنده و شاهد اختلاف مسلمانان در مسأله خلافت بود، او در این وضعیت چه موضعی اتخاذ می‌کرد؟ آیا جزو طرفداران و حامیان امیر مؤمنان می‌شد، یا حالت سکوت و بی‌طرفی اختیار می‌کرد و یا وضع موجود را تأیید و در اختیار هیأت حاکمه قرار می‌گرفت؟ در این زمینه روایات متعددی داریم که حاکی است اگر حمزه و جعفر هنگام رحلت پیامبر زنده بودند، از حامیان و طرفداران امامت و ولایت امیر مؤمنان می‌شدند و در این راه تمام توان خویش را به کار می‌بردند. برای نمونه، مضمون روایتی را که در کافی از سدید حمزه سید الشهدا، ص: ۱۵۷ صیرفی نقل شده است در اختیار خوانندگان ارجمند قرار می‌دهیم: او میگوید ما روزی در محضر امام باقر علیه السلام بودیم در ضمن گفتگو سخن از حوادث بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بمیان آمد و اینکه مسلمانان چگونه و چرا دست از یاری امیر مؤمنان علیه السلام برداشتند و او را در آن شرائط تنها گذاشتند یکی از حاضرین از امام علیه السلام سؤال کرد «أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَأَيَّنَ كَانَ عَزِّي هَاشِمَ وَمَا كَانُوا فِيهِ مِنَ الْعَدَدِ؟» «۱» «نیروی بنی هاشم و افراد کارآمد این خاندان کجا رفتند؟» امام باقر علیه السلام در پاسخ وی فرمود: مگر از بنی هاشم چند نفر مؤثر و کارآمد باقی مانده بود؟ جعفر و حمزه که هر دو به شهادت رسیده بودند و نمانده بود با علی علیه السلام مگر دو نفر ضعیف و کم‌مایه؛ عباس و عقیل. سپس فرمود: به خدا سوگند اگر حمزه و جعفر زنده بودند، از جان خود می‌گذشتند و از رسیدن آن دو نفر به خلافت مانع می‌شدند. «۲»

حمزه از دیدگاه ابن ابی الحدید و استاد او:

ابن ابی الحدید معتزلی هم در این زمینه بحث و سخن جالبی دارد «۳» و مسأله بیعت و عدم بیعت حمزه را در صورت زنده بودنش در موقع ارتحال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با استاد خویش حمزه سید الشهدا، ص: ۱۵۸ مطرح نموده است و ما خلاصه آن را در اینجا نقل می‌کنیم: او می‌گوید: من از استاد خویش ابو جعفر یحیی بن محمد نقیب پرسیدم: به نظر شما اگر به هنگام وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حمزه و جعفر زنده بودند، آیا حاضر بودند با علی بن ابی طالب به عنوان خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کنند؟! نقیب در پاسخ گفت: آری، بیعت می‌کردند و سریعتر از آنچه تصوّر کنی! ابن ابی الحدید می‌گوید: به استادام گفتم: این پاسخ شما درباره جعفر درست است ولی درباره حمزه به دلایلی چند، تصوّر من به عکس آن است؛ زیرا: ۱. حمزه مردی بود شجاع دارای روح قوی و محکم و قاطع و برخوردار از همتی بلند که بر شخصیت و برتری خویش ایمان داشت و خود را بالاتر از دیگران می‌دانست. ۲. او عموی علی بن ابی طالب و از نظر سن چند سال از او بزرگتر بود که این هر دو می‌تواند در فکر و اندیشه هر انسانی مؤثر و نقش آفرین باشد. ۳. شجاعت و پیروزی‌های او در جنگهای مختلف، معروف و برای همه مسلم است که او چگونه فرماندهی این جنگها را به عهده می‌گرفت و پیروزی بر دشمن را برای اسلام و مسلمانان به ارمغان می‌آورد و لذا من فکر می‌کنم اگر او به هنگام رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زنده بود به جای بیعت با علی و قبول خلافت او، خود را به این مقام اولی و مستحق می‌دانست. نقیب گفت آنچه درباره سجایا و اوصاف حمزه سید الشهدا، ص: ۱۵۹ گفتمی صحیح است ولی در این میان از یک نکته غفلت نمودی و آن اینکه او ذاتاً نسبت به اسلام دارای عقیده راسخ و نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله دارای تصدیق خالص و غیر قابل تزلزل بود و اگر عمرش وفا می‌کرد و توجهات خاص پیامبر خدا را نسبت به علی بن ابی طالب بیشتر از آنچه می‌دانست مشاهده می‌کرد، بیش از پیش موجب خضوع و تواضع او در مقابل علی می‌گردید و طبعاً او خواست خدا

و خوشنودی پیامبرش را بر آنچه تو گفتی مقدم می‌داشت. ابوجعفر نقیب اضافه نمود و اما آنچه گفتی که حمزه عموی علی و از نظر سنّ و سال از وی بزرگتر بود، آنهم درست است و پاسخ آن این است که همان حمزه و عباس هم عموی پیامبر خدا و هم بزرگتر از وی بودند ولی در عین حال دیدی که چگونه از فرزند برادرشان پیروی نمودند و ریاست او را با جان و دل پذیرفتند و دعوتش را اجابت کردند و باز دیدی که ابوطالب با اینکه جدّ پیامبر خدا و رئیس بنی‌هاشم و اولین شخصیت در میان اقوام و عشیره‌اش بود و محمد صلی الله علیه و آله در حالی که دست پرورده و بزرگ شده در دامن او و به منزله یکی از فرزندان او بود، چگونه در برابرش خاضع گردید و نبوتش را تصدیق نمود و بر او امرش مطیع شد و همانگونه که افراد عادی شخصیت‌های بزرگ را مدح و ثنا می‌گویند، درباره محمد مدیحه سرایی نمود: وَأَبْيَضَ يَسْتَسْقِي الْغَمَامَ بَوْجَهه ثَمَالِ الْيَتَامَى عَصْمَةُ لِلْأَرَامِلِ حمزه سید الشهداء، ص: ۱۶۰ یطیف به الهلاك من آل هاشم فهم عنده فی نعمه و فواضل «۱» «وا حمزته و لا- حمزه لی الیوم». «۲» ابن ابی الحدید در مورد دیگر می‌گوید: پس از حادثه سقیفه، امیر مؤمنان علیه السلام متألم و متظلم بود و آه می‌کشید و یاری می‌طلبید و آنگاه که او را وادار به بیعت کردند، به قبر پیامبر اشاره کرد و خطاب به پیامبر خدا چنین گفت: یا ... ابْنُ أُمِّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونِي ... «۳» و همچنین می‌گفت: «وا جعفره و لا جعفر لی الیوم و لا حمزته و لا حمزه لی الیوم»؛ «۴» «ای جعفر به دادم برس و امروز جعفر نیست، ای حمزه به دادم برس و امروز حمزه نیست».

فرزندان حمزه:

حضرت حمزه دارای سه فرزند بود؛ دو فرزند ذکور و یک فرزند اناث. نام دو فرزند ذکور او یعلی و عماره بود و به همین جهت آن حضرت به ابو یعلی و ابو عماره مکنی شده بود حمزه سید الشهداء، ص: ۱۶۱ ولی از هیچیک از آن دو، فرزندی باقی نماند، گرچه یعلی دارای پنج فرزند بود اما همه آنها در حال حیات او از دنیا رفتند، بی آنکه فرزندی از داشته باشند و با اینکه یعلی و عماره به هنگام ارتحال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در سنّ بالا بودند، ولی از هیچ‌یک از آنها حدیثی نقل نشده است و دختر حمزه آمنه و امّ اییها نامیده می‌شد که با عمران بن ابی سلمه مخزومی ازدواج کرده بود و بر اساس روایاتی که نقل شده، قبل از ازدواج او با عمران به پیامبر خدا عرض کردند: چرا با دختر عمویت، آمنه ازدواج نمی‌کنی که در میان قریش به نیکی و شایستگی ضرب المثل است؟! پیامبر خدا فرمود: او دختر برادر رضاعی من است و خداوند همانگونه که ازدواج کردن با یکعده از اقوام نسبی را حرام کرده، ازدواج با اقوام رضاعی را هم در آن محدوده تحریم نموده است «أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى حَرَّمَ مِنَ الرِّضَاعِ مِثْلَ حَرَمِ مِنَ النَّسَبِ». «۱» حمزه سید الشهداء، ص: ۱۶۳

تلاش دشمنان برای مخدوش کردن شخصیت حمزه علیه السلام

کینه و خصومت عمیق امویان نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام را در جنگ خونین صفین و در قتل و شکنجه شیعیان و بالأخره در سبّ و لعن آن حضرت، به روشنی می‌توان دید که به صورت یک فریضه ثابت و سنت جاری، در طول سالیان متمادی و در ده‌ها هزار منبر و خطابه و در اجتماعات مسلمانان- از شام گرفته تا مصر و از ری تا کوفه و بصره و از عاصمه و پایگاه اسلام؛ مدینه تا مکه مکرمه و حرم امن الهی و ...- انجام می‌گرفت و این عمل در میان مسلمانان آنچنان نفوذ یافت که وقتی عمر بن عبدالعزیز تصمیم گرفت به مقتضای سیاست روز، از سبّ آن حضرت جلوگیری کند، او را به انجام دادن یک خلاف شرع بزرگ و ارتکاب یک گناه غیر قابل عفو متهم کردند! در حالی که ممانعت و پیشگیری او از سبّ امیر مؤمنان، نه به صورت عام، بلکه تنها در خطبه‌های نماز جمعه بود. و اما کینه و خصومت امویان نسبت به حضرت حمزه- با توجه به وضعیت و موقعیت خاص آن بزرگوار- شکل دیگری حمزه سید الشهداء، ص: ۱۶۴ به خود گرفت؛ زیرا پس از شهادت آن حضرت در میدان جنگ، نه امکان جنگ مجدد

با وی بود و نه متهم ساختن او به کفر و الحاد؛ همان روشی که درباره امیرمؤمنان به کار گرفتند. «۱» لذا در مرحله نخست تصمیم گرفتند پیکر آن حضرت را به همراه سایر شهدای احد، به نقاط مختلف انتقال دهند و اثر قبر وی را که نماد مظلومیت و دفاع جانانه او از اسلام و نیز نمادی از جنایات بنی امیه بود، از میان ببرند و فکر می کردند با این حرکت می توانند شخصیت او را به تدریج به فراموشی بسپارند و لگه ننگ جنایت هولناک و مثله کردن او را از پیشانی عاملان آن و مدعیان خلافت و جانشینی امروز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بزدايند و بر همین اصل، طبق دستور معاویه حفر قنات و اجرای آن از میان قبور شهدای احد طرح ریزی و در مدینه اعلان عمومی کردند که هریک از خانواده شهدا پیکر شهید خود را به جهت در امان ماندن از جریان آب، به نقطه دیگر از شهر مدینه انتقال دهند. روشن است که مقصد اصلی در این طرح، انتقال پیکر حضرت حمزه و محو اثر قبر او بود، ولی به طوری که در صفحات آینده ملاحظه خواهید کرد، در اثر کرامت شهدا و سالم بودن اجساد پاکشان، این سیاست خیالی با شکست مواجه گردید و معاویه در حذف فیزیکی اثر قبر حمزه سید الشهداء، ص: ۱۶۵ حضرت حمزه ناکام ماند. بدین جهت بود که درباره آن بزرگوار، سیاست دیگر و راه خطرناکتر و بزرگتری برگزیدند و برای اعمال خصومت و دشمنی خویش درباره او، از راه فرهنگی وارد شدند تا شخصیت او را مخدوش کنند و همه فضایل و تلاشها و پیروزیهای سید شهیدان و در نهایت جنایت وحشی حبشی را، که با ترغیب و تشویق ابوسفیان و هند مرتکب شده بود، برای همیشه به فراموشی بسپارند و این سیاست را در سه بُعد مختلف به کار گرفتند: الف: کتمان فضایل حضرت حمزه. ب: نکوهش و تقبیح وی. ج: تبرئه قاتل او. و ما اکنون، با توجه به اهمیت موضوع، به توضیح این ابعاد سه گانه می پردازیم:

کتمان فضایل حضرت حمزه

دستگاه تبلیغاتی بنی امیه و افرادی که آن روز در جامعه به عنوان دانشمند و محدث و ناقل اخبار و حوادث دوران حیات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مطرح بودند و در بازگو کردن حوادث صدر اسلام و شخصیتهای آن دوران، نقشی به عهده داشتند و در واقع از سوی حکام به انجام این وظیفه فرمان گرفته بودند و وظیفه داشتند درباره بعضی افراد فضیلت تراشی و مدیحه سرایی کنند و به تقبیح و نکوهش اهل بیت علیهم السلام پردازند که در این جهت وظیفه خود را دقیق و حساب شده انجام دادند حمزه سید الشهداء، ص: ۱۶۶ و لذا درباره حضرت حمزه، هیچ فضیلتی و نکته مثبتی ذکر نکردند و از نقش آن بزرگوار در پیشرفت اسلام و درهم کوبیدن کفر، مطلبی نگفتند و ننوشتند؛ زیرا بیان این حوادث و فضایل، سرانجام به ضرر آنان و موجب نفرت و انزجار از پدران و اجدادشان می شد که پرچم شرک و بت پرستی را بدوش می کشیدند. بنابراین، نه تنها ابعاد شخصیت او را به فراموشی سپردند و از وی ذکری به میان نیاوردند، بلکه او را از صف اقوام و عشیره پیامبر خدا و از ردیف صحابه و یاران آن حضرت هم کنار گذاشتند که گویا شخصیتی به نام حمزه وجود نداشته و این دید و حرکت با مرور زمان گسترش یافت و به نسلهای آینده منتقل گردید؛ به طوری که ما امروز و پس از گذشت قرنهای شاهد آن هستیم. این پدیده شوم را می توان در منابع حدیثی دست اول و مورد اعتماد اهل سنت به وضوح مشاهده کرد؛ زیرا در این کتابها معمولاً بخش مستقلی بنام «کتاب الفضائل» عنوان و به هر یک از اقوام و عشیره پیامبر خدا و همچنین درباره هر یک از اصحاب و یاران مشهور آن حضرت باب مستقلی اختصاص یافته است. برای نمونه، در باب فضایل اقوام پیامبر، فضایل عباس بن عبدالمطلب، جعفر بن ابی طالب، عبدالله بن جعفر و فضائل زبیر پسر عمه پیامبر خدا و ... نقل شده است. و در بخش فضایل اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله گذشته از خلفا، از حمزه سید الشهداء، ص: ۱۶۷ سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن سلام، عبدالله بن عمر، ابوهریره ابوموسی اشعری و بالاخره برای ذکر فضایل ابوسفیان «۱» و معاویه «۲» بابی مستقل اختصاص یافته و در این میان تنها کسی که از وی ذکری به میان نیامده و حتی در ردیف عباس بن عبدالمطلب و عبدالله بن جعفر و یا در صف ابوهریره و معاویه و ابوسفیان قرار نگرفته است حمزه بن عبدالمطلب، عموی پیامبر خدا و فاتح جنگ بدر و شهید مثله شده جنگ

احد می باشد گویی پیامبر خدا نه عمو و برادر رضاعی به نام حمزه داشته، نه صحابه ای بنام ابوعمار! خواننده عزیز می تواند در این حق کشی، به مهمترین منابع حدیثی اهل سنت؛ یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم رجوع کند و سایر صحاح و سنن نیز از این رویه پیروی کرده و در این مسیر گام نهاده اند و لذا کسانی که این کتابها را می خوانند، تصوّر می کنند که حضرت حمزه اصلاً نه نسبتی با پیامبر اسلام داشته و نه جزو مهاجران و انصار و اصحاب و یاران آن حضرت به حساب می آمده و نه در دوران زندگی اش قدمی به نفع اسلام برداشته و نه در جنگی شرکت کرده است.

نگویش حضرت حمزه

مخالفان حمزه بن عبدالمطلب تنها به کتمان فضایل او بسنده نکردند بلکه در تلاش فرهنگی خود، در مخدوش حمزه سید الشهدا، ص: ۱۶۸ ساختن شخصیت آن حضرت، قدم فراتر نهاده و محور دیگری را نیز برگزیدند و آن اینکه با ساختن داستانها و افسانه ها و نسبت دادن مطالب ضد اخلاق به آن سید شهیدان، به تحقیر و تقییح و همچنین ایجاد نفرت و انزجار نسبت به مقام والا و ارجمندش پرداختند. برای نمونه، در یکی از این افسانه ها و داستانهای ساختگی، که باز در صحیح بخاری نقل شده، حضرت حمزه به شرب خمر و مست شدن و شکافتن کوهان و پهلوی شترهای زنده علی بن ابی طالب و بیرون آوردن جگر آنها متهم گردیده است و بالآخره جسارت و تهدید نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله را به مرحله ای رسانیده که آن حضرت هنگام مواجه شدن با حمزه، از ترس جانش عقب عقب برگشته است! با توجه به طولانی بودن متن عربی این افسانه ساختگی، ترجمه بخشی از آن را در اینجا می آوریم و خواننده ارجمند را به متن مشروح آن در صحیح بخاری ارجاع می دهیم. «۱» بخاری از ابن شهاب زهري نقل می کند که گفت: علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی و او از پدر خویش علی بن ابی طالب برایم نقل کرد: من دو نفر شتر داشتم که در کنار خانه همسایه می خوابیدند، روزی دیدم که کوهان آنها زنده زنده دریده و پهلویشان شکافته شده و جگرهایشان را در آورده اند. با دیدن این منظره، به شدت متأثر شدم و اشکم روان گردید، حمزه سید الشهدا، ص: ۱۶۹ پرسیدم: چه کسی این کار قساوت بار را مرتکب شده است؟ گفتند: عموی حمزه بن عبدالمطلب و اکنون او با گروهی از دوستانش و با شرکت کنیزک خواننده ای در حال خوردن شراب اند و آن کنیزک در ترانه اش این جمله را مترنم است: «الا- یا حمزه للشرف النواء» «ای حمزه، شتران پرگوشت را دریاب.» و حمزه با شنیدن این کلمات از زبان آن کنیزک تشویق شد و دست به شمشیر برد و شترها را به این روز سیاه انداخت! زهري می افزاید: علی بن ابی طالب گفت: من به جهت شکایت از عمویم حمزه، نزد پیامبر خدا رفتم و جریان شترها و حضور حمزه در خانه همسایه در مجلس بزم و می خواری را به آن حضرت گزارش کردم. پیامبر خدا، در حالی که من و زید بن حارثه به دنبالش حرکت می کردیم، وارد آن خانه شد و حمزه را نکوهش و مذمت کرد. حمزه که به شدت مست و چشمانش سرخ شده بود، نگاه تندی به سرپای پیامبر خدا انداخت و گفت: مگر شماها بردگان و غلامان پدر من نیستید که بر من اعتراض می کنید؟! پیامبر خدا با شنیدن این جمله از ترس جانش عقب عقب برگشت و خانه را ترک کرد! سازنده این افسانه، می خواهد به مخاطبان خود چنین القا کند که حمزه بن عبدالمطلب اهل عیش و طرب و فردی قسّی القلب و جسور بود؛ به طوری که برای یک مجلس خوشگذرانی موقت، با اشاره کنیزکی خواننده، به چنین عمل غیر انسانی دست می یازد و جگر شترها را برای لذت جویی حمزه سید الشهدا، ص: ۱۷۰ بیشتر، برای عده ای عیاش ارمغان می برد و آنگاه که رسول اعظم صلی الله علیه و آله او را منع و ملامت می کند، با نگاه تند و کلماتی دور از ادب، آن حضرت را تهدید می کند؛ به طوری که پیامبر خدا از ترس جانش قهقری و به عقب برمی گردد و حمزه را به حال خود می گذارد! سازندگان این داستان سرا پا کذب و دروغ، سرانجام چنین نتیجه گرفته اند که طبعاً پیامبر خدا پس از این پیش آمد از عمویش حمزه منزجر و ناراضی بوده و چون این ماجرا در آستانه جنگ اُحُد رخ داد، روشن نیست که آیا در این فاصله کوتاه، حمزه رضایت پیامبر را جلب و رنجش خاطر او را برطرف کرد یا شهادت او توأم با تکدر

خاطر و انزجار رسول الله به وقوع پیوست! سازنده این داستان کیست؟ همانطور که دانستید، راوی این داستان، که آن را به امام سجاد علیه السلام نسبت داده و از زبان آن حضرت نقل کرده، زهری است و ما اکنون در اینجا از بررسی متن این افسانه که با کمترین دقت می توان جعلی و دروغ بودن آن را فهمید، صرف نظر می کنیم و تنها به معرفی ناقل و سازنده آن، که ده ها داستان دیگر در نکوهش اهل بیت و امیر مؤمنان علیه السلام پدید آورده است، می پردازیم که با شناخت وی، ارزش همه این داستانها و عمق کینه و دشمنی او نسبت به اهل بیت علیهم السلام روشن خواهد شد. یکی از کسانی که به دستور خلفای اموی در جعل و نشر حمزه سید الشهدا، ص: ۱۷۱ احادیث در فضیلت خلفا و در نکوهش و تحقیر اهل بیت عصمت و طهارت نقش مهمی ایفا نموده، ابن شهاب زهری است و همان جعلیات، به تدریج، به کتابها و منابع حدیثی اهل سنت منتقل گردیده و امروزه جزو مسلمات تاریخ و حدیث به شمار آمده است که یکی از آنها، حدیث مورد بحث، درباره نکوهش حضرت حمزه می باشد. زهری کیست؟ نام او محمد و نام پدرش مسلم است. به مناسبت انتسابش به قبیله بنی زهره، که تیره ای است از قریش، به زهری و به مناسبت کینه یکی از اجدادش (ابن شهاب) به این کینه مشهور شده است. گاهی لقب و کینه او، باهم به کار می رود و می گویند «ابن شهاب زهری». تولد و وفات زهری: گرچه زهری از قریش است و اجداد او اهل مکه بودند ولی خود او در سال ۵۲ در شهر مدینه متولد شد و در این شهر نشو و نما یافت و فوت او در سال ۱۲۴، در شام به وقوع پیوست. زهری در مدینه: زهری تا سال ۸۲ در مدینه به سر می برد و در این دوران، گرچه نقل حدیث به طور رسمی و در تمام شهرها آزاد نشده حمزه سید الشهدا، ص: ۱۷۲ بود ولی در مدینه وجود محدثانی از شیعه و اهل سنت؛ مانند امام سجاد و امام باقر و ابوسعید خدری و عبدالله بن عمر و عرو بن زبیر موجب گردید که به طور غیر رسمی به مذاکره و نقل حدیث پرداخته شود و جلسات حدیث پس از نمازهای پنجگانه در مسجد النبی تشکیل می شد؛ از جمله کسانی که در این سالها اشتیاق به فراگیری حدیث داشتند، ابن شهاب زهری بود و او در این برنامه با امام سجاد ارتباط داشت و از آن حضرت حدیث فرا می گرفت و چند حدیث که از زهری در فضیلت اهل بیت نقل شده، به این مرحله از دوران زندگی اش مربوط می شود. زهری در شام: از آنجا که زهری فردی پول دوست و شهرت خواه بود و در مدینه به جهت وجود علما و محدثان معروف، رسیدن به این آرزو برایش غیر ممکن می نمود، در سال ۸۲، در حالی که سی و یک سال از عمر او می گذشت، مدینه را به سوی شام و دربار خلیفه اموی، عبدالملک مروان (۸۶-۷۳) ترک کرد. و شاید این حرکت، با اشاره و دعوت شخص خلیفه بوده که قبل از رسیدن به خلافت، در مدینه و گاهی در جلسات فراگیری حدیث، با ابن شهاب آشنایی داشت. به هر حال، از این تاریخ، با استقرار زهری در دربار شام و دوری وی از اهل بیت، دشمنی اش با امیر مؤمنان علیه السلام، براساس حمزه سید الشهدا، ص: ۱۷۳ سیاست کلی امویها پایه ریزی شد و به مدت چهل و پنج سال و تا آخر عمر او ادامه یافت. او در این مدت طولانی، جزو یاران و مبلغان و حامیان خاندان اموی و در سفر و حضر، همنشین و مشاور آنان بود و طبق دلخواه آنان، همت خویش را در جعل و نقل حدیث در فضیلت خلفا و نکوهش اهل بیت علیهم السلام به کار بست. خلفایی که زهری در خدمت آنان بود، عبارتند از: ۱. عبدالملک بن مروان (۸۶-۷۳). ۲. ولید بن عبدالملک (۹۶-۸۶). ۳. سلیمان بن عبدالملک (۹۹-۹۶). ۴. عمر بن عبدالعزیز (۱۰۱-۹۹). ۵. یزید بن عبدالملک (۱۰۵-۱۰۱). ۶. هشام بن عبدالملک (۱۲۵-۱۰۵). ابن شهاب، از نزدیکترین مشاوران عبدالملک «۱» بود؛ به طوری که حتی در سفرهای حج او را همراهی می کرد. بلکه سفر حجی که حجاج بن یوسف به نمایندگی از عبدالملک حمزه سید الشهدا، ص: ۱۷۴ رفت، مشاورت و همراهی او را نیز در این سفر به عهده گرفت. ابن شهاب پس از عبدالملک همکاری خود را به مدت ده سال با ولید بن عبدالملک و پس از وی با یزید بن عبدالملک، که آلوده ترین خلفای اموی است «۱» ادامه داد و مسؤولیت قاضی القضاتی یزید را به عهده گرفت و طبعاً سرپوشی شد بر مفاسد و جنایات یزید بن عبدالملک. ابن شهاب پس از یزید بن عبدالملک ملازم هشام بن عبدالملک شد که خلافت او بیش از نوزده سال به طول انجامید. ابن شهاب هم مشاور هشام و هم معلم فرزندان او بود و در سال یکصد و شش، به همراه هشام، به سفر حج رفت و در سالهای بعد، فرزندان هشام را در سفر حج همراهی

کرد تا در سال ۱۲۴ و یکسال قبل از هشام از دنیا رفت. حمزه سید الشهداء، ص: ۱۷۵ نشر احادیث به نفع بنی امیه: اینها چند نمونه کوچک بود از فعالیتها و خدمات ابن شهاب زهري برای خلفای اموی و در مسیر حمایت از آنها. چون بیان همه آن فعالیتها زمانی طولانی و کتابی مستقل می طلبد، ناگزیریم به مناسبت موضوع بحث، تنها به یکی از مهمترین فعالیت های عمومی او در تحکیم و تقویت سیاست بنی امیه اشاره کنیم که تا به امروز کمتر بدان پرداخته اند؛ سیاستی که زیر بنای خلافت و سلطنت آنها را تشکیل می داد و همواره بر آن اساس حرکت می کردند و بر همین اساس از نقل و نشر احادیث و گفتار پیامبر جلوگیری می کردند. پس از گذشت نزدیک به یک قرن، این سیاست خویش را در منع حدیث تغییر دادند، چون متوجه شدند که خواسته آنان در سطح کشور اسلامی تحقق یافته و تبلیغات آنان در کنار گذاشتن اهل بیت از صحنه سیاست مؤثر شده است؛ به طوری که سب اهل بیت و تبری از آنان، جزو برنامه های مذهبی گردید و لذا نشر حدیث را پس از یک قرن تحریم، آزاد اعلام کردند ولی نه هر حدیث، بلکه باید حدیثهایی نقل شود که مطابق میل و خواست بنی امیه و در مسیر تحکیم خلافت آنان و تضعیف خط ولایت و دور کردن اهل بیت از صحنه سیاست باشد. و اجرای این دستور و انجام این مهم، به طور رسمی، به عهده ابن شهاب گذاشته شد و محدثان دیگر موظف بودند گفته های او را در جامعه مطرح کنند؛ زیرا او مدتی طولانی از سوی حکومتها به عنوان «عالم مدینه و شام» و «امام الحدیث» و حمزه سید الشهداء، ص: ۱۷۶ «افقه اهل المدینه» و «اعلم اهل المدینه» معرفی شده و توجه و اعتماد علمای جامعه را به خود جلب کرده بود و از طرف دیگر وفاداری خویش را نسبت به اجرای منویات حکومتها به اثبات رسانده بود. پس، نخستین کسی که به نقل شفاهی و نوشتن حدیث اقدام کرد، ابن شهاب زهري بود که به دستور هشام بن عبدالملک انجام گرفت و حدیثهایی که از زبان او شنیده می شد و یا به دستور او در اوراق می نوشتند، در جامعه رسمیت می یافت و به تدریج به مسانید و منابع حدیثی راه گشود، به طوری که تقریباً یک ششم احادیث صحیح بخاری؛ مهمترین منبع حدیثی اهل سنت را، حدیثهای ابن شهاب به خود اختصاص داده و در این کتاب بیش از هزار حدیث از وی نقل گردیده است. تعداد احادیث زهري ابن حجر در «تهذیب التهذیب» آورده است: مجموع روایات ابن شهاب به دو هزار و دویست بالغ می گردد. سپس می نویسد: او نصف این احادیث را از افراد غیر موثق نقل کرده است. منظور ابن حجر این است که ابن شهاب هزار و یکصد حدیث خود را نه از اشخاص و ناقلان مورد اعتماد، که از هر رهگذر و از هر انسان کوی و برزن و از زبان کسانی که هیچ معیار و مبنایی در گفته هایشان نداشتند، نقل کرده است. این قضاوت در مورد احادیث ابن شهاب، از سوی کسی حمزه سید الشهداء، ص: ۱۷۷ است که خوشبینی و مدّاحی اش نسبت به ناقلان حدیث، فزون از حدّ و بیش از اندازه است و مانند اکثر علمای اهل سنت، در تذکیه و تطهیر گذشتگان خود، هیچ حد و مرزی بر خود قائل نیست و لذا می توان از گفتار ابن حجر به ارزش حدیثهایی که از ابن شهاب نقل شده پی برد و میزان صحت و سقم آنها را به دست آورد. مهمترین محور حدیثهای زهري دقت در احادیث زهري بیانگر این واقعیت است که محور احادیث او، همانگونه که پیشتر اشاره کردیم، جلب رضایت اموی ها و تحکیم و تقویت حکومت آنها و به فراموشی سپردن نقش اهل بیت علیهم السلام در رهبری امت و خارج نمودن آنان از صحنه مذهب و سیاست بوده است و او این هدف را در دو بُعد مشخص؛ یعنی «فضیلت تراشی برای خلفا» و «طعن و نکوهش و جعل نسبت های ناروا به اهل بیت علیهم السلام» تعقیب و اجرا کرده است. زهري این نوع احادیث را در لابلای احادیث دیگر و در لفافه حدیثهای مختلف؛ از فقه و تاریخ قرار داده تا هر چه بیشتر مورد پذیرش مخاطبان قرار گیرد و احیاناً در شنونده شک و تردید و احساس تعصب و یک سو نگرانی نسبت به ناقل آنها ایجاد نکند و دقیقاً به همین منظور، آنجا که می خواهد در طعن و نکوهش اهل بیت مطلبی نقل و یا جعل کند، آن را از طریق خود اهل بیت و از زبان یکی از افراد شناخته شده این خاندان و بیشتر از زبان امام سجاد علیه السلام نقل می کند تا مضمون آن هر چه بیشتر تحکیم و تثبیت شود. حمزه سید الشهداء، ص: ۱۷۸ چند نمونه از احادیث زهري چون احادیث و جعلیات زهري در دو محور یاد شده طولانی است و کتاب مستقلاً را می طلبد، لذا ما تنها به عنوان نمونه، به نقل چند حدیث او که در صحیحین آمده است و کذب و جعلی بودن آنها برای هر خواننده منصف و با

اطلاع روشن است، بسنده می کنیم و در این نقل متن صحیح مسلم را اصل قرار می دهیم: ۱. اختلاف امیرمؤمنان با ابن عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله زهری در یک داستان ساختگی و دروغین و در یک صحنه سازی، اختلاف عباس عموی پیامبر با امیر مؤمنان علیه السلام، درباره ارث پیامبر صلی الله علیه و آله رامطرح می کند و می گوید: آنها برای حل اختلاف، نزد عمر بن خطاب حاضر شدند و از او خواستند که قضاوت و حل اختلاف کند. در این داستان ساختگی آمده است: عباس، در حالی که به علی بن ابی طالب اشاره می کرد، خطاب به خلیفه گفت: «یا امیرالمؤمنین اقض بینی و بین هذا الکاذب الآثم الغادر الخائن!»؛ «۱» حمزه سید الشهدا، ص: ۱۷۹ «میان من و این دروغگوی آلوده به گناه، حقه باز و خائن قضاوت کن.» و عمر در پاسخ وی گفت: «أ تعلمان أن رسول الله - صلی الله علیه و آله - قال: لا نورث ما تركناه صدقة»؛ «شما هر دو می دانید که پیامبر خدا فرموده است: ما پیامبران، از خود ارثی نمی گذاریم، آنچه از ما می ماند، صدقه است.» «۱» در این روایت ساختگی که به وسیله زهری نقل شده، هدف و خواست حکومت اموی، از هر دو جهت تأمین شده است؛ زیرا از طرفی شخصیت والای امیر مؤمنان تحقیر و موهون گردیده؛ به طوری که حاضر شده است در ارث و ترکه پیامبر خدا که می دانست حق در آن ندارد، طمع ورزد و به مقام مطالبه درآید و آنگاه با عمویش آنچنان منازعه و مشاجره کند که از زبان او با آن اوصاف زشت معرفی شود! به طوریکه وجود تنها یکی از آن اوصاف در یک فرد، شخصیت او را به پست ترین مرحله پایین می آورد و او را بکلی از ارزش ساقط می کند و حاشا وصی پیامبر صلی الله علیه و آله از این تهمتها! و از طرف دیگر، عملکرد ابوبکر در غصب فدک و استناد او به حدیث ساختگی «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ» که یک موضوع حساس و مورد اختلاف در میان اهل بیت و حمزه سید الشهدا، ص: ۱۸۰ مخالفین شان بوده، مورد تأیید قرار گرفته و طبعاً خلاف گویی و محکومیت حضرت زهرا علیها السلام در ادعای خویش از زبان خلیفه دوم به اثبات رسیده است! ۲. داستان خواستگاری امیر مؤمنان علیه السلام از دختر ابوجهل! و یکی دیگر از داستانهایی که در نکوهش امیر مؤمنان علیه السلام به وسیله ابن شهاب زهری نقل و منتشر شده، جریان خواستگاری امیر مؤمنان علیه السلام از دختر ابوجهل و اظهار انزجار پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام از اقدام امیر مؤمنان و تویخ او به وسیله پیامبر در میان نمازگزاران است! ترجمه این داستان دروغین، که در صحیحین از ابن شهاب زهری نقل شده، چنین است: «علی بن ابی طالب از دختر ابوجهل خواستگاری کرد. فاطمه زهرا چون از این موضوع آگاهی یافت، نزد پیامبر رفت و عرض کرد: مردم خیال می کنند که شما از دخترانتان حمایت نمی کنید و لذا علی بن ابی طالب می خواهد با دختر ابوجهل ازدواج کند، پیامبر خدا برخاست و پس از نماز، خطاب به نمازگزاران فرمود: مردم! من یکی از دخترانم را به عاص بن ربیع دادم و او با من قول و قراری گذاشت و در گفتارش صداقت نشان داد و بر وعده اش وفا کرد. فاطمه پاره تن من و ناراحتی او ناراحتی من است و به خدا سوگند نباید دختر پیامبر خدا و دختر دشمن خدا در حمزه سید الشهدا، ص: ۱۸۱ یک خانه با هم زندگی کنند و در اثر این سخنان بود که علی بن ابی طالب از این خواستگاری منصرف شد!» «۱» در متن این حدیث، مانند حدیث قبل، شواهدی بر جعلی و دروغ بودن آن وجود دارد که اکنون به بعضی از آنها اشاره می کنیم: ۱. با توجه به مقام و جایگاه معنوی و نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و روابط خانوادگی و نیز ارادت و محبتی که امیر مؤمنان علیه السلام به آن حضرت داشت، تا آنجا که عزیزترین و محبوب ترین فرد برای او بود، اینها همه، ایجاب می کرد علی علیه السلام کاری را که زمینه ناراحتی و رنجش آن حضرت و دختر گرامی اش را فراهم می نمود، اقدام نکند و یا دست کم، پیش از اقدام، با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مشورت و موافقت او را جلب کند. ۲. در صورت صحت اصل قضیه، چگونه می شود تصور کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام با آن مخالفت کنند و مانند افراد عادی و متعصب، از آن برنجند و خاندان وحی، قانون الهی و دستور قرآن را در مورد ازدواج نادیده بگیرند! ۳. و باز در صورت صحت قضیه، پیامبر صلی الله علیه و آله می توانست ناراحتی اش را با خود علی علیه السلام مطرح و به طور خصوصی این مسأله ساده را حل و فصل کند و آن سخنرانی تند و علنی بر ضد حمزه سید الشهدا، ص: ۱۸۲ امیرمؤمنان، دور از درایت و ناسازگار با خلق عظیم پیامبر صلی الله علیه و آله است، حتی نسبت به مخالفان و

دشمنانش، کجا رسد به وصی و جانشینش. ۴. در این داستانِ دروغین، پیامبر صلی الله علیه و آله از عاص بن ربیع، به جهت وفاداری و صداقت وی، تقدیر نموده که این، تعریضی آشکار و انتقادی صریح نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام است که او در وعده‌اش وفادار و در گفتارش صادق نبوده و لذا بر این خواستگاری اقدام کرده است! اینهم دروغی است بزرگ به ساحت مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله و طعن بر شؤون نبوت، ولی هر چه باشد؛ به طوری که پیشتر اشاره کردیم، مجموع این داستان از این جهت که متضمن نکوهش و تحقیر صریح نسبت به امیر مؤمنان و مدح و تعریف نسبت به فردی قرشی اموی است و می‌تواند خوشنودی و رضای خاطر سردمداران اموی را فراهم آورد، به عنوان حدیث پیامبر از زبان ابن شهاب نقل یا به وسیله او جعل شده و در منابع حدیثی مخالفان نقل و منتشر گردیده است. زهری از دیدگاه علمای شیعه و اهل سنت با اینکه زهری در دوران خویش و تسلط امویها و در اثر حمایت آنان، با القابی مانند: «الفقیه المدنی» «امام الحدیث» و «عالم الشام و المدینه» مشهور بود، ولی همکاری او با حاکمان جبار اموی و تأیید و تقویت آنان و جعل و نقل احادیث دروغ به وسیله او، از دید علما و رجال شناسان شیعه و اهل سنت به حمزه سید الشهداء، ص: ۱۸۳ دور نمانده و درباره او بر خلاف القابی که با آنها مشهور بود، نظر داده‌اند و او را «مندیل بنی امیه» و «خادم الأمویین» خوانده‌اند. و از همین رو است که بیشتر علمای شیعه از وی با تعبیرهایی مانند: «عدو» و دشمن اهل بیت و گاهی به تعبیر «ناصبی» و حتی «کافر» یاد کرده‌اند. «۱» بیشتر علمای اهل سنت نیز با اینکه زهری را به علم و دانش ستوده‌اند، اما بر خلاف رویه همیشگی خود، از ورع و تقوا و زهد و معنویت او سخن به میان نیاورده‌اند و با توجه به مضمون آیه شریفه: وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ «۲» که زهری از مصادیق بارز این آیه و تکیه گاهش ظالمان بوده است، مطلبی درباره خصوصیات اخلاقی او ذکر نکرده‌اند. زهری از دیدگاه ابن ابی الحدید گروهی از علما و رجال شناسان اهل سنت نیز درباره زهری و دشمنی‌هایش نسبت به اهل بیت و نقل حدیث او در نکوهش امیر مؤمنان، با صراحت سخن گفته و او را به دشمنی با اهل بیت معرفی کرده‌اند؛ از جمله آنها ابن ابی الحدید معتزلی است، آنجا که مخالفان و دشمنان سرشناس علی بن حمزه سید الشهداء، ص: ۱۸۴ ابی طالب علیه السلام را معرفی می‌کند می‌گوید: «وَكَانَ الزُّهْرِيُّ مِنَ الْمُنْحَرِفِينَ عَنْهُ»؛ «زهری یکی دیگر از مخالفان علی بن ابی طالب بود». آنگاه چند مورد از دشمنی‌ها و بدگویی‌های او نسبت به آن حضرت را نقل می‌کند؛ از جمله آنها دو حدیث دروغین ذیل است: ۱. زهری از طریق عروه، از عایشه نقل می‌کند که گفت: من در نزد پیامبر بودم، عباس و علی بن ابی طالب پیدا شدند پیامبر به آنها اشاره کرده، فرمود: عایشه! این هر دو کافر از دنیا می‌روند؛ «إِنَّ هَذَيْنِ يَمُوتَانِ عَلَى غَيْرِ مِلَّتِي». ۲. باز زهری از عایشه نقل می‌کند که نزد پیامبر خدا بودم، عباس و علی بن ابی طالب را دیدم که به سوی ما می‌آیند، پیامبر وقتی آن دو را دید، فرمود: عایشه! اگر می‌خواهی به قیافه دو نفر از اهل آتش بنگری به این دو نفر نگاه کن! «يَا عَائِشَةُ إِنَّ سَرَّكَ أَنْ تَنْظُرِي إِلَى رَجُلَيْنِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَانْظُرِي إِلَى هَذَيْنِ قَدْ طَلَعَا». «۱» نتیجه این بحث داستان شراب خوردن حضرت حمزه را شخصی مانند «زهری» نقل کرده، که ده‌ها داستان دیگر در نکوهش اهل بیت جعل و نقل نموده است و هریک از افراد خاندان عصمت را به نوعی موهون و تحقیر نموده است که چند مورد از آن را حمزه سید الشهداء، ص: ۱۸۵ ملاحظه کردید. آری، کسی که برای خوشنودی امویها در یک صحنه‌سازی، عباس و امیر مؤمنان علیه السلام را به محاکمه می‌کشد و کلمات زشت و قبیح را درباره آن حضرت از زبان عباس عموی پیامبر مطرح ساخته و مسأله غصب فدک را توجیه می‌کند، برای او صحنه‌سازی مجلس شرب خمر و تصویر شکافتن کوهان و پهلوی شترهای زنده در مورد حمزه بن عبدالمطلب کار مشکلی نیست؛ و برای کسی که اهل آتش و کافر بودن امیر مؤمنان علیه السلام را از زبان عایشه نقل می‌کند، ترسیم تهدید شدن پیامبر از سوی حمزه کار دشواری نیست؛ زیرا به همان دلایلی که دل این گروه ملامال از دشمنی علی بن ابی طالب بود کینه و دشمنی با حمزه نیز در دل آنها موج می‌زد و چاره‌ای به جز این نداشتند که با داستان‌سازی و جعل افسانه‌های دروغین، شخصیت آنها را موهون سازند و از مقام و منزلتشان در دلها بکاهند و تنفر و بدبینی جامعه اسلامی را به پیشینیان خود و مخالفان اهل بیت تحت الشعاع قرار دهند.

تبرئه قاتل حمزه

سومین محور در تحت الشعاع قرار دادن شخصیت حضرت حمزه، تبرئه غلام وحشی، قاتل او و کم رنگ کردن جنایت وی نسبت به آن حضرت می باشد. و این مطلب را از زبان خود وحشی نقل کرده و قتل مسیلمه را به او مستند نموده و این قتل را کفاره آن جنایت هولناک حمزه سید الشهداء، ص: ۱۸۶ نسبت به حضرت حمزه قرار داده اند. و این داستان نیز در صحیح بخاری به فاصله کمی، پس از نقل داستان شراب خوردن حمزه نقل شده است و ما اکنون ترجمه آن بخش از جریان را که به بحث ما مربوط است، در اینجا می آوریم: آری، بخاری از جعفر بن عمر نقل می کند که به همراه عبیدالله بن عدی وارد شهر حمص شد و چون وحشی در آن شهر سکونت داشت خواستند با وی ملاقات کنند و چگونگی به شهادت رساندن حمزه را از زبان خود او بشنوند، وحشی هم این جریان را، از آغاز تصمیم گیری بر قتل آن حضرت تا مرحله آخر، توضیح داد و افزود: پس از گذشت مدتی از این ماجرا، به ملاقات پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم، آن حضرت وقتی مرا شناخت، فرمود: از من دور شو تا قیافه و چهره ات را نبینم؛ «فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَغِيبَ عَنِّي وَجْهَكَ؟». وحشی می گوید: من هم تا پیامبر زنده بود با او مواجه نشدم و پس از رحلت آن حضرت، چون از خروج «مسیلمه کذاب» آگاهی یافتم، به خود گفتم: خوب است من هم در جنگ با او با مسلمانان شرکت کنم و اگر بتوانم در این جنگ او را بکشم، کفاره قتل حمزه خواهد شد؛ زیرا اگر مسلمانی را کشته ام، در مقابل آن کافری را هم به هلاکت رسانیده ام. در صحنه جنگ مسیلمه را دیدم که مانند شتری خشمگین به دیوار کهنه ای تکیه کرده بود، حربه ام را به سویش نشانه رفتم که به سینه اش فرو رفت و از پشت سرش بیرون آمد و همزمان مردی از انصار فرا رسید و شمشیر بر فرقش زد و حمزه سید الشهداء، ص: ۱۸۷ بدینگونه، مسیلمه به دست ما، هلاک گردید.» و این مضمون ماجرای تبرئه قاتل حضرت حمزه بود که بخاری آن را نقل کرده است. البته همراه با تغییر و اصلاح و با حذف جملاتی که بیانگر روحیه شقاوت پیشه وحشی است. و متن کامل آن را ابن کثیر از ابن اسحاق، پیشوای مورخان چنین آورده است که: جعفر بن عمر می گوید در دوران معاویه، در مسیر خود به دمشق، به همراه «عبیدالله بن عدی» وارد «حمص» شدیم و از شخصی سراغ وحشی را، که در این شهر سکونت داشت «۲» گرفتیم تا چگونگی به شهادت رسانیدن حمزه را از زبان خود او بشنویم. راهنمای ما در ضمن معرفی منزل وحشی گفت: چون او دائم الخمر و همیشه سرمست است، در صورتی می تواند به پرسش شما پاسخ دهد که در حال عادی باشد و گرنه او را به حال خود رها سازید و از پرسش و پاسخ صرف نظر کنید. «۳» و اکنون در این ماجرا، این پرسش مطرح می شود که آیا حمزه سید الشهداء، ص: ۱۸۸ اصلاً مسأله قتل مسیلمه کذاب که مورد ادعای وحشی است و پس از سالیان متمادی و در منطقه دور از حجاز و در یک جلسه خصوصی مطرح شده است، تا چه حد می تواند از صحت و درستی برخوردار باشد و آیا این مطلب از فردی دائم الخمر، خودستایی و کم رنگ کردن جنایت هولناکش در قتل حضرت حمزه نبوده؟ و اصلاً او به هنگام پاسخ گویی در حال عادی بوده یا در اثر مستی عقل و هوش را از دست داده بود؟ آری، ادعایی است از جنایتکار دائم الخمر، آنهم به نفع خودش! ابن کثیر نیز از ابن هشام نقل می کند که وحشی دائم الخمر بوده و در تمام دوران زندگی اش در حجاز، بارها و بارها حد شرابخواری بر وی جاری شده بود؛ تا آنجا که سرانجام، نام او از دیوان بیت المال حذف گردید و برای اینکه زندگی آزاد و بدون مانع خود را در زیر سایه امویها و دشمنان اهل بیت ادامه دهد، حجاز را به سوی شام ترک کرد و در شهر «حمص» اقامت گزید و در همان شهر هم از دنیا رفت. «۱» همانطور که ملاحظه کردید، داستان کشته شدن مسیلمه کذاب به دست غلام وحشی، از خود وحشی نقل شده است که در درستی تاریخ و نقل حوادث، دارای هیچ اعتبار و ارزش خبری نیست و عقل سلیم و فکر صائب، از پذیرفتن آن امتناع حمزه سید الشهداء، ص: ۱۸۹ دارد؛ زیرا این جریان را دروغ پردازی و خودستایی از یک جنایتکار بزرگ و دائم الخمر تلقی می کند که می خواهد با سرهم کردن آن دروغ، جنایت هولناک خود درباره حضرت حمزه و ضربه ای که به اسلام و مسلمین وارد کرده را کم رنگ کند و به فراموشی بسپارد. ولی به

هرحال، همین داستان ساختگی و بی‌ارزش، از سوی دشمنان و مخالفان حضرت حمزه، به عنوان حلقه سوم و مکمل دو حلقه گذشته از سلسله دروغها در محکومیت و موهون ساختن آن حضرت به کار گرفته شده است و در منابع و کتابهای حدیثی، که دستمایه و ساخته شده حکومتهای اموی است، به جای مانده است زیرا: الف: خواننده این کتابها، که متأسفانه اکثریت مسلمانان را تشکیل می‌دهد، در این کتابها نه تنها درباره حضرت حمزه کوچکترین فضیلت و حرکتی در حمایت از اسلام نمی‌بیند، بلکه او را حتی به عنوان یکی از اقوام و عشیره پیامبر صلی الله علیه و آله و یا به عنوان یکی از صحابه و یاران آن حضرت هم نمی‌شناسد. ب: و در محور دوم، حضرت حمزه فردی می‌خوار، خشن و جسور شناسانده شده، که با تشویق کنیزکی خواننده، به سوی شتران امیر مؤمنان علیه السلام هجوم می‌برد و کوهان و پهلوی آنها را زنده زنده می‌درد و جگر آنها را به هم پیالگی‌هایش ارمغان می‌برد، آنگاه جسارت و تهدید را نسبت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به جایی می‌رساند که آن حضرت به خاطر ترس حمزه سید الشهداء، ص: ۱۹۰ از جانش، از برابر او به عقب و قهقری بر می‌گردد! ج: و بالاخره در حلقه سوم از این تلاش، قاتل حمزه در چهره‌ای ظاهر شده که جنایت او نسبت به آن حضرت توجیه و عملکرد وی در کشتن و مثله کردن دوّمین حامی توحید، با کشتن مسیلمه کذاب جبران می‌گردد و گناه و خطای اول او با اقدام دوّمش بخشوده می‌شود. و بدینگونه، از حضرت حمزه، آن بزرگ شهید اسلام و حامی توحید و مثله شده به دست سردمداران کفر و الحاد انتقام گرفته می‌شود و او پس از مظلومیت در جنگ اُحُد بار دیگر در صف مظلومان تاریخ قرار می‌گیرد و از طریق فرهنگی با شخصیت او مبارزه می‌شود و این مبارزه در پهنه تاریخ و تا همیشه ادامه می‌یابد. «۱» حمزه سید الشهداء، ص: ۱۹۱

حرم حضرت حمزه علیه السلام در بستر تاریخ

قبر شریف و حرم مطهر حضرت حمزه، آن بزرگ مجاهد اسلام و عموی دلسوز رسول الله صلی الله علیه و آله از سال سوم هجرت، که آن حضرت به شهادت رسید، تا سال ۱۳۴۴ که گنبد و بارگاهش به وسیله وهابیان تخریب گردید، مراحل طی کرده و حوادثی را به خود دیده است که از نظر مذهبی دارای نکاتی آموزنده و از نظر تاریخی حاوی مطالب ارزنده و قابل توجه است و ما در این بخش، از کتاب، مطالبی را به تناسب تاریخ وقوع آنها، در اختیار خوانندگان عزیز قرار می‌دهیم:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و قبر حمزه علیه السلام

محدثان و مورخان نقل کرده‌اند که: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هر سال به زیارت قبور شهدا می‌رفت و خطاب به آنان می‌گفت: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» در این بخش از نقل‌ها این مطلب نیز اضافه شده است که: پس از رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر، عمر و عثمان نیز قبر حمزه علیه السلام و شهدای احد را زیارت می‌کردند و معاویه نیز در سفر حج خود شهدای احد را حمزه سید الشهداء، ص: ۱۹۲ زیارت نمود. و این جمله نیز آمده است که وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از فاصله دور، قبور را مشاهده می‌کرد، با صدای بلند چنین می‌گفت: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ ...». «۱»

سفارش امام صادق علیه السلام

حضرت صادق علیه السلام در ضمن توصیه به زیارت مساجد و مشاهد مدینه منوره، به معاویه بن عمار می‌فرماید: «لَا تَدْعُ اَتِیَانَ الْمَشَاهِدِ ... و قبور الشهداء و بلغنا أَنَّ النَّبِیَّ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَتَى قُبُورَ الشَّهَدَاءِ قَالَ: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» «۲» زیات مشاهده و قبور شهدا (ی احد) را ترک نکن (زیرا) به ما نقل شده است که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به (زیارت) قبور شهدا می‌رفت خطاب به آنان می‌فرمود: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ ...»

فاطمه زهرا علیها السلام و زیارت حضرت حمزه علیه السلام

مرحوم کلینی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «فاطمه علیها السلام پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز زنده بود و در این مدت حمزه سید الشهداء، ص: ۱۹۳ بشاش و متبسم دیده نشد و هر هفته دو بار؛ روزهای دوشنبه و پنجشنبه به زیارت قبور شهدا می‌رفت و گاهی محل استقرار مشرکان در احد و همچنین جایگاه پیامبر خدا را به همراهانش معرفی می‌کرد؛ «لَمْ تُرْ كَاشِرَةً وَلَا ضَاحِكَةً تَأْتِي قُبُورَ الشُّهَدَاءِ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ مَرَّتَيْنِ الْإِثْنَيْنِ وَالْخَمِيسَ فَتَقُولُ هَاهُنَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهَاهُنَا كَانَ الْمُشْرِكُونَ». درباره زیارت و حضور حضرت زهرا در کنار قبر حمزه علیه السلام، در منابع شیعه و اهل سنت مطالب فراوانی نقل است؛ از جمله اینکه: «أَنَّهَا (فاطمه) كَانَتْ تُصَلِّي هُنَاكَ وَتَدْعُو حَتَّى مَاتَتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ». (۱)

زیارت حضرت حمزه علیه السلام از مستحبات مؤکده است

بر اساس سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و معصومان علیهم السلام، یکی از اعمال مستحب و بلکه یکی از مستحبات مؤکده برای مسلمانان، زیارت قبر حضرت حمزه و دیگر شهدای احد است و در این موضوع، فقهای شیعه و علمای اهل سنت اتفاق نظریه دارند و بهترین روز زیارتی آن حضرت را روز دو شنبه و پنجشنبه دانسته‌اند. (۲) حمزه سید الشهداء، ص: ۱۹۴

زیارت رجبیه در کنار حرم حضرت حمزه

ابراهیم رفعت می‌گوید: از قرن‌های گذشته در میان مردم مدینه مراسم و برنامه‌های مختلفی رواج داشته که یکی از این مراسم، اجتماع مردم این شهر در کنار حرم حضرت حمزه علیه السلام است و این اجتماع همه ساله از اول تا نیمه ماه رجب با حضور زن و مرد تشکیل می‌گردد. در این مراسم افزون بر مردم مدینه گروهی از اهالی مکه و طائف و جدّه و رابغ و بادیه نشینان که همه ساله برای زیارت رجبیه در مدینه حاضر می‌شوند- شرکت می‌کنند و در این اجتماع قربانی‌های زیادی ذبح و به حاضرین اطعام و احسان می‌شود. (۱)

ابوسفیان و قبر حمزه علیه السلام

ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: در دوران خلافت عثمان، ابوسفیان از کنار قبر حضرت حمزه می‌گذشت، وقتی چشمش به آن قبر افتاد با پایش به قبر کوبید و خطاب به حضرت حمزه چنین گفت: «يَا أَبَا عَمَارَةَ، إِنَّ الْأَمْرَ الَّذِي اجْتَلَدْنَا عَلَيْهِ بِالسَّيْفِ أَمْسَى فِي يَدِ غُلَامِنَا الْيَوْمَ يَتَلَعَّبُونَ بِهِ». (۲) حمزه سید الشهداء، ص: ۱۹۵ «ای ابا عماره، (سر از قبر بیرون آر و بین) حکومتی که ما بر سر آن با هم می‌جنگیدیم چگونه امروز ملعبه و بازیچه جوانان ما گردیده است!» و بدینگونه بار دیگر ابوسفیان کفر و نفاق خویش را نسبت به اسلام و کینه و عداوتش را نسبت به سید شهیدان آشکار ساخت!

کرامت شهدای احد و شکست سیاست معاویه

در سال چهل و نه هجری و پس از گذشت چهل و شش سال از جنگ احد و در دوران ریاست بلا منازع معاویه بن ابوسفیان، از طرف او دستور صادر شد که در احد قناتی حفر و مجرای آن را در از کنار و یا داخل قبور شهدا قرار دهند و با آماده شدن قنات، منادی در مدینه اعلان کرد: افرادی که در احد شهید دارند برای در امان ماندن اجساد و قبور آنان از نفوذ و جریان آب، این قبور را نبش و اجساد شهدا را به محل دیگر انتقال دهند و بر اساس این دستور به نبش قبور شهدا اقدام گردید. از جمله قبر حمزه علیه

السلام و عمرو بن جموح و عبدالله پدر جابر شکافته شد، عمال معاویه با تعجب مشاهده کردند که این اجساد تر و تازه مانده‌اند؛ به گونه‌ای که گویی دیروز دفن شده‌اند. حتی لباسها و قطیفه‌ها و علفهایی که آن پیکرها را پوشش می‌دادند با همان وضع باقی است و کوچکترین تغییری در آنها رخ نداده است؛ به طوری که وقتی بیل کارگران به پای حمزه سید الشهداء، ص: ۱۹۶ حضرت حمزه خورد، خون جاری گردید و یا آنگاه که دست یکی از شهدا، که در روی زخم پیشانیش قرار داشت، برداشته شد خون جاری شد و این کرامت شهدا موجب شد که عمال معاویه از تصمیم خود منصرف شده، قبور شهدا را به حال خود بگذارند. این خلاصه‌ای است از آنچه در منابع تاریخی و مدینه‌شناسی گاهی به طور مشروح و گاهی به طور اختصار آمده است. «۱» یکی از راویان این حادثه تاریخی، جابر انصاری، صحابی معروف و فرزند عبدالله از شهدای احد است که می‌گوید: «استُصرخنا علی قتلانا یومَ اُحد یومَ حَفَر معاویه العین فوجدناهم رطاباً یثنون فأصاب المسحاة رجل حمزة فطار منها الدّم». و در بعضی از این روایات آمده است: «کأنهم نُوم»؛ «شهدا را دیدیم تر و تازه گویا به خواب عمیقی فرو رفته‌اند.» درباره عبدالله یا عمرو بن جموح که در یک قبر دفن شده بودند آمده است: «فأمیطت یدیه عن جُرحه فانبعث الدم فردّت الی مکانها فسکن الدّم»؛ «به هنگام شهادت، پیشانی او مجروح حمزه سید الشهداء، ص: ۱۹۷ و دستش روی جراحت گذاشته شده و با همان وضع دفن گردیده بود، هنگام نبش قبر دستش را از روی جراحت برداشتند، خون سیلان کرد تا مجدداً دست را به روی پیشانی مجروح گذاشتند و خون قطع شد.»

هدف معاویه چه بود؟!

هدف معاویه از حفر این قنات و جاری ساختن آن از کنار یا از داخل قبور شهدا، که به دستور مستقیم وی انجام می‌گرفت، این بود که با انتقال اجساد شهدا به نقاط مختلف و محو آثار و قبور آنان، یک مشکل سیاسی- اجتماعی را که فکر او را دائماً به خود مشغول ساخته بود حل نماید؛ زیرا علی‌رغم تبلیغات فراوانی که به نفع او و بر ضد اهل بیت، به ویژه بر ضد امیر مؤمنان، علی علیه السلام در سراسر کشور اسلامی انجام می‌گرفت، سالانه هزاران زائر که از نقاط مختلف وارد مدینه می‌شدند، با حضور در کنار قبر حمزه و شهدای احد، صحنه این جنگ و جنایت‌های ابوسفیان و هند و شخص معاویه در به شهادت رسانیدن این شهدا و مثله کردن آنان و شکافتن سینه حمزه علیه السلام و جویدن جگر او و خلاصه برافراشتن پرچم جنگ بر ضد اسلام و قرآن به وسله خاندان معاویه در اذهان زنده می‌شد و همه جنایات آنان را تداعی می‌کرد و این وضع برای معاویه قابل تحمل نبود و لذا تصمیم گرفت اجساد این شهدا را که به عقیده او پس از گذشت بیش از چهل سال بجز یک مشت استخوان پوسیده از آنان باقی نیست، به دست حمزه سید الشهداء، ص: ۱۹۸ بازماندگان خود این شهدا به نقاط مختلف منتقل و پراکنده و اثر قبرها را محو کند تا احد و جنگ آن در اثر عدم حضور مسلمانان در این نقطه، به فراموشی سپرده شود. آری برای اجرای این سیاست بود که معاویه دستور حفر قنات و عبور دادن آن، از محل دفن شهدا را صادر کرد و تا نبش قبر آنان، این سیاست به خوبی پیش رفت ولی با کرامت شهیدان و سالم بودن اجسادشان مواجه گردید و برای جلوگیری از تبلیغات منفی بر ضد او و به‌طور اجبار اجساد شهدا مجدداً در همان محل به خاک سپرده شدند.

فاطمه علیها السلام نخستین کسی که قبر حمزه را ترمیم کرد

به طوری که ملاحظه خواهید کرد، قبر شریف حمزه از قرن دوم هجری در زیر سقف و دارای ساختمان بود ولی طبق نقل محدثان و مورخان، از امام باقر علیه السلام، اولین کسی که این قبر را پس از گذشت چند سال و ظهور آثار فرسودگی در آن، به تعمیر و ترمیم و سنگچینی و علامت‌گذاری پرداخت و از سایر قبور مشخص ساخت، حضرت زهرا علیها السلام بود و جالب این است که این روایت در منابع اهل سنت بیش از منابع شیعه منعکس گردیده است! متن روایت چنین است: «... عن سعد بن طریف، عن

أبی جعفر علیهما السلام إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَتْ تَزُورُ قَبْرَ حَمْزَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَرْؤُهُ وَحَمْزَةُ سَيِّدُ الشَّهَدَاءِ، ص: ۱۹۹ تَصْلُحُهُ وَقَدْ تَعَلَّمَتْهُ بِحَجَرٍ؛ «۱» «سعد بن طریف از امام باقر علیه السلام نقل می کند که دختر پیامبر خدا، فاطمه زهرا قبر عمویش حمزه را زیارت و آن را ترمیم و اصلاح می کرد و این قبر را با سنگ چینی، علامت گذاری و مشخص ساخت.»

حرم حضرت حمزه در قرن دوم

سمهودی از عبدالعزیز (قدیمی ترین مدینه شناس) نقل می کند: «إِنَّهٗ كَانَ عَلَى قَبْرِ حَمْزَةَ قَدِيمًا مَسْجِدًا؛ «۲» «از قدیم الایام قبر حمزه در زیر مسجد «۳» قرار داشت.» سمهودی سپس می نویسد: «وَذَلِكَ فِي الْمَأَةِ الثَّانِيَةِ». گفتار عبدالعزیز به قرن دوم مربوط است. پس بنا به گفتار این دو مدینه شناس، قبر حضرت حمزه در قرن دوم دارای حرم بوده و در زیر سقف قرار داشته است، گرچه تاریخ دقیق این بنا و همچنین بانی آن برای ما روشن نیست. حمزه سید الشهدا، ص: ۲۰۰ در ادامه همین بحث، ملاحظه خواهیم کرد که کتیبه موجود در کنار مدفن شهدای احد بیانگر این بوده که قبور آنان هم در سال ۲۷۵ دارای بنا بوده است.

حرم حضرت حمزه در قرن ششم

ابن جبیر جهانگرد معروف (متوفای ۶۱۴) که در سال پانصد و هفتاد و نه به زیارت حرمین شریفین مشرف شده، می گوید: «وَعَلَى قَبْرِهٖ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَسْجِدٌ مَبْنِي وَالْقَبْرِ بِرَحْبَةٍ جَوْفَى الْمَسْجِدِ». «۱» «مسجدی بر روی قبر حمزه رضی الله عنه ساخته شده است و قبر در فضای داخلی مسجد قرار گرفته است.»

ایجاد بنای باشکوه در قبل از قرن هفتم

ابن نجار، مدینه شناس قرن هفتم (متوفای ۶۴۳) که تقریباً شصت و چهار سال پس از دیدار ابن جبیر از حرم حضرت حمزه، کتاب خود را نگاشته است، می نویسد: در سال پانصد و نود و نه مادر خلیفه عباسی، ناصر لدین الله «۲» برای حمزه حرم بزرگی بنا نهاد و ضریحی منقش از حمزه سید الشهدا، ص: ۲۰۱ چوب ساج بر قبر او نصب کرد و اطراف حرم را دیوار کشید و بر این حرم دری از آهن گذاشت که این در، روزهای پنج شنبه به روی زائران باز است. «۱»

حرم حضرت حمزه در قرن دهم

سمهودی (متوفای ۹۱۱) حرم حضرت حمزه را به همان شکلی که ابن نجار در سه قرن قبل از وی توصیف کرده است مشاهده نمود، می گوید: «وَعَلَيْهِ قَبَّةٌ عَالِيَةٌ حَسَنَةٌ مُتَقَنَّةٌ وَبَابُهُ مُصَفَّحٌ كُلُّهُ بِالْحَدِيدِ بَنَتْهُ أُمُّ الْخَلِيفَةِ النَّاصِرِ لَدِينِ اللَّهِ كَمَا قَالَ ابْنُ النَّجَّارِ وَ ذَلِكَ فِي سَنَةِ تِسْعِينَ وَ خَمْسَمِائَةٍ، قَالَ: وَ جَعَلَتْ عَلَى الْقَبْرِ مَلَبَأً مِنْ سَاجٍ وَ حَوْلَهُ حَصْبَاءٌ وَ بَابُ الْمَشْهَدِ مِنْ حَدِيدٍ يُفْتَحُ كُلَّ يَوْمٍ خَمِيسٍ ...» «۲» به طوری که ملاحظه می شود، اصل بنای ساختمان حرم حضرت حمزه در قرن دهم، همان بوده که ابن نجار در اواسط قرن هفتم از کیفیت و اتقان و از در آهنی و از دیوار کشی اطراف آن سخن گفته است. «۳» سمهودی بقیه کلام ابن نجار را در مورد ضریح حضرت حمزه سید الشهدا، ص: ۲۰۲ حمزه نقل می کند که: دارای ضریحی از چوب ساج، مانند ضریح جناب ابراهیم و جناب عباس و حضرت حسن مجتبی علیه السلام می باشد. سپس می گوید: ولی امروز بر خلاف سه قبر یاد شده اخیر در قبر حمزه، ضریح چوبی که ابن نجار از آن یاد نموده است وجود ندارد، بلکه ضریح و قبر او از گچ و آجر است و شاید این ضریح با مرور زمان و با از بین رفتن آن ضریح چوبی ساخته شده است. سمهودی در آخر گفتارش، انتساب این بنا را به مادر خلیفه عباسی مورد تأکید قرار می دهد و می گوید: تاریخ این بنا که سال ۵۹۰ می باشد، در دیوار آن، در یک لوح با خط کوفی گچ کاری تا امروز باقی است. «۱»

حرم حضرت حمزه در قرن سیزدهم و هشتم و نه سال قبل از تخریب

مرحوم سید اسماعیل مرندی که در سال هزار و دویست و پنجاه و پنج و سه قرن و نیم پس از سمهودی به مدینه و به زیارت قبر حضرت حمزه مشرف شده است، می نویسد: «قبر حضرت حمزه، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا (احد) است. قبه و صحن دارد. یک صندوق چوبی دارد. بالای قبر مطهر پرده انداخته اند...» (۲) حمزه سید الشهداء، ص: ۲۰۳ از این مطالب روشن می شود که در فاصله سه قرن و نیم، تغییرات نه چندان اساسی در حرم حضرت حمزه به وجود آمده که از جمله آنها نصب مجدد ضریح چوبی به جای ضریح آجری می باشد.

حرم حضرت حمزه در سال ۱۳۲۵

از توصیف ابراهیم رفعت مصری، (۱) که در تاریخ پیشگفته و نوزده سال پیش از تخریب حرم حضرت حمزه را زیارت کرده است، معلوم می شود که اصل بنا و ساختمان حرم آن بزرگوار همان بوده است که پیشینیان در قرن های گذشته آن را تعریف و توصیف نموده اند و همان ساختمان که در قرن ششم بنا گردیده بود. ولی در عین حال از سخن او به دست می آید که در زمان وی بعضی توسعه ها در اطراف حرم و بعضی تزیینات در داخل آن وجود داشته است که این توسعه ها در گذشته وجود نداشته و یا مورخان گذشته از آنها یاد نکرده اند. به هر حال، چون گفتار او دارای نکات قابل توجه است، آن را از نظر خوانندگان می گذرانیم. او درباره حرم و ضریح حضرت حمزه می گوید: این مسجد (حرم) دارای بنایی محکم و در عین حال حمزه سید الشهداء، ص: ۲۰۴ ساده و خالی از تزیینات و دارای گنبدی است که در بالای ضریح حمزه قرار گرفته است و بر این ضریح پرده ای مليله دوزی کشیده شده است، پارچه این پرده از جنس پرده در کعبه است که در مصر بافته می شود و در یک طرف آن نوشته شده است: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرْبُكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا. و در طرف دیگرش نوشته شده است: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا. آنگاه عکسی را از داخل حرم ارائه می دهد که گویای وجود شبکه فلزی نسبتاً بزرگ در روی قبر شریف است و چند نفر، از جمله خود او در کنار ضریح نشسته اند و در ضمن معرفی آنان می گوید از دست راست اولین شخص متولی حرم می باشد.

توسعه اطراف حرم

ابراهیم رفعت پاشا می نویسد: گرچه حرم حضرت حمزه را مادر خلیفه عباسی در سال ۵۹۰ بنا کرده است لیکن این حرم حمزه سید الشهداء، ص: ۲۰۵ در سال ۸۹۳ توسعه یافت و به دستور ملک اشرف قایتبای (۱) و با سرپرستی شاهین الجمالی متولی حرم شریف نبوی صلی الله علیه و آله در سمت غربی آن چاهی حفر شد و چاه دیگری نیز با چند دستگاه دستشویی به فاصله دور از حرم، برای استفاده زائران احداث گردید.

مصرع حضرت حمزه علیه السلام

ابراهیم رفعت با بیان اینکه در بیشتر منابع تاریخی آمده است: «مصرع» و محلّ شهادت حضرت حمزه در دامنه «جبل الرمات» بوده و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیکر او را به این محلّ مسطح و هموار منتقل کرده و در آنجا دفن نموده است، به معرفی مصرع پرداخته، می گوید: در داخل ساختمان «مصرع»، ضریحی دیده می شود که در اطراف آن پنج بیت شعر نوشته شده، با مطلع: أعظم بمشهد لیث الله حمزه من یوم اُحد لخير الخلق قد نصرأ «چه با عظمت و با شکوه است محلّ شهادت شیر خدا حمزه؛ کسی که در

جنگ احد به بهترین خلق یاری کرد.» ابراهیم رفعت سپس قطعه شعر دیگری را نقل می کند که در لوحی نوشته اند و در داخل ساختمان مصرع نصب کرده اند که از جمله ایاتش این است «۱»: مسجد حاز کل فخر وسؤدد بدا نوره إلی العرش یصعدُ مسجد منه روح خیر شهید رجعت بالرضا یفوز مؤبد «این مسجدی است که تمام افتخار و بزرگی را حایز گردیده و اکنون نور او بر عرش صعود می کند. این مسجدی است که روح بهترین شهید، از آن برای نیل به سعادت ابدی به سوی خدا رجعت نمود.» ابراهیم رفعت می گوید لوح دیگری در بالای ضریح «مصرع» دیده می شود که در آن، این دو بیت نگاشته شده است: قف علی أبوابنا فی کل ضیق واطلب الحاجات وابشر بالمنی فحمانا ملجأ للطالبین و بنا تجلی الکروب و العنا «در هر پیش آمد ناگوار به آستانه ما ملتجی باش و حمزه سید الشهدا، ص: ۲۰۷ حاجات خود را بخواه و مژده باد بر تو برآورده شدن خواسته های. آستانه ما پناهگاه نیازمندان است و به وساطت ما است که غمها و رنجها برطرف می شود.» او سپس ضمن ارائه عکسی از اطراف حرم حضرت حمزه، به خانه ای که در پشت درختان خرما دیده می شود، اشاره نموده، می گوید: اینجا منزل مسکونی خادم «مصرع» حمزه علیه السلام است.

دو باب آب انبار در محوطه صحن

ابراهیم رفعت در همان عکس به مسجدی در پشت حرم حضرت حمزه اشاره می کند و می گوید: در کنار این مسجد دو باب آب انبار وجود دارد که دارای بنای محکم و درهای آهنین هستند، و از آب باران و سیلاب رودخانه ای پر می شوند که با مدینه چهار ساعت فاصله دارد و به وسیله تنبوشه و لوله سفالین هدایت می شود. سپس می گوید: بانی این آب انبارها علی بک، بزرگ حاجب سلطان عبدالحمید می باشد. «۱»

گنبد مصرع حمزه علیه السلام در نوشته بورتون

ریچارد بورتون، جهانگرد انگلیسی که در سال ۱۸۵۳ حمزه سید الشهدا، ص: ۲۰۸ میلادی تقریباً یکصد و پنجاه سال پیش، از احد دیدار کرده است، می نویسد: اکنون در جایگاهی که حمزه به شهادت رسیده، قبه و گنبد محکمی بنا شده است. «۱»

تبرک جستن با خاک قبر حضرت حمزه علیه السلام

گفتار سمهودی، مدینه شناس معروف نشانگر آن است که مسلمانان از گذشته های دور به عنوان تبرک و استشفاء، خاک اطراف قبر حضرت حمزه را به اوطان خویش حمل و به صورت هدیه مدینه منوره، در میان اقوام و دوستان خود توزیع می کردند و با اینکه در میان فقهای اهل سنت انتقال خاک حرم مدنی مورد اختلاف بوده و عده ای از آنان حمل خاک مدینه را هم مانند خاک حرم مکی جایز نمی دانستند، ولی همین علما نیز حمل تربت حمزه علیه السلام را به دلیل سیره عملی مسلمانان جایز می شمردند. سمهودی در این مورد می گوید: زرکشی «۲» حمل تربت حمزه را از خاک سایر نقاط مدینه مستثنی دانسته و به دلیل اینکه مسلمانان در طول قرن های متمادی این تربت را برای استشفاء و مداوای سردرد به شهر و دیار خود حمل می کردند تجویز نموده است. «۳» حمزه سید الشهدا، ص: ۲۰۹ و همچنین او از احمد بن یکوت نقل می کند درباره حمل خاک قبور شهدا از وی سؤال نمودند، و او چنین پاسخ داد: اشکال ندارد؛ زیرا از گذشته های دور حمل خاک قبر حمزه در میان مسلمانان مرسوم بوده است. «۱» و باز او از ابن فرحون نقل می کند که در دوران ما هم مانند گذشته رسم بر این است که مسلمانان از خاک موجود در نزدیکی قبر حمزه به صورت تسبیح و گردن بند ساخته، به شهر و دیار خویش حمل می کنند. «۲» سمهودی می افزاید: چون حمل این تربت برای استشفاء و مداوا است، آن را از سیل گاهی که در نزدیکی حرم حمزه علیه السلام واقع است اخذ می کنند و نه از خود قبر. «۳» به طوری که ملاحظه کردید، حمل تربت حمزه و استشفاء با آن، از قرنهای اول در میان مسلمانان معمول بوده است؛ به طوری که علمای قرن های ششم و هفتم

عمل آنها را به عنوان سیره مسلمانان صدر اسلام ملاک و دلیل فتوای خویش قرار داده‌اند.

در قرن‌های اخیر

و این بینش مسلمانان نسبت به خاک حمزه علیه السلام و تبرک جستن به آن، تا تسلط سعودی‌ها و روی کار آمدن وهابی‌ها حمزه سید الشهدا، ص: ۲۱۰ ادامه داشته است؛ زیرا دونالدسون جهانگرد غربی که چند سال قبل از تخریب آثار مدینه از این شهر دیدار کرده، مشاهدات خود را در کتاب خود به نام «عقیده شیعه» آورده و ضمن گزارش از احد و حرم حضرت حمزه، می‌نویسد: «در پیرامون قبور شهدا، خاک سرخ رنگی وجود دارد که به حمزه علیه السلام نسبت داده می‌شود و مردم با آن تبرک می‌جویند.» (۱)

مردم مدینه و مراسم زیارت حضرت حمزه

بورخارت که در سال ۱۹۱۵ میلادی و در آستانه تسلط سعودی‌ها بر حجاز در زی یک مسلمان در موسم حج شرکت نموده و مطالب فراوانی از مشاهدات خود و گاهی تحلیل‌های نادرستی را در سفرنامه‌اش منعکس ساخته است، به این مراسم شاه می‌کند و می‌نویسد: «رسم اهالی مدینه این است که هر سال یک بار از شهر خارج و سه روز متوالی در دامنه کوه احد اجتماع می‌کنند و در این مدت به سیاحت و شادمانی می‌پردازند.» همانگونه که پیشتر ملاحظه کردید، هدف از این اجتماع در ماه رجب، عبادت و زیارت بوده نه جشن و سیاحت که بورخارت این جهانگرد غربی با برداشت از بینش خود مطرح نموده است. حمزه سید الشهدا، ص: ۲۱۱

چادرهایی که در این مراسم برافراشته می‌شد

لیب بتنونی مصری نیز که پیش از تخریب آثار مدینه به حج مشرف شده، در سفرنامه‌اش عکسی را از حرم حضرت حمزه ارائه می‌کند که در اطراف آن چادرهای زیادی برافراشته شده و در زیر آن عکس، این جمله را می‌نویسد: «مسجد سیدنا حمزه و حوله زوار المدینه؛» (۱) «این حرم حضرت حمزه است که در اطراف آن چادرهای زائران مدینه دیده می‌شوند.»

عقیده و عملکرد وهابیان

این بود آنچه که درباره ساختمان حرم حضرت حمزه علیه السلام از قرن اول تا قرن چهاردهم هجری رخ داده است و این بود گوشه‌ای از زیارت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و مراسم زیارت و اظهار ارادت مسلمانان نسبت به ساحت مقدس حمزه سید الشهداء که بر اساس پیروی آنان از رسول گرامیشان انجام می‌گرفته است. ولی با تسلط وهابیان و با روی کار آمدن سعودی‌ها در حجاز، نه تنها حرم شریف حضرت حمزه و حرم‌ها و بقاع متعلق به شخصیت‌های اسلامی منهدم گردید، بلکه آنان از راه فرهنگی و ممنوع ساختن زیارت، به تضعیف عقیده و بینش مسلمانان و تقویت عقیده نو ظهور خویش پرداختند که تعطیل نمودن زیارت رجبیه در کنار حرم حضرت حمزه از نمونه‌های حمزه سید الشهداء، ص: ۲۱۲ آن می‌باشد. و جای تأسف است که امروزه نویسندگان و مؤلفان در حجاز، اقدامات این گروه تندرو را بزرگترین افتخار تلقی می‌کنند و دور شدن از راه و رسم پیامبر خدا را نسبت به نسل‌های آینده مسلمانان، بزرگترین امتیاز مذهبی برای خود می‌دانند و سایر مسلمانان را به شرک و بت پرستی متهم می‌سازند. مثلاً نویسندگان و مورخ معاصر «احمد سباعی» مکی با اشاره به این نوع مراسم و اجتماعات و ادعیه و زیارات، می‌گوید: «این بدعتها! از دوران فاطمی‌ها و در اثر تمایل و تشیع آنان نسبت به اهل بیت به وجود آمده بود و در طول تاریخ ادامه داشت تا اینکه سعودی‌ها در سال ۱۳۴۳ به مکه وارد شدند و این اعمال را ابطال و این مراسم را لغو نمودند.» (۱) آری، آنان در عقیده خود آنچنان پافشاری و

اصرار ورزیدند که حتی مسافرت به شهر مدینه را، اگر توأم با قصد زیارت قبر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله باشد، عملی حرام و گناهی بس بزرگ و نابخشودنی دانستند. حمزه سید الشهداء، ص: ۲۱۳

منابع و مأخذ

بخشی از قرآن مجید و نهج البلاغه. ۱- احتجاج، طبرسی. ۲- اخبار مدینه الرسول، ابن نجار. ۳- ارشاد، شیخ مفید. ۴- اسد الغابۀ، عزالدین ابن اثیر جزری. ۵- الاصابه، ابن حجر عسقلانی. ۶- اعیان الشیعه، سید محسن امین عاملی. ۷- اکمال الدین، شیخ صدوق. ۸- امالی، شیخ صدوق ۹- امالی، شیخ مفید. ۱۰- بحار الأنوار، علامه مجلسی. ۱۱- البدایه والنهایه، ابن کثیر دمشقی. ۱۲- بصائر الدرجات، صفار قمی. ۱۳- تاریخ الاسلام، ذهبی. ۱۴- تاریخ الامم والملوک، طبری. ۱۵- تاریخ الخلفاء، سیوطی. حمزه سید الشهداء، ص: ۲۱۴ ۱۶- تاریخ الخميس، دیار بکری. ۱۷- تاریخ المدینه، ابن شُبّه. ۱۸- تاریخ مکه، سباعی. ۱۹- تاریخ یعقوبی، ابن واضح. ۲۰- تفسیر، منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام. ۲۱- تفسیر، علی بن ابراهیم قمی. ۲۲- تفسیر الدرّ المنثور، سیوطی. ۲۳- تفسیر المیزان، علامه طباطبائی رحمه الله. ۲۴- تفسیر عیاشی، عیاشی. ۲۵- تفسیر فرات، فرات کوفی. ۲۶- تفسیر مجمع البیان، طبرسی. ۲۷- خصال، شیخ صدوق. ۲۸- الدرجات الرفیعه، مدنی شیرازی. ۲۹- ذخائر العقبی، طبری. ۳۰- رحله، بتنونی مصری. ۳۱- رحله، ابن جبیر. ۳۲- روضات الجنات، محمّد باقر خونساری. ۳۳- الروض الأنف، سهیلی. ۳۴- سنن، ابی داود. ۳۵- سیر اعلام النبلاء، ذهبی. ۳۶- سیره حلبیه، ابن هشام. ۳۷- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید. ۳۸- صحیح بخاری، محمّد بن اسماعیل بخاری. حمزه سید الشهداء، ص: ۲۱۵ ۳۹- صحیح مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری. ۴۰- الصحیح من سیره النبی، سیدجعفر مرتضی عاملی. ۴۱- الصواعق المحرقة، ابن حجر هیثمی. ۴۲- طبقات، ابن سعد. ۴۳- الغدير، علامه امینی. ۴۴- الفصول المختاره، شیخ مفید. ۴۵- قرب الاسناد، حمیدی. ۴۶- کافی، حکمی. ۴۷- کنز الفوائد، کراجکی. ۴۸- مجالس المؤمنین، قاضی نور الله ششتري. ۴۹- مجله تخصصی علوم حدیث. ۵۰- مجله فکر الاسلامی. ۵۱- مرآت الحرمین، رفعت پاشا. ۵۲- مروج الذهب، مسعودی. ۵۳- معجم البلدان، یاقوت حموی. ۵۴- من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق. ۵۵- موسوعه العتبات المقدسه، جعفر الخلیلی. ۵۶- نور الابصار، شبلنجی. ۵۷- وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی. ۵۸- وفاء الوفا، سمهودی.